



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir



مهدی
فهرستی

آب رفته باز ساید چونک خوش

حفظ آبرو از دیدگاه قرآن و روایات



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

آب رفته باز نیاید به جوی خویش: حفظ آبرو از دیدگاه قرآن و روایات

نویسنده:

هادی فیروزی

ناشر چاپی:

میراث فرهیختگان

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۱	آب رفته باز نیاید به جوی خویش: حفظ آبرو از دیدگاه قرآن و روایات
۱۱	مشخصات کتاب
۱۱	اشاره
۱۵	فهرست مطالب
۲۷	مقدمه
۲۹	فصل اول: کلیات و مفاهیم
۲۹	اشاره
۳۱	گفتار اول: کلیات
۳۱	اشاره
۳۳	پیشینه
۳۴	گفتار دوم: مفاهیم
۳۴	اشاره
۳۴	ضرورت
۳۵	راهکار
۳۵	حفظ
۳۷	آبرو
۳۸	«هَاءٌ وَجْهٌ»
۳۸	مترادف های آبرو
۳۸	اصطلاحات قرآنی مرتبط با آبرو
۳۹	عرض
۴۰	جمع بندی مطالب در مورد عرض و آبرو
۴۱	گفتار سوم: اهمیت و ضرورت حفظ آبرو و دفع برخی توهمات
۴۱	اشاره
۴۷	تقاضای مرگ به خاطر درخطر دیدن آبرو
۴۷	تبرئه شرط آزادی از زندان
۴۹	توهمات در مورد آبرومندی و بی آبرویی
۴۹	ثروت و فقر
۵۰	پیروان گمنام و بی سرو پا

- موارد استئنا وجواز ابرو ریزی ۵۱
- اشاره ۵۱
- مورد اول: افشاگری ظلم ظالمان ۵۲
- مورد دوم: بریدن دستان دزد ۵۴
- اشاره ۵۴
- پاسخ به دو سوال ۵۴
- اولاً - همان طور که در کتب فقهی بیان شده این حکم دارای شرائطی است و لذا هر سارقی مشمول آن نخواهد شد بلکه تنها یک دسته از سارقان خطرناک هستند که رسماً مشمول آن می شوند. ۵۵
- ثانیاً - با توجه به اینکه راه اثبات جرم در اسلام شرائط خاصی دارد این موضوع باز هم تقلیل پیدا می کند. ۵۵
- مورد سوم: مجازات زناکار در ملاء عام ۵۷
- فصل دوم: راهکار های فردی حفظ آبرو ۶۱
- اشاره ۶۱
- گفتار اول: راهکارهای فردی ایجابی حفظ آبرو ۶۳
- اشاره ۶۳
- ایمان و عمل صالح ۶۳
- نیکوکاری ۶۷
- پاکدامنی و عفت ۶۸
- عفت، ارزش عقلانی و عقلایی ۶۹
- پناه بردن به خدا ۷۱
- پناه بردن حضرت یوسف علیه السلام به درگاه خدا ۷۳
- پناه بردن حضرت مریم علیها السلام ۷۵
- فرار از مواضع تهمت ۷۷
- یوسف علیه السلام و فرار از موضع تهمت ۷۹
- فرارمریم از شهر به خاطر ترس از تهمت مردم ۷۹
- دفاع از آبرو در برابر تهمت ها ۸۱
- اشاره ۸۱
- یوسف علیه السلام و دفاع از آبروی خویش ۸۲
- توجه به حمایت خدا در لحظات بحرانی ودر خطر واقع شدن آبرو ۸۴
- کسب آبرومندی پیش خدا ۸۵
- آزار حیثیتی و آبرویی ۸۶
- راز داری ۸۷
- اشاره ۸۷

۹۰	امانت داری در اسرار
۹۰	حفظ اسرار حکومت اسلامی
۹۱	افشای سر
۹۲	هزینه اموال در جهت آبروداری
۹۴	گفتار دوم: راهکار های فردی سلبی حفظ آبرو
۹۴	اشاره
۹۴	پرهیز از تکبر
۹۶	عبرت از سرگذشت ابلیس
۹۶	عبرت از سرگذشت فرعون متکبر
۱۰۰	تکبر مایه تنفر و پراکندگی مردم از فرد متکبر
۱۰۰	پرهیز از شرک
۱۰۲	شرک سلب کننده ارزش و کرامت انسانی
۱۰۴	پرهیز از گناه و عصیان
۱۰۶	پرهیز از تخلف فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم
۱۰۶	رسوایی متخلفان جنگ تبوک
۱۰۸	محاصره اجتماعی (مجازات حیثیتی)
۱۰۸	رسوایی متخلفان از سفر عمره
۱۱۰	پرهیز از دشمنی با خدا و پیامبران
۱۱۲	وجه دلالت
۱۱۴	پرهیز از دروغ بستن به خدا
۱۱۵	روسپاهی، نشانه ذلت و خواری و رسوایی
۱۱۹	فصل سوم: راهکار های اجتماعی حفظ آبرو
۱۱۹	اشاره
۱۲۱	گفتار اول: راهکارهای اجتماعی ایجابی
۱۲۱	اشاره
۱۲۱	شرح صدر و تحمل دیگران
۱۲۳	اَدْنُ بُوْدِن؛ روشی برای آبروداری
۱۲۵	عفو و صفح و غفران
۱۲۵	مفهوم عفو
۱۲۵	صفح
۱۲۵	غفران

۱۳۰	تغافل
۱۳۰	اشاره
۱۳۳	تغافل منفی
۱۳۳	تغافل مثبت
۱۳۵	آثار مثبت تغافل در بیان معصومین علیهم السلام
۱۳۵	معاشرت سالم با مردم
۱۳۶	نشانه کرامت
۱۳۶	خوش نامی
۱۳۶	زندگی گوارا
۱۳۶	بالا رفتن قدر و منزلت
۱۳۸	موارد اعمال تغافل
۱۳۸	لزوم اذن گرفتن برای ورود به حریم دیگران
۱۳۸	امنیت و آزادی در محیط خانه
۱۴۰	کیفیت اذن ورود گرفتن برای ورود به خانه مردم
۱۴۵	لزوم اجازه گرفتن کودکان برای ورود به اتاق خلوت پدر و مادر
۱۵۲	لزوم فراهم ساختن مقدمات ازدواج برای بی همسران
۱۵۶	لزوم حفظ عفاف جنسی در صورت عدم تیسر ازدواج
۱۵۷	لباس (از نوع همسر)
۱۵۷	اشاره
۱۵۷	الف) صیانت طرفینی از آبرو
۱۵۹	ب) صیانت زن از آبروی شوهر
۱۶۲	لباس (پوشش مناسب)
۱۶۳	الف: لباس ظاهری
۱۶۵	ب: لباس باطنی (تقوا)
۱۶۸	محکمه صلح فامیلی
۱۶۸	اشاره
۱۶۹	امتیازات محکمه صلح خانوادگی
۱۷۰	مطالبه چهار شاهد برای اثبات زنا
۱۷۴	گفتار دوم: راهکارهای اجتماعی سلبی
۱۷۴	اشاره
۱۷۴	پرهیز از تمسخر و استهزاء

۱۷۴ اشاره
۱۷۸ یاهو سرایی و خسران ابدی
۱۸۰ پرهیز از عیب جویی
۱۸۰ اشاره
۱۸۳ راهکارهای مبارزه با عیب جویان
۱۸۶ پرهیز از لقب زشت دادن
۱۸۶ اشاره
۱۸۹ راهکارهای جلوگیری از تنازع
۱۹۱ پرهیز از گمان بد
۱۹۴ پرهیز از تجسس
۱۹۴ اشاره
۱۹۵ ریشه تجسس:
۱۹۵ تجسس حلقه میانی بین گمان بیجا و غیبت
۱۹۶ راهکار خلاصی از تجسس در امور دیگران
۱۹۸ پیامدهای تجسس
۱۹۸ ۱. رسوایی در دنیا
۱۹۹ ۲. بی اعتمادی مردم به تجسس گران
۲۰۰ ۳. بدفرجامی اهل تجسس
۲۰۰ پرهیز از غیبت
۲۰۰ تعریف غیبت:
۲۰۲ فلسفه نهی از غیبت
۲۰۸ پرهیز از جدال و مرء
۲۱۳ اقسام جدال
۲۱۳ الف: جدال حق
۲۱۴ ب: مجادله باطل
۲۱۵ پرهیز از چشم چرانی
۲۱۵ اشاره
۲۱۷ فلسفه نهی از چشم چرانی
۲۲۰ پرهیز از جلوه گری، پای کوبی و تیزج
۲۲۰ اشاره
۲۲۰ پوشاندن سینه ها و گردن ها

۲۲۰	اشاره
۲۲۱	پای کوبی ممنوع
۲۲۲	تبرج ممنوع
۲۲۲	با ناز و کرشمه حرف زدن ممنوع
۲۲۳	جاهلیت قدیم و مدرن
۲۲۴	پرهیز از رمی و قذف
۲۲۴	اشاره
۲۲۸	توجه به احکام سخت قذف
۲۳۰	لعان وملاعنه سدی بزرگ برای جلوگیری از تهمت به زنان
۲۳۱	پرهیز از اشاعه فحشا
۲۳۳	مفهوم فاحشه
۲۳۳	اشکال مختلف اشاعه فحشا
۲۳۶	پرهیز از اظهار نیار پیش دیگران
۲۴۲	فقرای آبرومند
۲۴۲	عدم اصرار فقیر آبرومند
۲۴۲	نهی از الحاف
۲۴۳	چگونگی برخورد با سائل
۲۴۴	تقاضا کردن بدون حاجت
۲۴۷	نتیجه گیری
۲۴۸	پیشنهادها
۲۴۹	فهرست منابع و مآخذ
۲۵۹	درباره مرکز

آب رفته باز نیاید به جوی خویش: حفظ آبرو از دیدگاه قرآن و روایات

مشخصات کتاب

سرشناسه: فیروزی، هادی، 1369-

عنوان و نام پدیدآور: آب رفته باز نیاید به جوی خویش: حفظ آبرو از دیدگاه قرآن و روایات/ هادی فیروزی.

مشخصات نشر: تهران: میراث فرهیختگان، 1400.

مشخصات ظاهری: 244 ص.

شابک: 450000 ریال: 9-56-7377-622-978

وضعیت فهرست نویسی: فاپا

یادداشت: کتابنامه: ص. 235 - 244؛ همچنین به صورت زیرنویس.

عنوان دیگر: حفظ آبرو از دیدگاه قرآن و روایات.

موضوع: آبرو و حیثیت -- جنبه های قرآنی

Prestige -- Qur'anic teaching

رده بندی کنگره: BP104

رده بندی دیویی: 297/159

شماره کتابشناسی ملی: 7576060

اطلاعات رکورد کتابشناسی: فاپا

ص: 1

اشاره

آب رفته باز نیاید به جوی خویش
حفظ آبرو از دیدگاه قرآن و روایات

هادی فیروزی

1399

ص: 2



۰۹۱۲ ۸۵ ۱۹۹ ۸۵
WWW.MEARHIKHTEGAN.COM

آب رفته باز نیاید به جوی خویش

حفظ آبرو از دیدگاه قرآن و روایات

هادی فیروزی

صفحه آرا و طراح جلد: علی قنبریان

ناشر: میراث فرهیختگان Miras Farhikhtegan Publications

۰۹۱۲۸۵۱۹۹۸۵ و ۰۲۱۵۵۵۴۰۷۶۵

ناظر چاپ: مؤسسه فرهنگی هنری نوین پژوهش فیاض

Novin Pazhuhesh Fayyaz Art and Cultural Institute

چاپ اول / اسفند ۱۳۹۹ شمسی / شمارگان: ۵۰۰ نسخه

قطع: وزیری / محل نشر: تهران / قیمت: ۴۵۰۰۰ تومان

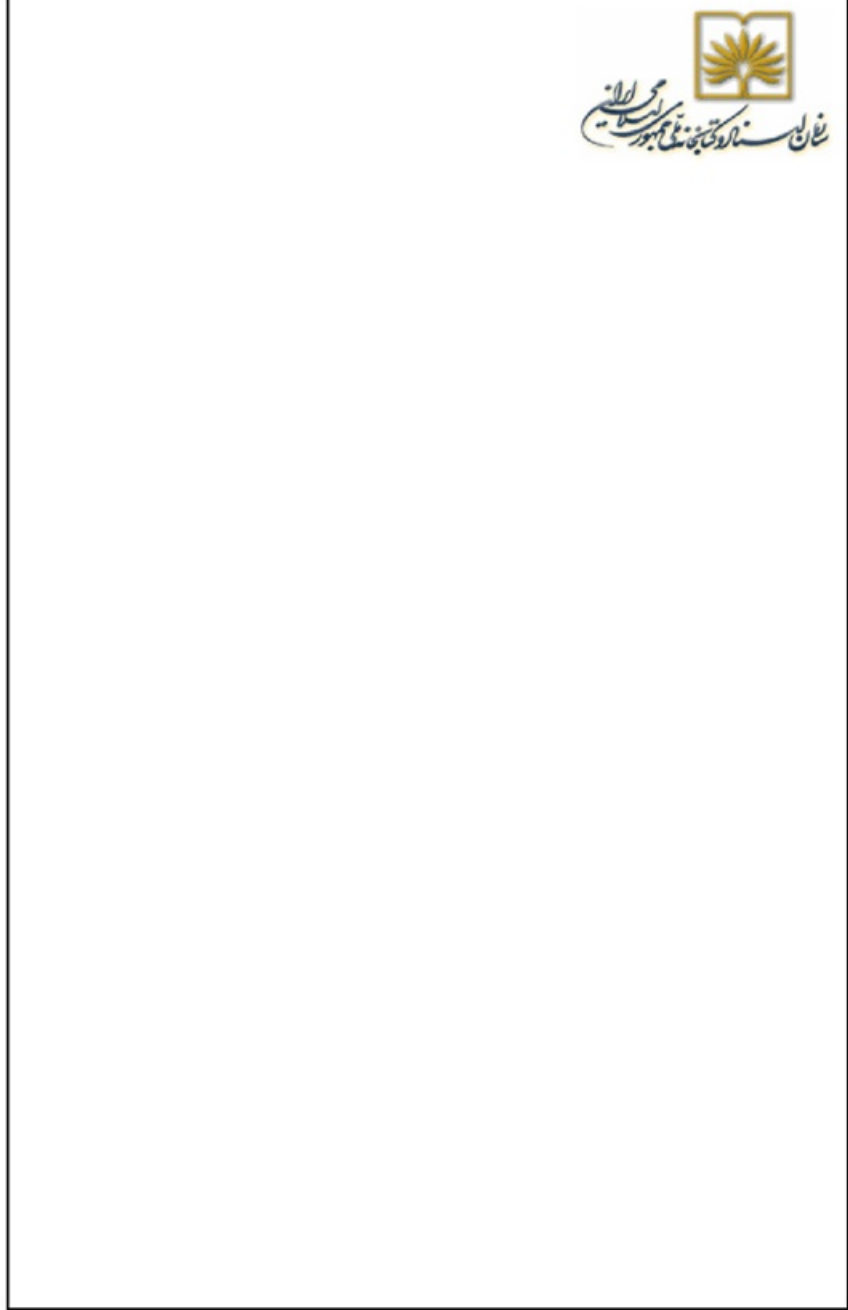
حقوق مادی این اثر برای نویسنده محفوظ است

ارتباط با نویسنده: ۰۹۱۴۸۹۳۹۰۳۰

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۷۳۷۷-۵۶-۹



مؤسسه فرهنگی هنری
شماره ثبت ۳۳۳۳
۰۹۱۲ ۸۵ ۱۹۹ ۸۵
Ghanbarian.howzeh@yahoo.com
Ali.Ghanbarian.alumni.ut.ac.ir
AliGhanbarian.andishvaran.ir
Fayyaz110.blogfa.com



فهرست مطالب

فهرست مطالب.....	5
مقدمه.....	12
فصل اول: کلیات و مفاهیم.....	14
گفتار اول: کلیات.....	16
پیشینه.....	18
گفتار دوم: مفاهیم.....	19
ضرورت.....	19
راهکار.....	20
حفظ.....	20
آبرو.....	22
«ماءٌ وَجْه».....	23
مترادف های آبرو.....	23
اصطلاحات قرآنی مرتبط با آبرو.....	23
عرض.....	24
جمع بندی مطالب در مورد عرض و آبرو.....	25
گفتار سوم: اهمیت و ضرورت حفظ آبرو و دفع برخی توهمات.....	26
تقاضای مرگ به خاطر در خطر دیدن آبرو.....	32
تبرئه شرط آزادی از زندان.....	32
توهمات در مورد آبرومندی و بی آبرویی.....	34
ثروت و فقر.....	34

پیروان گمنام و بی سرو پا..... 35

موارد استثنا و جواز آبروریزی..... 36

مورد اول: افشاگری ظلم ظالمان..... 37

مورد دوم: بریدن دستان دزد..... 39

ص: 5

- پاسخ به دو سوال..... 39
- اولاً..... 40
- ثانیاً..... 40
- مورد سوم: مجازات زناکار در ملاء عام..... 42
- فصل دوم: راهکارهای فردی حفظ آبرو..... 46
- گفتار اول: راهکارهای فردی ایجابی حفظ آبرو..... 48
- ایمان و عمل صالح..... 48
- نیکوکاری..... 52
- پاکدامنی و عفت..... 53
- عفت، ارزش عقلانی و عقلایی..... 54
- پناه بردن به خدا..... 56
- پناه بردن حضرت یوسف علیه السلام به درگاه خدا..... 58
- پناه بردن حضرت مریم علیها السلام..... 60
- فرار از مواضع تهمت..... 62
- یوسف علیه السلام و فرار از مواضع تهمت..... 64
- فرار مریم از شهر به خاطر ترس از تهمت مردم..... 64
- دفاع از آبرو در برابر تهمت ها..... 66
- یوسف علیه السلام و دفاع از آبروی خویش..... 67
- توجه به حمایت خدا در لحظات بحرانی و در خطر واقع شدن آبرو..... 69
- کسب آبرومندی پیش خدا..... 70
- آزار حیثیتی و آبرویی..... 71

راز داری.....72

امانت داری در اسرار.....75

حفظ اسرار حکومت اسلامی.....75

افشای سر.....76

هزینه اموال در جهت آبروداری.....77

ص:6

گفتار دوم: راهکار های فردی سلبی حفظ آبرو..... 79

پرهیز از تکبر..... 79

عبرت از سرگذشت ابلیس..... 81

عبرت از سرگذشت فرعون متکبر..... 81

تکبر مایه تنفر و پراکندگی مردم از فرد متکبر..... 85

پرهیز از شرک..... 85

شرک سلب کننده ارزش و کرامت انسانی..... 87

پرهیز از گناه و عصیان..... 89

پرهیز از تخلف فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم..... 91

رسوایی متخلفان جنگ تبوک..... 91

محاصره اجتماعی (مجازات حیثیتی)..... 93

رسوایی متخلفان از سفر عمره..... 93

پرهیز از دشمنی با خدا و پیامبران..... 95

وجه دلالت..... 97

پرهیز از دروغ بستن به خدا..... 99

روسیاهی، نشانه ذلت و خواری و رسوایی..... 100

فصل سوم: راهکار های اجتماعی حفظ آبرو..... 104

گفتار اول: راهکارهای اجتماعی ایجابی..... 106

شرح صدور و تحمل دیگران..... 106

اُذُن بودن؛ روشی برای آبروداری..... 108

عفو و صفح و غفران..... 110

110 مفهوم عفو

110 صفح

110 غفران

115 تغافل

118 تغافل منفى

ص: 7

تغافل مثبت..... 118

آثار مثبت تغافل در بیان معصومین علیهم السلام 120

معاشرت سالم با مردم..... 120

نشانه کرامت..... 121

خوش نامی..... 121

زندگی گوارا..... 121

بالا رفتن قدر و منزلت..... 121

موارد اعمال تغافل..... 123

لزوم اذن گرفتن برای ورود به حریم دیگران..... 123

امنیت و آزادی در محیط خانه..... 123

کیفیت اذن ورود گرفتن برای ورود به خانه مردم..... 125

لزوم اجازه گرفتن کودکان برای ورود به اتاق خلوت پدر و مادر..... 130

لزوم فراهم ساختن مقدمات ازدواج برای بی همسران..... 137

لزوم حفظ عفاف جنسی در صورت عدم تیسر ازدواج..... 141

لباس (از نوع همسر)..... 142

الف) صیانت طرفینی از آبرو..... 142

ب) صیانت زن از آبروی شوهر..... 144

لباس (پوشش مناسب)..... 147

الف: لباس ظاهری..... 148

ب: لباس باطنی (تقوا)..... 150

محکمه صلح فامیلی..... 153

امتیازات محکمه صلح خانوادگی 154

مطالبه چهار شاهد برای اثبات زنا 155

گفتار دوم: راهکارهای اجتماعی سلبی 159

پرهیز از تمسخر واستهزاء 159

یاوه سرایی و خسران ابدی 163

ص: 8

- 165 پرهیز از عیب جوایی
- 168 راهکارهای مبارزه با عیب جویان
- 171 پرهیز از لقب زشت دادن
- 174 راهکارهای جلوگیری از تنازع
- 176 پرهیز از گمان بد
- 179 پرهیز از تجسس
- 180 ریشه تجسس:
- 180 تجسس حلقه میانی بین گمان بیجا و غیبت
- 181 راهکار خلاصی از تجسس در امور دیگران
- 183 پیامدهای تجسس
- 183 1. رسوایی در دنیا
- 184 2. بی اعتمادی مردم به تجسس گران
- 185 3. بدفرجامی اهل تجسس
- 185 پرهیز از غیبت
- 185 تعریف غیبت:
- 187 فلسفه نهی از غیبت
- 193 پرهیز از جدال و مرء
- 198 اقسام جدال
- 198 الف: جدال حق
- 199 ب: مجادله باطل
- 200 پرهیز از چشم چرانی

فلسفه نهی از چشم چرانی..... 202

پرهیز از جلوه‌گری، پای کوبی و تبرّج..... 205

پوشاندن سینه‌ها و گردن‌ها..... 205

پای کوبی ممنوع..... 206

تبرج ممنوع..... 207

ص: 9

- 207 با ناز و کرشمه حرف زدن ممنوع.
- 208 جاهلیت قدیم و مدرن.
- 209 پرهیز از رمی و قذف.
- 213 توجه به احکام سخت قذف.
- 215 لعان و ملامت سدی بزرگ برای جلوگیری از تهمت به زنان.
- 216 پرهیز از اشاعه فحشا.
- 218 مفهوم فاحشه.
- 218 اشکال مختلف اشاعه فحشا.
- 221 پرهیز از اظهار نیاز پیش دیگران.
- 227 فقرای آبرومند.
- 227 عدم اصرار فقیر آبرومند.
- 227 نهی از الحاف.
- 228 چگونگی برخورد با سائل.
- 229 تقاضا کردن بدون حاجت.
- 232 نتیجه گیری.
- 233 پیشنهادها.
- 234 فهرست منابع و مآخذ.

از مواردی که در شخصیت فردی و اجتماعی انسان تأثیر بسزایی دارد مسئله آبرو است. اگر انسان بتواند آن را حفظ کرده و ارتقا دهد قطعاً به سعادت خواهد رسید و اگر اهمیتی به آن نداده و آن را رها کند به بدبختی و شقاوت می رسد. قرآن کریم که منبع انسان سازی است در این موارد به راه کارهایی پرداخته و ضرورت آن را در آیات مختلفی بیان نموده است. با توجه به تأثیرات دنیوی و اخروی آبرومندی این مسئله از دیدگاه قرآن تبیین می شود.

ارائه راهکار برای حفظ آبرو یعنی دست گذاشتن روی کلیدی ترین سرمایه انسان، و یعنی پاسخ به ندای فطری هر فردی که هنوز روزنه هایی از کرامت و شرافت تکوینی در وجودش باقی است و به طور کامل خاموش نشده است؛ لذا راهکارهای ارائه شده از جهتی عمومیت دارد و تمامی انسانها را دعوت به آبرومندی می کند. هدف از این تحقیق، دستیابی به روش ها و راهکارهای حفظ آبرو از منظر کسی است که خود خالق آبرو است و انسان را آبرومند آفریده است و این، مطلب مهمی است زیرا خدایی که موجود باعزت و با شرافت آفریده، دقیق تر از هرکس دیگری به مخاطرات آبرو و به عوامل محافظت از آن واقف است؛ لذا بر آن شدیم تا این مهم را از منظر قرآن کریم پژوهش نموده و در معرض جویندگان علم و عمل قرار دهیم. روش ما در این تحقیق کتابخانه ای و نرم افزاری است.

از جمله یافته ها و نتایج این پژوهش این است که مسئله آبرو غیر از آن توهمات است که برخی در مورد آبرومندی دارند که وجود یک سری امور مادی و دنیوی را ملاک آبرومندی و عدم آن را، بی آبرویی و خواری می پندارند. و همچنین اینکه مسئله آبرو به عالم دنیا و زندگی این جهان محصور و محدود نمی شود بلکه در جهان آخرت و قیامت اهمیت و نقش آن بیشتر آشکار خواهد شد؛ زیرا اولاً تعداد جمعیتی که از جرم انسان آگاه می شوند بیشتر از دنیاست و ثانیاً زمان آن نامحدود است.

اهدافی که این تحقیق دنبال می کند به دو دسته تقسیم می شوند:

هدف کلی این است که ضرورت و راهکارهای حفظ آبرو را تبیین نماید. اما به صورت جزئی و تفصیلی عبارت است از:

- دستیابی به ضرورت حفظ آبرو؛

- دستیابی به راهکارهای فردی حفظ آبرو؛

- دستیابی به راهکارهای اجتماعی حفظ آبرو از منظر قرآن.

روش ما در انجام این تحقیق کتابخانه ای و مطالعه کتب مرتبط از جمله کتب لغوی و تفسیری و برخی کتب فقهی است که از نرم افزارهای اسلامی در این زمینه بهره کافی برده ایم.

روند کار ما در این تحقیق به این صورت است که در فصل اول مفاهیم و کلیات مرتبط با موضوع را در سه گفتار ارائه داده ایم. گفتار اول کلیات، گفتار دوم مفاهیم و گفتار سوم بیان ضرورت حفظ آبرو است.

در فصل دوم به سراغ راهکارهای فردی حفظ آبرو رفته و آن را در ضمن دو گفتار بیان کرده ایم. گفتار اول مربوط به راهکارهای ایجابی و گفتار دوم به راهکارهای سلبی می پردازد. در فصل سوم که آخرین فصل این پژوهش را تشکیل می دهد به راهکارهای اجتماعی حفظ آبرو پرداخته شده است. این فصل به ایجابی و سلبی تقسیم می شود و در قالب دو گفتار ارائه گردیده است.

تحقیق پیشروی همانند سایر پژوهشها در قسمت نخست به ترسیم مفاهیم اصلی و کلیات موضوع می پردازد. در قسمت مفاهیم به تشریح کلید واژه های تحقیق می پردازد. در قسمت کلیات به مباحثی پرداخته شده که تصویری کلی از موضوع را در ذهن مخاطب تبیین می کند.

گفتار اول: کلیات

اشاره

در قسمت کلیات موضوعات اصلی تحقیق مورد بررسی قرار می گیرد. در این قسمت مباحثی مانند بیان مساله، پرسش ها، فرضیه، اهداف، ضرورت، کاربرد، و روش تحقیق تبیین خواهد شد.

یکی از مواردی که در شخصیت فردی و اجتماعی انسان تأثیر بسزایی دارد مسئله آبرو است که اگر انسان بتواند آن را حفظ کرده و ارتقا دهد قطعاً به سعادت خواهد رسید و اگر اهمیتی به آن نداده و آن را رها کند به بدبختی و شقاوت می رسد. قرآن کریم که منبع انسان سازی است در این موارد به راه کارهایی پرداخته و ضرورت آن را در آیات مختلفی بیان نموده است. لذا با توجه به تأثیرات دنیوی و اخروی آبرومندی بر آن شدم که این مسئله را از دیدگاه قرآن تبیین نمایم.

از جمله ارکان بسیار مهم که اسلام بر آن تأکید بسیاری داشته، آبروی مؤمن بوده تا آنجا که هم به خود مؤمنان دستور می دهد که آبروی خود را حفظ کنند و هم به دیگران می فرماید آبروی مؤمنان را حفظ نمایند. در کتب روایی آمده است، پایه های دین اسلام هفت چیز است: نخستین پایه آن، عقل است که بنیاد شکیبایی است و دومین آن ها، آبروداری و راست گویی و... (1)

در موارد بسیاری خداوند متعال از بندگان خویش می طلبد که آبروی برادر مؤمن

ص: 16

1- ابن شعبه، حسن بن علی و حسن زاده، صادق، تحف العقول/ترجمه حسن زاده، 1 جلد، انتشارات آل علی علیه السلام - قم، چاپ اول، 1382ش، ص 329.

خویش را حفظ کنید و به انحاء مختلف وی را در ورطه ی بی آبروی قرار ندهید؛ آبروی مؤمن را بازیچه وقت گذرانی خویش و پرکردن اوقات یکدیگر قرا ندهید، شاید شما کلامی را به اشتباه به کسی نسبت دهید، حال ایشان چگونه باید از عهده این بی آبروی برآید و یا اصلاً به طور صحیح به کسی واقعه ی بدی را نسبت دهید، این احتمال را نمی دهید که شاید ایشان توبه کرده باشد و از آن گناه دست کشیده باشد؛ ای بنده خدا! در عیب جوئی از بنده ای که مرتکب گناهی شده شتاب مکن، شاید گناه او بخشیده شود و بر نفس خویش ایمن مباش که گناه کوچکی انجام داده ای، شاید بر همان گناه عذاب شوی. پس هر کس از شما به عیب دیگری آگاهی یافت، باید از عیب جوئی او خودداری کند، زیرا به عیب خود نیز آگاه است. (1)

ضرورت حفظ آبرو از منظر قرآن به کرامت انسان مربوط است که در آیات قرآن وقتی آبروی بنده ی صالح خدا در خطر باشد، خداوند خودشبنده ی خود را تبرئه نموده و آبروی او را حفظ می کند (2).

راهکارهای حفظ آبرو از منظر قرآن فردی و اجتماعی است که مواردی چون: پاکدامنی، راز داری، پرهیز از گناه... و شرح صدر، عفو و بخشش و پرهیز از تهمت و غیبت نمونه هایی از این راهکارهاست.

با توجه به اهمیت آبرو و حفظ آن در تعلیم، تربیت و تقوا به نظر می رسد قرآن کریم که کتاب تعلیم و تربیت است به طور گسترده ای از آن استفاده کرده است. و معانی و مفاهیم کاربردی بلندی را نسبت به این مسئله به مخاطبین خویش القاء نموده و اهداف تعلیمی و تربیتی خویش را با توجه به هدف «رشد ایمانی» و

ص: 17

1- . شیخ حر عاملی محمدبن حسن و افراسیابی نهاوندی، علی، جهاد النفس وسائل الشیعة/ترجمه افراسیابی، 1 جلدی، نهاوندی - قم، چاپ اول، 1380 ش، ص 159.

2- . احزاب (33) آیه 69.

پیشینه

در مورد اصل موضوع (آبرو) کتب و مقالاتی نوشته شده است که اهمیت و جایگاه صیانت از آبرو را در منابع اسلامی مورد پژوهش قرار داده اند و به طور عموم و پراکنده در میان کتب مرجع و تفسیری مطالبی بیان شده است اما پژوهشی که به صورت تخصصی در صدد بیان راهکارها باشد یافت نشد. ما در این پژوهش به دنبال ارائه راهکارهای حفظ آبرو از منظر قرآن کریم هستیم.

کتابی تحت عنوان پرواز به سوی آبرو توسط محمد رضا رجایی نوشته شده که به بررسی اصول و روش های آبرومندی می پردازد که در بخش ششم کتاب، فصلی به عنوان آبرو از منظر قرآن دارد که به صورت محدود در حد پنج صفحه آبرو را از منظر قرآن بررسی کرده ولی به ارائه راهکار از منظر قرآن پرداخته است.

از مقاله های به روز در مورد این موضوع عبارت اند از:

1. مبانی فقهی نهاد اعاده حیثیت، تألیف آقای عباسعلی سلطانی.
2. مبانی فقهی و حقوقی اعاده حیثیت در امور کیفری، تألیف فرانک حیدری دهاقانی.
3. حفظ آبرو و جایگاه آن در مقاصد شریعت از دیدگاه فقهای مذاهب به قلم آقای مهدی شوشتری.

اندک پژوهش هایی که در مورد مسئله آبرو صورت پذیرفته تا آنجایی که احصا شده برخی در مورد اصل موضوع و اهمیت آن و برخی دیگر این مسئله را از جنبه فقهی و حقوقی و کیفری بررسی نموده اند. که جنبه درمانی و ترمیمی دارند البته اگر بتوان آب رفته را به جوی برگرداند. ماءٌ وَجِهَكَ جَامِدٌ فَلَا تُقَطِرُهُ بِالسَّوَالِ.

از آنجا که آبرو مندی و حفظ شخصیت برای همه انسان ها مهم است، دستیابی به راهکارها برای همه مفید خواهد بود.

این تحقیق می تواند:- زمینه های تحقیق و پژوهش تفصیلی در موضوع آسیب های اجتماعی را برای محققان بگشاید.

- برای مبلغان و خطیبان در زمینه ارائه راهکار های حفظ آبرو مفید باشد.

- راهکار اعاده حیثیت را برای افرادی که آبروی خود را از دست داده اند، ارائه بدهد. انتخاب این موضوع از آن جهت ضرورت دارد که انسان موجودی باکرامت و با شرافت آفریده شده است ولی گاهی در دوران حیات انسان مسائلی پیش می آید که افراد، آبرو و شخصیت فردی و اجتماعی خود را از دست می دهند و ضرر هایی در دنیا و آخرت متوجه انسان می شود که جبران ناپذیر خواهد بود. لذا این تحقیق با ارائه ی راه های پیشگیرانه جلوی آسیب های فردی و اجتماعی و دنیوی و اخروی آبروریزی را می گیرد.

این تحقیق به روش نقلی و حیانی و به صورت کتابخانه ای و نرم افزاری نوشته خواهد شد.

گفتار دوم: مفاهیم

اشاره

در این گفتار به بررسی مفاهیم و معانی واژه های پرکاربرد در تحقیق پیش رو خواهیم پرداخت که عبارت اند از: ضرورت، راهکار، حفظ، آبرو، عرض و....

ضرورت

علامه دهخدا ضرورت را چنین معنا می کند: چیزی که به آن احتیاج داشته باشند؛ نیاز، حاجت، بیچارگی، درماندگی. (به ضرورت یعنی: به ناچار، از روی ناچاری، ناگزیر).

داد من امروز ده که روز ضرورت *** یار نباشد که دست یار نگیرد. (1)

مترادف های ضرورت: احتیاج، اقتضا، حاجت، لزوم، ناچاری، نیاز، وجوب،

ص: 19

1- [1]. دهخدا، علی اکبر، لغت نامه دهخدا، ناشر: دانشگاه تهران، چاپ دوم 1377. ج 10، ص 15164. و فرهنگ فارسی عمید. (تک جلدی)، ناشر: امیر کبیر، سال چاپ 1371 تهران، ص 836.

هرآینگی، اجبار، الزام. در اصطلاح بحث ما مراد لزوم و وجه نیاز به حفظ آبرو است.

راهکار

در مورد راهکار (شاید به خاطر وضوح معنای آن) در کتب لغت، معنایی ذکر نشده است و به نظر می‌رسد مراد از راهکار، ارائه روش و راه حل برون رفت از مشکل است؛ زیرا با بررسی پژوهش‌هایی که عنوان مشابه تحقیق ما را دارند مشاهده می‌شود که همه به دنبال ارائه راه حل برای مشکلاتی اند که در صدد حل آن هستند. ما هم در این پژوهش به دنبال ارائه راه حل‌های حفظ آبرو از منظر قرآن و روایات هستیم.

خلاصه: راهکار، کلمه‌ای است مرکب از راه+کار و به معنای راه حل، پاسخ، جواب، شیوه‌نامه و روش حل مسایل است.

حفظ

حفظ از ماده «حفظ» گرفته شده است. و در زبان عربی به معنای حیاطة، وقایة، حراست، صیانت، محافظت، حرس و بقاوت است. بازداشتن شیئی از زیان و هلاک: «أَحْسَنَ اللَّهُ حِفْظَكَ وَ حَيَاطَكَ»⁽¹⁾

راغب اصفهانی در مورد معنای حفظ می‌گوید: حفظ گاهی به معنای قوه حافظه و گاهی به معنای نگهداشتن چیزی در حافظه است و سپس در هر گونه تفقد، تعهد و مراعات استعمال شده است. قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: {وَ إِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ} (2)، حَافِظُوا عَلَي الصَّلَاةِ { (3)(4)

ص: 20

1- . دهخدا، علی اکبر، لغت نامه دهخدا، ناشر: دانشگاه تهران، چاپ دوم 1377، ج 6، ص 9139.

2- . یوسف (12) آیه 12.

3- . البقرة (2) آیه 238.

4- . راغب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات ألفاظ القرآن، ناشر: دار القلم، مکان چاپ: بیروت، نوبت چاپ: اول، ص: 244. الْحِفْظُ يُقَالُ تَارَةً لِهَيْئَةِ النَّفْسِ الَّتِي بِهَا يَثْبِتُ مَا يُؤَدَى إِلَيْهِ الْفَهْمُ، وَ تَارَةً لَضَبْطِ الشَّيْءِ فِي النَّفْسِ، وَ يَضَادُّهُ النَّسْيَانُ، وَ تَارَةً لِاسْتِعْمَالِ تِلْكَ الْقُوَّةِ، فَيُقَالُ: حَفِظْتُ كَذَا حِفْظًا، ثُمَّ يَسْتَعْمَلُ فِي كُلِّ تَفْقُدٍ وَ تَعَهُّدٍ وَ رِعَايَةٍ.

و طریحی در مجمع البحرین در مورد معنای حفظ و محافظت بر صلات می گوید: محافظت بر نماز یعنی مواظبت و مراقبت از آن و شدت توجه و ضایع نکردن آن در اوقاتش است. (1)

حفظ از جمله واژه هایی عربی است که در زبان فارسی نیز بکار رفته است. البته قابل توجه است که معنای آن در زبان فارسی همانند معنای آن در زبان عربی است. در فارسی حفظ به معنای نگهداری و بازداشتن، است. (2)

حفظ از جمله کلمات مضافی است که با توجه به مضاف الیه خود معنای ویژه ای می گیرد و به عبارت دیگر معنای اصطلاحی آن در علوم مختلف متفاوت است. در اینجا حفظ در دانش اخلاق مورد بررسی قرار می گیرد کهها معنای لغوی آن چندان تفاوتی نمی کند. بنابراین مراد از حفظ آبرو محافظت و نگهداری کردن از حسن شهرت خود و دیگران است.

حفظ و صیانت از آبرو و عرض به معنای حفظ همه آن چیزی است که انسانیت انسانی را می سازد؛ زیرا جان زمانی می ارزد که اصول انسانی آن حفظ شده باشد و گرنه جان بی اصول انسانی برای انسان ها کمترین ارزش را خواهد داشت.

ص: 21

1- . طریحی، فخر الدین بن محمد، مجمع البحرین، ناشر: مرتضوی، مکان چاپ: تهران، سال چاپ: 1375، نوبت چاپ: سوم، ج 4، ص: 283. قوله تعالی: حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَى. الْمُحَافَظَةُ عَلَى الصَّلَاةِ الْمَوَاطِبَةُ عَلَيْهَا وَالْمَرَاقِبَةُ لَهَا وَشِدَّةُ الْإِعْتِنَاءِ بِهَا وَعَدَمُ تَضْيِيعِهَا فِي أَوْقَاتِهَا.

2- [5]. دهخدا، علی اکبر، لغت نامه دهخدا، ناشر: دانشگاه تهران، چاپ دوم 1377. «حفظ. [ح] (ع مص) نگاه داشتن. نگه داشتن. نگاهداشت. نگهداری. نگاهداشت است».

در فرهنگ فارسی عمید آمده است: «آبروی، آب روی، در معانی زیر به کار رفته است 1. اعتبار؛ شرف. 2. ارج و قدر. 3. عرض و ناموس. 4. مایه سر افزایی. (1)»

و در لغتنامه دهخدا نیز با اندک تفاوتی همان معانی ذکر شده است: آبرو به معنای اعتبار، قدر، جاه، شرف، عرض و ناموس است (2).

و

در اصطلاح بر حیثیتی از انسان اطلاق می شود که مورد ستایش یا سرزنش واقع می گردد، خواه در خود او باشد یا در خانواده و کسانی که به گونه ای با او پیوند دارند. (3)

اما حقیقت آبرو، همان شخصیت انسانی است که خداوند آن را کرامتبخشیده و بر بسیاری از موجودات هستی برتری داده است. (4)

آبرو به معنی نگرش مثبت و عزت و احترامی که مردم با توجه به شخصیت و رفتارهای گذشته، نسبت به اشخاص دارند نیز استعمال می شود.

آبرو در ارتباط با دیگر مفاهیم روان شناسی نظیر اعتماد به نفس، عزت نفس و حرمت نفس مورد بررسی قرار می گیرد.

وقتی به واژه آبرو توجه می کنیم، متوجه می شویم «رو» به ظاهر قضیه باز می گردد (چشم مابیننده ی آن است، از رفتارها، حرکتها، قانون مداری ها، و احترام به خود و دیگران). و آبرو به معنی زمین نینداختن روی کسی، توهین نکردن یا خدشه وارد نکردن به جهت ظاهری فرد است!

در واقع آبرو پدیده ای اجتماعی است که چهره بیرونی روابط اجتماعی را معلوم

ص: 22

- 1- فرهنگ فارسی عمید. (تک جلدی)، ناشر: امیر کبیر، سال چاپ 1371 تهران، صص 4 و 5.
- 2- دهخدا، علی اکبر، لغت نامه دهخدا، ناشر: دانشگاه تهران، چاپ دوم 1377، ج 1، ص 52.
- 3- رجایی محمد رضا، اصول و روش های آبرومندی. سال چاپ 94. ص 5.
- 4- (اسراء 17) آیه 70).

می‌کند. آبرو چیزی نیست که کسی با آن متولد شود بلکه مفهومی اکتسابی است که شکل‌گیری و تکامل آن در گروهی مراعات‌پاره‌ای از رفتارها و مقررات اجتماعی است. ما بسیاری از کارها را گرچه برایمان جذاب‌اند، انجام نمی‌دهیم چون نگران آبروی شخصی، خانوادگی، قومی و قبیله‌ای، ملی، گروهی، تیمی و... هستیم. آبرو پدیده‌ای اجتماعی است که خود را در رفتارهای ما منعکس می‌کند و به عبارت دیگر در گروهی ارزش‌ها، بینش‌ها و مسایل فرهنگی است که تعیین می‌کنند چه رفتاری ارزش‌مند و چه رفتارهایی به ویژه در معاشرت با دیگران قبیح هستند و پذیرفته نمی‌شوند. به همین دلیل است که بسیاری از رفتارهایی که در یکجمله آبرو بر است در جوامع دیگر چنین نیست! در دین اسلام بر حفظ آبروی دیگران تأکید زیادی شده است؛ زیرا حرمت آبروی مؤمن از دیوار کعبه نیز واجب‌تر است.

«ماءُ وَجْه»

ترجمه تحت‌اللفظی آن «آبرو» است دقیقاً در فارسی و عربی معنای یکسان دارد.

وجه اطلاق ماء الوجه بر آبرو:

دلیلش این است که انسان هنگامی که از کسی تقاضایی می‌کند، یا حادثه نامطلوبی اتفاق می‌افتد از شرم و حیا چهره او برافروخته شده و عرق بر صورتش جاری می‌شود، به اندازه‌ای که گاه از صورتش می‌چکد. این در واقع آب صورت است که به تناسب، واژه «آبرو» یا «ماء الوجه» بر آن اطلاق شده است.

مترادف‌های آبرو

واژه‌هایی

چون احترام، اعتبار، جاه، حرمت، حیثیت، شرف، عرض، عرق، عزت، قدر، منزلت، ناموس از جمله مترادفات آبرو هستند.

اصطلاحات قرآنی مرتبط با آبرو

واژه‌هایی همچون تعفف، وجیه، و هر آنچه که لازمه معانی آن، آبرو یا بی‌آبرویی

ص: 23

باشد مانند: «بیاض وجه»، «سواد وجه»، «مرجو»، «نجات از خزی»، «نفی خزی»، «نفی ذلت»، «نفی از تمسخر»، «نفی از طرد»، «نفی از غیبت»، «ود»، «نفی فصاحت» و... همه از اصطلاحات قرآنی مرتبط با آبرو است (1).

عرض

جامع ترین معنایی که درباره «عرض» در کتب لغت آمده، چیزی است که نویسنده فرهنگ ابجدی در کتاب خود آورده است، ایشان می گویند: عرض آن اصالت و بزرگی ای است که انسان بدان می بالد و افتخار می کند؛ مانند آبرو، حیثیت، نفس، جسد، شرف و بزرگی پدران و نیاکان یا در پیروان و فرزندان، بوی اندام و اخلاق پسندیده.

«عرض» به کسر عین، در اصل و ریشه به معنای قرار دادن شیئی در مرأی و منظر است و در اصطلاح، هر چیزی را گویند که آدمی از عیب در آن و نقصان آن ننگ داشته باشد، خواه در او باشد و خواه در کسی از متعلقان او (2) و یا آنچه از اصالت و بزرگی که انسان بدان می بالد و افتخار می کند. (3)

مجمع البحرین در مورد معنای عرض می گوید: «عرض به مواضع مدح و ذم انسان اطلاق می شود و فرقی نمی کند که در خود انسان باشد یا در پیشینیان و یا هرکس که به نوعی ملازم و مرتبط با انسان است.» (4)

ص: 24

- 1- فرهنگ قرآن، هاشمی رفسنجانی، اکبر ناشر: دفتر تبلیغات اسلامی، مکان چاپ: قم، سال چاپ: 1383 ش، نوبت چاپ: دوم ص 96.
- 2- آقا جمال خوانساری، محمدبن حسین، شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم و دررالکلم، 7 جلد، دانشگاه تهران - تهران، چاپ چهارم، 1366 ش، ج 3، ص 406.
- 3- . بستانی، فؤاد افرام و مهیار، رضا، فرهنگ ابجدی، 1 جلد، انتشارات اسلامی - تهران، چاپ دوم، 1375 ش، ص 605.
- 4- . طریحی، فخر الدین بن محمد، مجمع البحرین، ناشر: مرتضوی، مکان چاپ: تهران، سال چاپ: 1375، نوبت چاپ: سوم، ج 4، ص 214.

و مرحوم مصطفوی در مورد معنای اصطلاحی عرض می گوید:

«عرض انسان هر چیزی است که در معرض طبیعی باشد از جمله صفات باطنی و عناوین شخصی مانند عفت، عزت و مقام باطنی.»⁽¹⁾

جمع بندی مطالب در مورد عرض و آبرو

آبرو

به معنای اعتبار، قدر، جاه، شرف، عرض و ناموس است. اما حقیقت آبرو و عرض، همان شخصیت انسانی است که خداوند آن را کرامت بخشیده و بر بسیاری از موجودات هستی برتری داده است. عرض هر کسی همان شخصیتی است که انسان در طول زندگی می سازد و آن را کسب می کند. البته نمی توان عرض را محدود به شخصیت فردی و شاکله وجودی و باطنی فرد دانست، بلکه شامل شخصیت اجتماعی و همه کسانی است که با او پیوند خورده اند می شود. از همین رو در تفسیر و مفهوم عرض و آبرو، اعتبار اجتماعی، قدر و منزلت اجتماعی، شرافت و همچنین هر آنچه که ناموس او را شکل می دهد و خطوط قرمز او را نشان می دهد، به عنوان عرض و آبروی شخص، مطرح است.

بر همین اساس اگر ما از مفهوم عرض و آبرو سخن می گوئیم، مراد همان

دایره وسیعی است که با الفاظی چون اعتبار و قدر و جاه و مانند آن ها بیان می شود. بنابراین وقتی از مفهوم و اصطلاح عرض و آبرو در قرآن و اسلام سخن می گوئیم شامل همه چیزهایی است که می توان از واژه هایی چون تعفف، وجیه و هر آنچه که لازمه معانی آن است به دست آورد.

ص: 25

1- . مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ناشر: دار الکتب العلمیة - مرکز نشر آثار علامه مصطفوی، مکان چاپ:

بیروت، نوبت چاپ: سوم، ج، 8، ص 111.

شکی نیست که هر انسانی به سه چیز مهم در زندگی هزینه بسیار می پردازد که عبارت اند از: 1. حفظ و صیانت از جان و بقای خود و دیگران؛ 2. حفظ و صیانت از مال خود و دیگران؛ 3. حفظ و صیانت از عرض و آبروی خود و دیگران است.

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: «إِنَّ حُرْمَةَ عَرَضِ الْمُؤْمِنِ كَحُرْمَةِ دَمِهِ وَ مَالِهِ»؛ حرمت حیثیت و آبروی مؤمن همانند حرمت جان و مال او است. (1) و در حدیث دیگر فرمود: «الْمُؤْمِنُ حَرَامٌ كُلُّهُ عَرَضُهُ وَ مَالُهُ وَ دَمُهُ». (2) مؤمن سراسر وجودش حرمت است: حرمت آبرو، حرمت مال و حرمت خون و جان او. (3) همچنین پیامبر گرامی اسلام در راستای امنیت اخلاقی جامعه می فرماید: لا تَخْرِقَنَّ عَلَيَّ أَحَدٍ سِتْرًا. (4) تو (برحذر باش) آبرو و حرمت احدی را هرگز متعرض مشو.

حفظ و صیانت از آبرو و عرض به معنای حفظ همه آن چیزی است که انسانیت انسانی را می سازد؛ زیرا جان زمانی می ارزد که اصول انسانی آن حفظ شده باشد؛ وگرنه جان بی اصول انسانی برای انسان ها کمترین ارزش را دارد؛ چرا که شرافت و

ص: 26

1- . تویسرکانی، محمدنبی، لئالی الاخبار، ناشر: جهان، سال چاپ: 1374، ج 5، ص 226.

2- . ابن شعبه حرانی، حسن بن علی، تحف العقول - قم، چاپ: دوم، 1404 / 1363 ق ص: 57. مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، بحار الأنوار (ط - بیروت) - بیروت، چاپ: دوم، 1403 ق. ج 74، ص: 160. نوری، حسین بن محمد تقی، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل - قم، چاپ: اول، 1408 ق. ج 18؛ ص 209.

3- . (69) نوری، حسین بن محمد تقی، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ناشر: مؤسسة آل البيت عليهم السلام، مکان چاپ: قم، سال چاپ: 1408 ق، ج 9، ص 239.

4- . پاینده، ابو القاسم، نهج الفصاحة (مجموعه کلمات قصار حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم) - تهران، چاپ: چهارم، 1382 ش. ص 666، ح 2431. قضاعی، محمد بن سلامه، شرح فارسی شهاب الأخبار (کلمات قصار پیامبر خاتم ص) - تهران، چاپ: اول، 1361 ش. ص 350.

کرامت انسانی برای خود انسان ارزشمندتر از هر چیزی است. از این رو انسان ها جان و مال خویش را برای عرض خویش و دیگران می دهند و این گونه نیست که کسی عرض خویش را برای جان و مال بدهد مگر آنکه از فطرت انسانی خود خارج شده باشد.

به سخن دیگر، حفظ و صیانت از آبرو یعنی شخصیت انسانی خود و دیگران مهم ترین چیزی است که انسان آن را به عنوان امنیت خواهان است، به طوری که اگر امنیت شخصیتی او تأمین نشده باشد، گویی هیچ تأمینی برای او نشده و امنیتی فراهم نیامده است.

مولی امیرالمؤمنین علیه السلام در تقدّم عرض نسبت به دوگانه جان و مال می فرماید: «مِنَ النَّبْلِ أَنْ يَبْدُلَ الرَّجُلُ مَالَهُ وَيَصُونَ عِرْضَهُ»؛ کسی که برای حفظ آبرو و حیثیت خود از مال و منالش می گذرد، نشانه اصالت و بزرگواری اوست. (1)

آن حضرت به افراد هشدار می دهند که ارزش و اهمیت آبروی خود و دیگران را بدانند و کاری نکنند که آبروریزی شود؛ زیرا کسی که شخصیت خویش را از دست دهد همه چیزش را از دست داده است. ایشان می فرمایند: «مَنْ بَدَّلَ عِرْضَهُ ذَلَّ» (2) کسی که حیثیت و آبروی خود را می برد، خودش را به پستی و خاک مذلت افکنده است.

امام حسن مجتبی علیه السلام احمق و بی خرد را کسی می داند که نمی داند با مال و عرض خویش چگونه برخوردی داشته باشد و آن را چگونه استفاده کند. ایشان

ص: 27

1- . تمیمی آمدی، عبد الواحد بن محمد، تصنیف غرر الحکم و درر الکلم - ایران؛ قم، چاپ: اول، 1366 ش. ص 386، ح 8835.

2- . لیشی واسطی، علی بن محمد، عیون الحکم و المواعظ (للیشی) - قم، چاپ: اول، 1376 ش. ص: 428، ح 7277.

می فرماید: «السَّفِيهُ، الْأَحْمَقُ فِي مَالِهِ الْأَمْتَهَاوُنُ فِي عَرَضِهِ»؛ آدم سفیه و بی خرد کسی است که در مصرف اموالش ابلهانه عمل می کند و نسبت به آبروی خود لآبالی و سهل انگار است. (1)

از نظر آموزه های وحیانی اسلام، حفظ شخصیت و کرامت انسانی مهمترین چیز در امنیت خرد و کلان اجتماع است. از این رو تأمین امنیت اخلاقی و شخصیت افراد جامعه در دستور کار قرار گرفته و در قالب آموزه های معرفتی و حتی دستوری و به شکل بایدها و نبایدهای شرعی و اخلاقی به آن توجه شده است. بسیاری از احکام مانند حرمت غیبت، تهمت، افتراء، دشنام، ناسزا، قذف و مانند آنها در راستای حمایت از شخصیت و شرافت و کرامت انسانی وضع شده است و گاه حتی نه تنها در حوزه اخلاق بلکه در حوزه حقوق کیفری و جزایی احکام سخت و شدیدی وضع شده تا هر گونه تعرض به شخصیت و هتک حرمت ها و آبروی انسانی، موجب کیفر جزایی در دنیا و آخرت باشد. بنابراین، قوانین بازدارنده و پیشگیرانه و نیز مجازات و عقاب های متعددی از سوی شارع مقدس وضع می شود تا شخصیت و آبروی افراد حفظ شود و امنیت اخلاقی افراد تأمین گردد.

خداوند به صراحت در آیاتی بر حرمت هتک عرض و آبروی مردم تأکید داشته و هر گونه هتک حرمت و آبروریزی را حرام کرده و جزء گناه کبیره ای دانسته که مجازات آن دوزخ و عذاب است.

سوره همزه با چنان تهدیدی کوبنده آغاز می شود که لرزه بر اندام اهل ایمان می اندازد "وای بر هر عیب جوی مسخره کننده ای!" {وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ} (2) آنها که با نیش زبان و حرکات، دست و

ص: 28

1- . مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، بحار الأنوار (ط - بیروت)، ناشر: دار إحياء التراث العربی، مکان چاپ: بیروت، سال چاپ: 1403 ق، ج 78، ص 115.

2- . همزه (104) آیه 1.

چشم و آبرو در پشت سر و پیش رو، دیگران را استهزاء کرده، یا عیبجویی و غیبت می کنند، یا آنها را هدف تیرهای طعن و تهمت قرار می دهند.

"هُمَزَةٌ" و "لُمَزَةٌ" هر دو صیغه مبالغه است اولی از ماده "هَمْز" در اصلبه معنی "شکستن" است و از آنجا که افراد عیبجو و غیبت کننده شخصیت دیگران را درهم می شکنند به آنها "هُمَزَةٌ" اطلاق شده است.

در سخنی از "ابن عباس" آمده است که در تفسیر این دو کلمه چنین می گفت: «هُمَّ الْمَشَاوُونَ بِالنَّمِيمَةِ، الْمُفَرَّقُونَ بَيْنَ الْأَحِبَّةِ، النَّاعِتُونَ لِلنَّاسِ بِالْعَيْبِ»:

"آنها کسانی هستند که سخن چینی می کنند، و میان دوستان جدایی می افکنند، و مردم را با عیوب توصیف می کنند" (1)

گویا ابن عباس این سخن را از حدیثی که از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است استفاده کرده، آنجا که فرمود:

«أَلَا أُنَبِّئُكُمْ بِشِرَارِكُمْ؟ قَالُوا: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: الْمَشَاوُونَ بِالنَّمِيمَةِ، الْمُفَرَّقُونَ بَيْنَ الْأَحِبَّةِ، الْبَاغُونَ لِلْبِرَاءِ الْمَعَايِبِ»:

"آیا شما را از شریرترین افراد خبر دهم؟ گفتند: آری ای رسول خدا! فرمود: آنها که بسیار سخن چینی می کنند، در میان دوستان جدایی می افکنند، و برای افراد پاک و بیگناه در جستجوی عیوبند" (2).

ولی از مجموع کلمات ارباب لغت استفاده می شود که این دو واژه به یک معنی است، و مفهوم وسیعی دارد که هر گونه عیبجویی و غیبت و طعن و استهزاء به وسیله

ص: 29

1- . کلینی، محمد بن یعقوب، کافی (ط - دار الحدیث) - قم، چاپ: اول، ق 1429؛ ج 4؛ باب النمیمه، ص 110. تفسیر فخر رازی " جلد 32 صفحه 92.

2- . اصول کافی " جلد 2 باب النمیمه حدیث 1. مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول - تهران، چاپ: دوم، 1404 ق. ج 11؛ ص 55.

زبان و علائم و اشارات و سخن چینی و بدگویی را شامل می شود.

به هر حال تعبیر به "ویل" تهدید شدیدی است نسبت به این گروه، و اصولاً آیات قرآن موضعگیری سختی در برابر اینگونه افراد نموده، و تعبیراتی دارد که درباره هیچ گناهی مانند آن دیده نمی شود، مثلاً بعد از آنکه منافقان کوردل را به خاطر سُخریه مؤمنان به عذاب الیم تهدید می کند، می فرماید:

{اسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ.} (1)

چه برای آنها استغفار کنی و چه نکنی، حتی اگر هفتاد بار برای آنها استغفار کنی خداوند آنها را هرگز نمی بخشد.

شبه همین معنی درباره منافقانی که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را استهزا می کردند در سوره منافقون آمده است. (2)

اصولاً آبرو و حیثیت اشخاص از نظر اسلام بسیار محترم است، و هر کاری که موجب تحقیر مردم گردد گناه بزرگی است، در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آمده است: «أَذَلُّ النَّاسِ مَنْ أَهَانَ النَّاسَ: "ذلیل ترین مردم کسی است که به مردم اهانت کند!" (3). (4) پیامبر

گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید:

«إِيْهَا النَّاسُ! إِنَّ دِمَاءَكُمْ وَأَعْرَاضَكُمْ عَلَيْكُمْ حَرَامٌ أَلَى أَنْ تَلْقُوا رَبَّكُمْ»؛ ای

ص: 30

1- . توبه (9) آیه 80.

2- . منافقون (63) آیه 5

3- . مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ناشر: دار الکتب الإسلامية، مکان چاپ: تهران، سال چاپ: 1374 ش، نوبت چاپ: اول، ج

27، ص: 311

4- . بحار الانوار " جلد 75 صفحه 142.

مردم! ریختن خون یکدیگر و لطمه زدن به حیثیت دیگران، تا وقت مردن و لقای پروردگارتان بر شما حرام است. (1)

تذکر آیت الله بهاءالدینی درباره حفظ آبروی مردم:

از آیت الله بهاءالدینی پرسیدند: آقا راز مقام و رتبه والای سکوت چه بود؟ آقا دست بالا آورد و اشاره به دهان کرد. خدا شاهد است الان مردم خیلی دست کم گرفته اند آبرو بردن را. ببینید خدا چند گناه را نمی بخشد: 1 - ترک عمدی نماز. 2 - به ناحق کسی را کشتن. 3 - عقوق والدین. 4 - آبرو بردن. این گناهان این قدر نحس هستند که صاحبانشان گاهی موفق به توبه نمی شوند. پس یکی از بزرگان علما که در زمان خودش استادالعلماء بود، برای من تعریف می کرد: "به پدرم گفتم پدر! تو دریای علم هستی. اگر بنا باشد یک نصیحت به من بکنی چه می گویی؟ می گفت پدرم سرش را انداخت پایین. بعد سرش را بالا آورد و گفت آبروی کسی را نبر! " الان در زمان ما هیئتی ها، مسجدی ها و مقدس ها آبرو می برند. عزیز من اسلام می خواهد آبروی فرد حفظ شود. شما با این مشکل داری؟ دقت کنید که بعضی ها با زبانشان می روند جهنم. روایت داریم که می فرماید اغلب جهنمی ها، جهنمی زبان هستند. فکر نکنید همه شراب می خورند و از دیوار مردم بالا می روند. یک مشت مؤمن مقدس را می آورند جهنم. ای آقا تو که همیشه هیئت بودی! مسجد بودی! بله. توی صفوف جماعت می نشینند آبرو می برند. امیرالمومنین به حارث همدانی می فرماید: اگر هر چه را که می شنوی بگویی؛ دروغ گو هستی. (2)

در اینجا به ذکر مطالب و مواردی از قرآن می پردازیم که بر اهمیت و ضرورت حفظ

ص: 31

1- . (تحف العقول، ص 31.) و مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، بحار الأنوار (ط - بیروت) - بیروت، چاپ: دوم، 1403 ق. ج 73؛ ص 349.

2- . سایت ویکی پدیا.

آبرو از منظر قرآن می پردازند که از جمله آنها عبارت اند از:

تقاضای مرگ به خاطر در خطر دیدن آبرو

بدون شک تقاضای مرگ از خدا کار درستی نیست، ولی گاه در زندگی انسان حوادث سختی روی می دهد که طعم حیات کاملاً تلخ و ناگوار می شود مخصوصاً در آنجا که انسان هدف های مقدس و یا شرف و حیثیت خود را در خطر می بیند و توانایی دفاع از آن را ندارد، گاهی برای رهایی از شکنجه های روحی تقاضای مرگ می کند.

حضرت مریم علیها السلام در لحظات نخستین (وضع حمل) این تصور در فکرش پدید آمد که تمام آبرو و حیثیت او در برابر مردم بی خرد با تولد این فرزند به خطر خواهد افتاد، اینجا بود که آرزوی مرگ و فراموش شدن کرد {قَالَتْ يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا وَكُنْتُ نَسِيًّا مَّسِيًّا} (1) و این خود دلیل بر آن است که او عفت و پاکدامنی را حتی از جانش بیشتر دوست می داشت و برای آبروی خود ارزشی بیش از حیات خود قائل بود.

تبرئه شرط آزادی از زندان

عزیز مصر از ترس اینکه، آن ماجرای اسف انگیز (2) آشکار شود، و آبروی او در سرزمین مصر، بر باد رود، صلاح این دید که سر و ته قضیه را به هم آورده و بر آن سر پوش نهد، رو به یوسف کرد و گفت: "یوسف تو صرف نظر کن و دیگر از این ماجرا چیزی مگو" {يُوسُفُ أَعْرِضْ عَن هَذَا} (3). سپس رو به همسرش کرد و گفت: "تو هم از گناه خود استغفار کن که از خطاکاران بودی" {وَاسْتَغْفِرِي لِذَنْبِكِ إِنَّكِ كُنْتِ

ص: 32

1- . مریم (19) آیه 23.

2- . ماجرای کامجویی زلیخا از یوسف.

3- . یوسف (12) آیه 29.

حفظ آبرو تا آنجا ضرورت دارد که حضرت یوسف علیه السلام بعد از سالها تحمل حبس، شرط آزادی از زندان را تبرئه و اثبات پاک دامنی خود قرار می دهد و فرستاده پادشاه مصر را دست خالی برمی گرداند و ماندن در زندان و سیاه چال را بر آزادی بدون حیثیت ترجیح می دهد.

تعبیری که حضرت یوسف برای رؤیای پادشاه مصر کرد آن قدر حساب شده و منطقی بود که شاه و اطرافیانش را مجذوب خود ساخت. او می بیند که یک زندانی ناشناس بدون انتظار هیچ گونه پاداش و توقع، مشکل تعبیر خواب او را به بهترین وجهی حل کرده است، و برای آینده نیز برنامه حساب شده ای ارائه داده.

او اجمالاً فهمید که این مرد یک غلام زندانی نیست بلکه شخص فوق العاده ای است که طی ماجرای مر موزی به زندان افتاده است لذا مشتاق دیدار او شد اما نه آن چنان که غرور و کبر سلطنت را کنار بگذارد و خود به دیدار یوسف بشتابد بلکه "دستور داد که او را نزد من آورید" {وَقَالَ الْمَلِكُ ائْتُونِي بِهِ}. {2}

"ولی هنگامی که فرستاده او نزد یوسف آمد به جای اینکه دست و پای خود را گم کند که بعد از سالها در سیاه چال زندان بودن اکنون نسیم آزادی می وزد به فرستاده شاه جواب منفی داد و گفت: من از زندان بیرون نمی آیم تا اینکه تو به سوی صاحب و مالکت باز گردی و از او بپرسی آن زنانی که در قصر عزیز مصر (وزیر تو) دستهای خود را بریدند به چه دلیل بود؟" {فَلَمَّا جَاءَهُ الرَّسُولُ قَالَ ارْجِعْ إِلَى رَبِّكَ فَسْئَلُهُ مَا

ص: 33

1- . همان.

2- . همان، آیه 50.

بِأَلِّ النَّسْوَةِ اللَّاتِي قَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ {1}.

او نمی خواست به سادگی از زندان آزاد شود و ننگ عفو شاه را بپذیرد، او نمی خواست پس از آزادی به صورت یک مجرم یا لاقفل یک متهم که مشمول عفو شاه شده است زندگی کند. او می خواست نخست درباره علت زندانی شدنش تحقیق شود و بی گناهی و پاکدامنیش کاملاً به اثبات برسد، و پس از تبرئه، سر بلند آزاد گردد. و در ضمن، آلودگی سازمان حکومت مصر را نیز ثابت کند که در دربار وزیرش چه می گذرد؟.

آری او به شرف و حیثیت خود بیش از آزادی اهمیت می داد و این است راه آزادگان.

جالب اینکه یوسف در این جمله از کلام خود آن قدر بزرگواری نشان داد که حتی حاضر نشد نامی از همسر عزیز مصر ببرد که عامل اصلی اتهام و زندانی شدن او بود. تنها به صورت کلی به گروهی از زنان مصر که در این ماجرا دخالت داشتند اشاره کرد.

سپس اضافه نمود اگر توده مردم مصر و حتی دستگاه سلطنت ندانند نقشه زندانی شدن من چگونه و به وسیله چه کسانی طرح شد، اما پروردگار من از نیرنگ و نقشه آنها آگاه است " {إِنَّ رَبِّي بِكَيْدِهِنَّ عَلِيمٌ} (2). (3).

توهّمات در مورد آبرومندی و بی آبرویی

ثروت و فقر

گاه اشخاص گرفتار امور موهوم هستند و گمان می کنند عوامل آبرومندی مثلاً پول، ثروت، فرزند و مانند آن است؛ در حالی که این ها عامل آبرو مندی نیست تا نداشتن

ص: 34

1- . یوسف (12) آیه 50.

2- . همان.

3- . تفسیر نمونه، ج 9، ص: 431.

آن به معنای بی آبرویی باشد. به عنوان نمونه خداوند در طی دو آیه از قرآن تبیین می کند که ثروت و فقر به معنای اکرام و اهانت نیست. {فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَ نَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ وَ أَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ}. (1)

آنچه از دو آیه مذکور فهمیده می شود این است که برخی از انسان ها سعادت در زندگی را تنعم در دنیا و داشتن نعمت های فراوان، و ملاک آبرومندی در درگاه الهی را همین برخورداری از نعمت های دنیوی می دانند، و برعکس، ملاک نداشتن قدر و منزلت در درگاه خدا را نداشتن پول و ثروت می پندارند، در حالی که نه اولی ملاک احترام و نه دومی ملاک حرمت نداشتن است، بلکه ملاک در داشتن قدر و منزلت نزد خدا تقرب به خدای تعالی از راه ایمان و عمل صالح است، حال چه اینکه آدمی دارا باشد و چه فقیر، پس داشتن و نداشتن مال هر دو برای امتحان است. (2)

پیروان گمنام و بی سرو پا

مشرکان لجوج و مستکبران خیره سر هنگامی که راههای بهانه جویی را در برابر استدلالهای حضرت نوح علیه السلام به روی خود مسدود دیدند، به این مسئله چسبیدند " وگفتند که آیا ما به تو ایمان بیاوریم در حالی که افراد پست و بی ارزش از تو پیروی کرده اند؟! {قَالُوا أُنُؤْمِنُ لَكَ وَ اتَّبَعَكَ الْأَرْذَلُونَ} (3).

ارزش یک پیشوا را باید از پیروانش شناخت، و به اصطلاح امامزاده را از زوآرش

ص: 35

-
- 1- . فجر (89) آیه 15 و 16.
 - 2- . طباطبایی، سید محمد حسین، سید محمد باقر موسوی همدانی، ترجمه تفسیر المیزان، ناشر: دفتر انتشارات اسلامی جامعه ی مدرسین حوزه علمیه قم، مکان چاپ: قم، سال چاپ: 1374 ش ترجمه تفسیر المیزان، ج 20، ص: 474.
 - 3- . شعرا (26) آیه 111.

می شناسند، ما وقتی به پیروان تو نگاه می کنیم مشتی بی سر و پا، گمنام، فقیر، تهیدست و پا برهنه که کسبهای ضعیف و ناچیزی دارند اطرافت را گرفته اند با این حال چگونه انتظار داری ثروتمندان سرشناس و اشراف با نام و نشان سر تسلیم بر آستان تو بسایند؟! اصلا هرگز آب ما با این جمعیت در یک جو نمی رود، ما هیچگاه بر سر یک سفره نشسته ایم و در زیر یک سقف اجتماع نکرده ایم، چه انتظار نامعقولی داری؟.

درست است آنها در این تشخیص صائب بودند که پیشوا را باید از طریق پیروان شناخت، ولی اشتباه بزرگشان این بود که آنها مفهوم و معیار شخصیت را گم کرده بودند، آنها معیار سنجش ارزشها را مال و ثروت، لباس و خانه و مرکب زیبا و گران قیمت قرار داده بودند، و از پاکی و تقوا و حق جویی و صفات عالی انسانیت که در طبقات کم درآمد بسیار بود و در اشراف بسیار کم، غافل بودند.

روح طبقاتی در بدترین اشکالش بر فکر آنها حاکم بود به همین دلیل طبقه تهیدست را "اراذل" می شمردند!⁽¹⁾ و اتفاقا آنها اگر از زندان جامعه طبقاتی بیرون می آمدند به خوبی می توانستند درک کنند که ایمان این گروه خود بهترین دلیل بر حقانیت و اصالت دعوت این پیامبر است.⁽²⁾

موارد استناد و جواز آبرو ریزی

اشاره

قرآن کریم در بخشی از دستورات اخلاقی خود می فرماید: "خدا دوستنمی دارد که بدگویی شود و یا عیوب و اعمال زشت اشخاص با سخن مردم آشکار شود." { لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ... }⁽³⁾؛ زیرا همانگونه که خداوند "سِتَّارُ الْعُيُوبِ"

ص: 36

1- . (اراذل جمع ارذل - بر وزن اهرم - و آن نیز جمع رذل به معنی پست و حقیر است)

2- . تفسیر نمونه، ج 15، ص: 282

3- [1]. نساء (4) آیه 148.

است، دوست ندارد که افراد بشر پرده دری کنند و عیوب مردم را فاش سازند و آبروی آنها را ببرند - به علاوه می دانیم هر انسانی معمولاً نقاط ضعف پنهانی دارد که اگر بنا شود این عیوب اظهار گردد یک روح بدبینی عجیب بر سراسر جامعه سایه می افکند، و همکاری آنها را با یکدیگر مشکل می سازد، بنا بر این بخاطر استحکام پیوندهای اجتماعی و هم بخاطر رعایت جهات انسانی، لازم است بدون در نظر گرفتن یک هدف صحیح پرده دری نشود. (1) در ادامه به برخی موارد جواز آشکار کردن بدی بعضی از انسان ها اشاره می کنیم.

مورد اول: افشای ظلم ظالمان

خدای متعال به بعضی از امور که مجوز اینگونه بدگوییها و پرده دری ها می شود اشاره کرده، می فرماید: " مگر کسی که مظلوم واقع شده " {إِلَّا مَنْ ظَلِمَ} (2).

چنین افرادی برای دفاع از خویشتن در برابر ظلم ظالم حق دارند اقدام به شکایت کنند و یا از مظالم و ستمگری ها آشکارا مذمت و انتقاد و غیبت نمایند و تا حق خود را نگیرند و دفع ستم نمایند از پای نشینند.

در حقیقت ذکر این استثناء بخاطر آن است که حکم اخلاقی فوق مورد سوء استفاده ظالمان و ستمگران واقع نشود، و یا بهانه ای برای تن در دادن به ستم نگردد.

روشن است در این گونه موارد نیز تنها به آن قسمت که مربوط به ظلم ظالم و دفاع از مظلوم است باید قناعت کرد.

و در پایان آیه برای اینکه افرادی از این استثناء نیز سوء استفاده نکنند و به بهانه

ص: 37

-
- 1- . باید توجه داشت که منظور از کلمه "سوء" هر گونه بدی و زشتی است و منظور از " جهر... من القول" هر گونه ابراز و اظهار لفظی است، خواه به صورت شکایت باشد یا حکایت، یا نفرین، یا مذمت، و یا غیبت، و به همین جهت از جمله آیاتی که در بحث تحریم " غیبت" به آن استدلال شده همین آیه است، ولی مفهوم آیه منحصر به غیبت نیست و هر نوع بدگویی را شامل میشود.
 - 2- . نساء (4) آیه 148.

اینکه مظلوم واقع شده اند عیوب مردم را بدون جهت آشکار نسازند می فرماید: " خداوند سخنان را می شنود و از نیت آنها آگاه است. {وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعًا عَلِيمًا(1)}.

افشاگری در مورد ظالم به ویژه ظلم های اجتماعی و حکومتی از آیه شریفه {إِلَّا مَنْ ظَلِمَ(2)} استناد شده است. بدین معنا که وقتی ظلمی در جامعه و در جایگاه حکومت و نسبت به مردم صورت می گیرد، دیگر واگذاشتنی نیست و فرد ظالم باید مجازات و افشا شود و نیز جبران مافات حتی الامکان صورت گیرد. مواردی از قبیل: پیمان شکنی، خیانت، دروغگویی، خلف وعده، فریب دادن، اسراف، ریختن خون بی گناه، بردن آبروی افراد، شکستن کرامت انسان ها و زیر پا گذاشتن بیت المال و حقوقهمگی

گناه کبیره هستند که اگر در جایگاه اجتماعی و حکومتی انجام گیرد، باید حتماً افشاگری و مجازات در مورد مرتکبین انجام شود و تا حد امکان حقوق مافات جبران گردد.

هنگامی

که علی علیه السلام از خیانت «ابن هرمه» (مامور بازار اهواز) اطلاع پیدا کرد، به رفاعه (حاکم اهواز) نوشت: وقتی که نامه ام به دستت رسید، فوراً «ابن هرمه» را از مسئولیت بازار عزل کن به خاطر حقوق مردم، او را زندانی کن و همه را از این کار با خبر نما تا اگر شکایتی دارند بگویند. این حکم را به همه کارمندان زیردستت، گزارش کن تا نظر مرا بدانند. در این کار نسبت به «ابن هرمه» نباید غفلت و کوتاهی شود والا نزد خدا هلاک خواهی شد و من هم به بدترین وجه تو را از کار برکنار می کنم.(3)

ص: 38

1- . نساء (4) آیه 148.

2- . همان.

3- . ابن حیون، نعمان بن محمد مغربی، دعائم الإسلام - قم، چاپ: دوم، 1385ق. ص 532. بروجردی، آقا حسین، جامع أحادیث الشیعة (للبروجردی) - تهران، چاپ: اول، 1386 ش. ج 30؛ ص 478.

اشاره

بریدن عضوی آشکار از اعضای بدن انسان مثل دست موجب انگشت نما شدن فرد در مجامع عمومی می شود و نگاه افراد جامعه نسبت به او برای همیشه بد خواهد بود و اگر توبه هم کرده باشد باز هم مردم به چشم یک دزد به او نگاه خواهند کرد و لذا هیچ آبرو و اعتباری در میان آنها نخواهد داشت ولی با این وجود خدای متعال بر اساس حکمت و عدالت خود دستور داده که: {وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جِزَاءً بِمَا كَسَبَا نَكَالاً مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ} (1) دست مرد دزد و زن دزد را، به کیفر عملی که انجام داده اند، به عنوان یک مجازات الهی، قطع کنید! و خداوند توانا و حکیم است.

پاسخ به دو سوال

سؤال اول: آیا این مجازات اسلامی خشونت آمیز است؟

بارها این ایراد از طرف مخالفان اسلام و یا پاره ای از مسلمانان کم اطلاع شده است که این مجازات اسلامی بسیار شدید به نظر می رسد و اگر بنا بشود این حکم در دنیای امروز عمل شود باید بسیاری از دست ها را ببرند، به علاوه اجرای این حکم سبب می شود که یک نفر گذشته از اینکه عضو حساسی از بدن خود را از دست دهد تا پایان عمر انگشت نما باشد.

در پاسخ این ایراد باید به این حقیقت توجه داشت که:

ص: 39

اولاً - همان طور که در کتب فقهی بیان شده این حکم دارای شرائطی است و لذا هر سارقی مشمول آن نخواهد شد بلکه تنها یک دسته از سارقان خطرناک هستند که رسماً مشمول آن می شوند.

ثانیاً - با توجه به اینکه راه اثبات جرم در اسلام شرائط خاصی دارد این موضوع باز هم تقلیل پیدا می کند.

ثالثاً - بسیاری از ایرادهایی که افراد کم اطلاع بر قوانین اسلام می کنند به خاطر آن است که یک حکم را به طور مستقل و منهای تمام احکام دیگر مورد بررسی قرار می دهند، یعنی به عبارت دیگر آن حکم را در یک جامعه صد در صد غیر اسلامی فرض می کنند، ولی اگر توجه داشته باشیم که اسلام تنها این یک حکم نیست بلکه مجموعه احکامی است که پیاده شدن آن در یک اجتماع سبب اجرای عدالت اجتماعی، و مبارزه با فقر، و تعلیم و تربیت صحیح، و آموزش و پرورش کافی، آگاهی و بیداری و تقوا می گردد، روشن می شود که مشمولان این حکم چه اندازه کم خواهند بود. اشتباه نشود، منظور این نیست که در جوامع امروز این حکم نباید اجرا شود بلکه منظور این است که هنگام داوری و قضاوت، باید تمام این جوانب را در نظر گرفت.

خلاصه حکومت اسلامی موظف است که برای تمام افراد ملت خود نیازمندی های اولی زندگی را فراهم سازد، و به آنها آموزش لازم دهد، و از نظر اخلاقی نیز تربیت کند، بدیهی است در چنان محیطی افراد متخلف بسیار کم خواهند شد.

رابعاً - اگر ملاحظه می کنیم امروزه دزدی زیاد شده به خاطر آن است که چنین حکمی اجراء نمی شود و لذا در محیطهایی که این حکم اسلامی اجراء می گردد (مانند محیط عربستان سعودی که تا سال های اخیر این حکم در آن اجراء می شد) امنیت فوق العاده ای از نظر مالی در همه جا حکمفرما بود.

بسیاری از زائران خانه خدا با چشم خود، چمدان ها یا کیف های پول را در کوچه و خیابان های حجاز دیده اند که هیچ کس جرئت دست زدن به آن را ندارد تا اینکه

مامورین" اداره جمع آوری گمشده ها" بیایند و آن را به اداره مزبور ببرند و صاحبش بیاید و نشانه دهد و بگیرد. غالب مغازه ها در شب ها در و پیکری ندارند و در عین حال کسی هم دست به سرقت نمی زند.

جالب اینکه این حکم اسلامی با اینکه قرن ها اجراء می شد و در پناه آن مسلمانان آغاز اسلام در امنیت و رفاه می زیستند در مورد تعداد بسیار کمی از افراد که از چند نفر تجاوز نمی کرد این حکم در طی چند قرن اجرا گردید.

آیا بریدن چند دست خطا کار برای امنیت چند قرن یک ملت قیمت گزافی است که پرداخت می شود؟

سؤال دوم: آیا این حکم با احترام مسلمان منافات ندارد؟

اجرای این حد در مورد سارق به خاطر یک ربع دینار منافات با آن همه احترامی که اسلام برای جان مسلمان و حفظ او از هر گونه گزند قائل شده ندارد، تا آنجا که دیه بریدن چهار انگشت یک انسان، مبلغ گزافی تعیین شده است.

اتفاقاً همین سؤال - به طوری که از بعضی از تواریخ بر می آید - از عالم بزرگ اسلام، علم الهدی مرحوم سید مرتضی، در حدود یک هزار سال قبل شد، سؤال کننده موضوع سؤال خود را طی شعری به شرح ذیل مطرح کرد:

يَدْ بِخَمْسِ مَثْبِينِ عَسَجِدٍ وَدَيْتٍ *** مَا بِالْهَاءِ قُطِعَتْ فِي رُبْعِ دِينَارٍ؟

یعنی: دستی که دیه آن پانصد دینار است، چرا به خاطر یک ربع دینار بریده می شود؟

"سید مرتضی" در جواب او این شعر را سرود:

عِزُّ الْأَمَانَةِ أَغْلَاهَا وَارْحَصَهَا *** ذُلُّ الْخِيَانَةِ فَافْهَمِ حِكْمَةَ الْبَارِي

یعنی عزت امانت آن دست را گرانبهتر کرد. و ذلت خیانت بهای آن را پائین

مورد سوم: مجازات زناکار در ملاء عام

مجازات در ملاء عام قطعاً موجب آبروریزی فرد مجرم خواهد شد ولی خدای حکیم بر اساس حکمت همه جانبه خود دستور داده تا مرد و زن زناکار در منظر عموم مردم، کیفر عمل زشت خودشان را ببینند تا مایه عبرتی برای دیگران شوند: {الرَّائِيَةُ وَالرَّانِيَةُ فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِائَةً جَلْدَةٍ وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَيْشَ هَدَّ عَذَابُهُمَا طَائِفَةً مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ}. (2) هر یک از زن و مرد زناکار را صد تازیانه بزنید؛ و نباید رأفت (و محبت کاذب) نسبت به آن دو شما را از اجرای حکم الهی مانع شود، اگر به خدا و روز جزا ایمان دارید! و باید گروهی از مؤمنان مجازاتشان را مشاهده کنند!

در واقع این آیه مشتمل بر سه دستور است:

1 - حکم مجازات زنان و مردان آلوده به فحشاء (منظور از زنا آمیزش جنسی مرد و زن غیر همسر دار و بدون مجوز شرعی است).

2 - تاکید بر این که در اجرای این حد الهی گرفتار محبت ها و احساسات بی مورد نشوید، احساسات و محبتی که نتیجه ای جز فساد و آلودگی اجتماع ندارد منتها برای خنثی کردن انگیزه های این گونه احساسات، مسئله ایمان به خدا و روز جزا را پیش می کشد چرا که نشانه ایمان به مبدء و معاد، تسلیم مطلق در برابر فرمان او است، ایمان به خداوند عالم و حکیم سبب می شود که انسان بدانند هر حکمی فلسفه و حکمتی دارد و بی دلیل تشریح نشده، و ایمان به معاد سبب می شود که انسان در برابر تخلف ها احساس مسئولیت کند.

ص: 42

1- . تفسیر نمونه، ج 4، ص: 378

2- . سوره نور (24) آیه 2.

در اینجا حدیث جالبی (از پیامبر ص) نقل شده که توجه به آن لازم است: يُوتَى بِوَالٍ نَقَصَ مِنَ الْحَدِّ سَوَاطِئَ فَيُقَالُ لَهُ لِمَ فَعَلْتَ ذَاكَ؟ فَيَقُولُ: رَحْمَةً لِعِبَادِكَ، فَيُقَالُ لَهُ أَنْتَ أَرْحَمُ بِهِمْ مِنِّي؟! فَيُؤَمَّرُ بِهِ إِلَى النَّارِ، وَيُؤْتَى بِمَنْ زَادَ سَوَاطِئَ، فَيُقَالُ لَهُ لِمَ فَعَلْتَ ذَلِكَ؟ فَيَقُولُ: لِيَنْتَهُوا عَنِ مَعَاصِيكَ! فَيَقُولُ: أَنْتَ أَحْكَمُ بِهِ مِنِّي؟! فَيُؤَمَّرُ بِهِ إِلَى النَّارِ!

"روز قیامت بعضی از زمامداران را که یک تازیانه از حد الهی کم کرده اند در صحنه محشر می آورند و به او گفته می شود چرا چنین کردی؟ می گوید: برای رحمت به بندگان تو! پروردگار به او می گوید: آیا تو نسبت به آنها از من مهربان تر بودی؟! و دستور داده می شود او را به آتش بیفکنید! دیگری را می آورند که یک تازیانه بر حد الهی افزوده، به او گفته می شود: چرا چنین کردی؟ در پاسخ می گوید: تا بندگان از معصیت تو خودداری کنند! خداوند می فرماید: تو از من آگاهتر و حکیم تر بودی؟! سپس دستور داده می شود او را هم به آتش دوزخ ببرند. (1)

3 - دستور حضور جمعی از مؤمنان در صحنه مجازات است چرا که هدف تنها این نیست که گنهکار عبرت گیرد، بلکه هدف آنست که مجازات او سبب عبرت دیگران هم شود، و به تعبیر دیگر: با توجه به بافت زندگی اجتماعی بشر، آلودگی های اخلاقی در یک فرد ثابت نمی ماند، و به جامعه سرایت می کند، برای پاکسازی باید همانگونه که گناه برملا شده مجازات نیز برملا گردد.

و به این ترتیب اساس پاسخ این سؤال که چرا اسلام اجازه می دهد آبروی انسانی در جمع بریزد روشن می شود، زیرا مادام که گناه آشکار نگردیده و به دادگاه اسلامی کشیده نشده است "خداوند ستار العیوب" راضی به پرده دری نیست اما بعد از ثبوت جرم و بیرون افتادن راز از پرده استتار، و آلوده شدن جامعه و کم شدن اهمیت گناه، باید به گونه ای

ص: 43

مجازات صورت گیرد که اثرات منفی گناه خنثی شود و عظمت گناه به حال نخستین باز گردد. اصولاً در یک جامعه سالم باید "تخلف از قانون" با اهمیت تلقی شود، مسلماً اگر تخلف تکرار گردد آن اهمیت شکسته می شود و تجدید آن تنها با علنی شدن کیفر متخلفان است. این واقعیت را نیز از نظر نباید دور داشت که بسیاری از مردم برای حیثیت و آبروی خود بیش از مسئله تنبیه بدنی اهمیت قائل اند، و همین علنی شدن کیفر ترمز نیرومندی بر روی هوس های سرکش آن ها است. [\(1\)](#)

ص: 44

1- . تفسیر نمونه، ج 14، ص: 360 و 361.

فصل دوم: راهکارهای فردی حفظ آبروبرخی از راهکارهای ارائه شده برای حفظ آبرو فردی هستند که به دو قسم ایجابی و سلبی تقسیم می‌شوند. در گفتار اول راهکارهای ایجابی فردی حفظ آبرو که از جمله آنها ایمان، پاکدامنی، نیکوکاری و... است تبیین خواهد شد و در گفتار دوم همین فصل راهکارهای سلبی فردی حفظ آبرو که از جمله آنها پرهیز از تکبر، پرهیز از شرک، پرهیز از معصیت، پرهیز از دشمنی با خدا و پیامبران، پرهیز از دروغ بستن به خدا و... است، بررسی خواهد شد.

گفتار اول: راهکارهای فردی ایجابی حفظ آبرو

اشاره

مراد از راهکارهای فردی ایجابی برای حفظ آبرو، افکار و اعمال و رفتارهایی است که فرد آبرومند باید در رابطه با خود و خدا آنها را داشته باشد و با مراعات آنها آبرو و شرافت و کرامت خود را مصون بدارد.

ایمان و عمل صالح

یکی از راهکارهای ایجابی فردی حفظ آبرو، ایمان به خدا و انجام اعمال صالح بر اساس آن ایمان است. ایمان و عمل صالح سبب آبرومندی و محبوب شدن شخص در دل‌های مردم است؛ زیرا حقیقت آبرو و عرض آدمی همین ایمان است که خداوند به شکل نور در درون انسان‌ها می‌گذارد.

امام خمینی رحمه الله با استفاده از حدیثی که غیبت‌کننده و جستجوگر عیوب مردم را خارج از ولایت الهی و اسیر ولایت شیطانی می‌شمارد، می‌گوید: پس، باید معالجه باطن را بکنیم و مرض قلب را علاج نماییم، و از احادیث ظاهر می‌شود که همان‌طور که سستی ایمان و عدم خلوص آن، موجب فساد اخلاقی می‌شود، این فساد نیز موجب نقصان ایمان بلکه زایل شدن آن، می‌شود و این مطابق با نوعی از برهان است. (1)

ص: 48

1- . خمینی، سید روح الله موسوی، شرح چهل حدیث، ناشر: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی رحمه الله سال چاپ: 1395 نوبت چاپ: 59، ص 307. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی (ط - الإسلامية) - تهران، چاپ: چهارم، 1407 ق. ج 2؛ ص 358. قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ رَوَى عَلَيَّ مِنْ رَوَايَةٍ يُرِيدُ بِهَا شَيْنَهُ وَ هَدَمَ مُرْوَعَتَهُ لَيْسَ قَطٍ مِنْ أَعْيُنِ النَّاسِ أَخْرَجَهُ اللَّهُ مِنْ وَلَائَتِهِ إِلَى وَلَايَةِ الشَّيْطَانِ فَلَا يَقْبَلُهُ الشَّيْطَانُ.

تأثیرگذاری و تأثیرپذیری ایمان و اخلاق آدمی یک واقعیت انکارناپذیر است؛ زیرا قلب سلیم و سالم، با اخلاص الهی تقویت یافته و به کمال می‌گراید، و از طرفی رفتار و منش شایسته هر انسانی در گرو ایمان و التزام قلب به شریعت انبیا است. بنابراین جای تردید نیست که مزاحمان اعتبار و آبرو و آرامش مردم، بهره‌ای مطلوب از ایمان و اخلاص ندارند و از طرف دیگر استمرار جفایب‌گویی و حریم‌شکنی آنان، سبب نقص و زوال ایمان خواهد گشت.

خدای متعال در این باره می‌فرماید:

{إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا} (1)

همانا آنان که به خدا ایمان آوردند و نیکوکار شدند خدای رحمان آنها را (در نظر خلق و حق) محبوب می‌گرداند.

ایمان و عمل صالح "جاذبه و کشش فوق‌العاده‌ای دارند، اعتقاد به یگانگی خدا و دعوت پیامبران که بازتابش در روح و فکر و گفتار و کردار انسان به صورت اخلاق عالی‌ه انسانی، تقوا و پاکی و درستی و امانت و شجاعت و ایثار و گذشت، تجلی‌کننده، همچون نیروهای عظیم مغناطیس‌کشنده و رباینده است.

حتی افراد ناپاک و آلوده از پاکان لذت می‌برند، و از ناپاکی‌های خود متنفرند، به همین دلیل هنگامی که فی‌المثل می‌خواهند همسر یا شریکی انتخاب کنند تأکید دارند که طرف آنها پاک و نجیب و امین و درستکار باشد.

این طبیعی است و در حقیقت نخستین پاداشی است که خدا به مؤمنان و صالحان

ص: 49

می دهد که دامنه اش از دنیا به سرای دیگر نیز کشیده می شود.

با چشم خود بسیار دیده ایم اینگونه افراد پاک هنگامی که چشم از جهان می بندند، دیده ها برای آنها گریان می شود، هر چند ظاهراً پُست و مقام اجتماعی نداشته باشند، همه مردم جای آنها را خالی می بینند، همه خود را در عزای آنها شریک محسوب می دارند.

اما اینکه بعضی (1) آیه مذکور را درباره امیر مؤمنان علی علیه السلام دانسته و در روایات بسیاری به آن اشاره شده بدون شک درجه عالی و مرحله بالایی آن، ویژه آن امام متقین است (2)، ولی این موانع از آن نخواهد بود که در مراحل دیگر همه مؤمنان و صالحان از طعم این محبت و محبوبیت در افکار عمومی بچشند، و از این مودت الهی سهمی ببرند، و نیز مانع از آن نخواهد بود که دشمنان نیز در دل خود احساس محبت و احترام نسبت به آنها کنند.

جالب اینکه در حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می خوانیم:

«إِنَّ اللَّهَ إِذَا أَحَبَّ عَبْدًا دَعَا جِبْرَائِيلَ، فَقَالَ: يَا جِبْرَائِيلُ إِنِّي أَحِبُّ فُلَانًا فَأَحِبَّهُ، قَالَ: فَيَحِبُّهُ جِبْرَائِيلُ ثُمَّ يُنَادِي فِي أَهْلِ السَّمَاءِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ فُلَانًا فَأَحِبُّوهُ، قَالَ فَيَحِبُّهُ أَهْلُ السَّمَاءِ ثُمَّ يُوَضَّعُ لَهُ الْقَبُولُ فِي الْأَرْضِ! وَإِنَّ اللَّهَ إِذَا أَبْغَضَ عَبْدًا دَعَا

ص: 50

-
- 1- . تهرانی، محمدصادقی، الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن و السنة، ناشر: فرهنگ اسلامی تهران، تاریخ نشر: 1390، ج 18، ص: 385 و قد تظافت اسباب النزول عن الفريقين فی قول الرسول صلی الله علیه و آله و سلم أنها نزلت فی علی علیه السلام .
 - 2- . بحرانی، هاشم بن سلیمان البرهان فی تفسیر القرآن، ناشر: بنیاد بعثت، مکان چاپ: تهران، سال چاپ: 1416 ق، نوبت چاپ: اول، ج 3، ص: 738. عن عبد الله بن العباس رحمه الله، قال: نزلت هذه الآية فی أمير المؤمنين علی بن أبي طالب علیه السلام إن الذين آمنوا و عملوا الصالحات سيجعل لهم الرحمن ودا قال: محبة فی قلوب المؤمنين.

جَبْرَيْلُ، فَقَالَ: يَا جَبْرَيْلُ إِنِّي أَبْغِضُ فَلَانًا فَأَبْغِضْهُ، قَالَ: فَيَبْغِضُهُ جَبْرَيْلُ، ثُمَّ يُنَادِي فِي أَهْلِ السَّمَاءِ إِنَّ اللَّهَ يُبْغِضُ فَلَانًا فَأَبْغِضُوهُ، قَالَ: فَيَبْغِضُهُ أَهْلُ السَّمَاءِ ثُمَّ يُوَضَّعُ لَهُ الْبَغْضَاءُ فِي الْأَرْضِ!». .

" هنگامی که خداوند فردی از بندگانش را دوست بدارد، جبرئیل را فرا خوانده و به او می گوید: من فلان کس را دوست دارم او را دوست بدار، جبرئیل او را دوست می دارد، سپس در آسمان ها ندا می دهد که ای اهل آسمان! خداوند فلان کس را دوست می دارد، شما نیز او را دوست بدارید، پس همه اهل آسمان او را دوست می دارند، سپس پذیرش این محبت در زمین منعکس می شود. و هنگامی که خداوند کسی را دشمن بدارد به جبرئیل می گوید من از او متنفرم، او را دشمن بدار، جبرئیل او را دشمن می دارد، سپس در میان اهل آسمان ها ندا می دهد که خداوند از فلانی متنفر است او را دشمن بدارید، همه اهل آسمان ها از او متنفر می شوند، سپس انعکاس این تنفر در زمین خواهد بود". (1)

و در حدیث دیگری آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است: «إِذَا أَحَبَّ اللَّهُ عَبْدًا مِنْ أُمَّتِي قَذَفَ فِي قُلُوبِ أَصْفِيَائِهِ، وَأَرْوَاحِ مَلَائِكَتِهِ، وَ سَكَّانِ عَرْشِهِ مَحَبَّتَهُ لِيُحِبُّوهُ، فَذَلِكَ الْمُحِبُّ حَقًّا، طُوبَى لَهُ وَ لَهُ شَفَاعَةٌ عِنْدَ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ».

هر گاه خدای متعال بنده ای از بندگان خود از امت مرا دوست داشته باشد، در دل‌های برگزیدگان خود از اولیا و اصفیا و در ارواح ملائکه و ساکنان عرش، محبت آن بنده را می اندازد، تا ایشان او را

ص: 51

1- [1]. سید بن قطب بن ابراهیم شاذلی، فی ظلال القرآن، ناشر: دارالشروق، مکان چاپ: بیروت - قاهره، سال چاپ: 1412 ق، نوبت چاپ: هفدهم، ج 4، ص: 2321. ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، تفسیر القرآن العظیم، تحقیق: محمد حسین شمس الدین، ناشر: دار الکتب العلمیة، مکان چاپ: بیروت، سال چاپ: 1419 ق، نوبت چاپ: اول. ج 5، ص: 237.

دوست داشته باشند و نیز از برای دوستان خدا در روز قیامت، رخصت شفاعت است، هر که را خواهند شفاعت کنند و شفاعت ایشان، مستجاب است. (1)

این احادیث پر معنی نشان می دهد که ایمان و عمل صالح بازتابی دارد به وسعت عالم هستی، و شعاع محبوبیت حاصل از آن تمام پهنه آفرینش را فرامی گیرد، ذات پاک خداوند چنین کسانی را دوست دارد، نزد همه اهل آسمان محبوبند، و این محبت در قلوب انسانهایی که در زمین هستند پرتوافکن می شود.

راستی چه لذتی از این بالاتر که انسان احساس کند محبوب همه پاکان و نیکان عالم هستی است؟ و چه دردناک است که انسان احساس کند زمین و آسمان فرشته ها و انسان های با ایمان، همه از او متنفر و بیزارند. (2)

نیکوکاری

خداوند از کارکردهای اجتماعی احسان و نیکوکاری به آبرومندی اشاره می کند. هرچند که آیه 26 سوره یونس این اثر و کارکرد را برای آخرت بیان می کند ولی می توان دریافت که خداوند که در آخرت به سبب احسان و نیکوکاری شخص به حفظ آبروی او اقدام می کند به طریق اولی بر حفظ آبروی شخص نیکوکار در دنیا نیز اقدام می کند. براین اساس می توان گفت که انسان ها برای حفظ آبروی خویش و ظهور و تجلی خداوند به نام ستار و غفار می بایست از ابزار احسان بهره گیرند تا در سایه ستاریت خداوند قرار گرفته و آبروی خویش را در جامعه حفظ کنند.

خداوند در سوره یونس می فرماید: {لِّلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَىٰ وَزِيَادَةٌ وَلَا يَرْهَقُ

ص: 52

-
- 1- [2]. شهید ثانی، زین الدین بن علی، شرح مصباح الشریعة / ترجمه عبد الرزاق گیلانی - تهران، چاپ: اول، 1377 ش. ص 584.
 - 2- . مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ناشر: دار الکتب الإسلامية، مکان چاپ: تهران، سال چاپ: 1374 ش، نوبت چاپ: اول، ج 13، ص: 145.

وَجُوهَهُمْ فَتَرِّ وَلَا ذِلَّةٌ أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ { کسانی که نیکی کردند، پاداش نیک و افزون بر آن دارند؛ نیکوکاران در آنروز چهره های درخشانی دارند و تاریکی و ذلت، صورت آنها را نمی پوشاند؛ آنها اهل بهشتند، و جاودانه در آن خواهند ماند. (1)

آبرومند شدن

نزد دیگران در سایه ایمان و عمل صالح امکان پذیر است و انسان باید همواره به نیکوکاری و اعمال صالح به عنوان مهم ترین عامل آبرومندی در دنیا و آخرت توجه داشته باشد.

پاکدامنی و عفت

از نظر قرآن پاکدامنی، عامل اصلی آبرومندی انسان است که شخص باید آن را برای خود و بستگان خویش حفظ کند و اجازه ندهد به هیچ شکلی مخدوش شود.

از مهم ترین راهکارهای قرآنی برای حفظ آبروی خویش آن است که انسان عفت ورزد. عفت ورزی می بایست در همه حوزه های اقتصادی، عاطفی و جنسی، رفتار اجتماعی و مانند آن باشد. پس اگر کسی از نظر وضعیت اقتصادی با مشکل روبه رو است، بهتر است که جار نزند و رفتار و گفتاری نداشته باشد که فقر و نداری او دیده شود؛ هر چند که دیگران می توانند با نگاهی به سیما و وضعیت زندگی او از فقر وی مطلع شوند، ولی باید خود نگویید (2). کسی که عفت ورزد خداوند درهای گشایش خویش را به روی او باز می کند و او را دارا و غنی می سازد و امورات او را سامانمی دهد. (3)

خداوند در قرآن به مسئله پاکدامنی با عناوین و واژه هایی چون عقیف، طیب، حفظ، حصن، حجب، قاصرات الطرف، حیا و طهارت، و نیز واژگان مخالف و

ص: 53

1- . یونس (10) آیه 26.

2- . بقره (2) آیه 273.

3- . نور (24) آیه 33.

تقیضی چون فحشاء، دعا (درخواست کار زشت)، تبرج، شهوت، زنا، بغی، رفث، محیض، طمٹ و مس اشاره کرده است.

عفت، ارزش عقلانی و عقلایی

پاکدامنی و عفت از اصول اخلاقی عقلانی و عقلایی است و ذات و طبیعت بشر به دوری و پرهیز از زشتی‌ها و پلیدی‌ها گرایش داشته و به خود اجازه نمی‌دهد تا رفتاری وقاحت‌آمیز و به دور از حیا و عفت در پیش گیرد و فحشا و زشتی‌ها را انجام دهد چه رسد که آن را به شکل آشکار انجام دهد.

به سخن دیگر، عقل انسانی گرایش به دوری از زشتی‌ها و پلیدی‌ها به عنوان نواقص دارد. بنابراین حتی در خلوت‌های خویش نیز به خود اجازه تمایل به زشتی و پلیدی‌ها نمی‌دهد، چه رسد به اینکه این کار زشت و پلید را با وقاحت تمام انجام دهد و آشکار سازد.

از آیات قرآن به دست می‌آید که عفت به عنوان یک ارزش عقلانی، مورد تأکید همه جوامع بشری بوده است. از این رو عفت یوسف علیه السلام باعث ارزشمندی او نزد پادشاه مصر می‌شود و حتی زنان اشراف مصر نیز در واکنش نخست، رفتار زلیخا را به سبب بی‌عفتی و بی‌حیایی سرزنش می‌کنند. (1)

اسلام به سبب آنکه اصول عقلانی را مورد تأیید و امضا قرار می‌دهد، در اینجا نیز عفت و حیا را به عنوان ارزش‌های انسانی امضا کرده و مهر تأیید بر آن می‌نهد.

همه پیامبران و اولیای الهی به اشکال مختلف برای تقویت حیا و عفت در جامعه تلاش کرده و کوشیدند تا آن را به عنوان یک ارزش دینی معرفی کنند. خداوند در سوره یوسف تبیین می‌کند که حفظ حریم عفت برای آن حضرت یوسف تا چه اندازه

ص: 54

1- . یوسف (13) آیه (آیات 51 و 54).

ارزشمند و محبوب بوده است که زندانی شدن را به جان خریدار می شود و حتی پس از آنکه پادشاه مصر خواهان آزادی وی می شود تنها زمانی حاضر می شود تا از زندان آزاد شود که پاکدامنی و حیا و عفت خویش را به اثبات برساند. (1)

عفت و حیا اختصاص به امور جنسی ندارد بلکه شامل هر موضوع و امری می شود. از این رو در سوره بقره عفت ورزیدن در امور مالی و عدم اظهار نیاز به دیگری را به عنوان یک امر ارزشمند معرفی می کند تا این گونه پایه عفت را در همه امور تقویت و مستحکم سازد. (2)

خداوند در سوره یوسف عفت و پاکدامنی را از مصادیق احسان و نیکوکاری برمی شمارد و با اشاره به عفت ایشان می فرماید: علت قدرت یابی آن حضرت را می بایست در همین عفت ورزی وی جست و جو کرد. (3)

اهتمام اسلام به حفظ آبرو و شخصیت زنان عفیف و پاکدامن نیز تأکیدی بر ارزشمندی عفت و حیا در نظر اسلام است، زیرا تنها به این روش است که جامعه ارزش های متعالی را حفظ کرده و در مسیر تعالی و کمال حرکت می کند.

در ارزش و اهمیت عفت و حیا همین بس که خداوند در آیاتی چند عفت زنان اهل کتاب را موجب جواز ازدواج مسلمانان با آنان بر می شمارد. (4) و در سوره نساء نیز عفت و پاکدامنی را شرط اصلی جواز ازدواج با کنیزان می شمارد (5). این بدان معناست

ص: 55

-
- 1- . همان، آیات 29 و 32 و 33 و 46 و 50.
 - 2- . طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تحقیق: محمد جواد بلاغی، ناشر: انتشارات ناصر خسرو، مکان چاپ: تهران، سال چاپ: 1372 ش، نوبت چاپ: سوم، ج 1 و 2، ص 666.
 - 3- . سوره یوسف (13) آیه 56.
 - 4- . (مائده) (5) آیه 5.
 - 5- . نساء (4) آیه 25.

که اگر کسانی که در معرض خطر و یا اتهام بی عفتی هستند زمانی که اهل عفت باشند همان عفت به عنوان بزرگ ترین سرمایه شخص می تواند امر جواز ازدواج آنان را اثبات کند.

حضرت یوسف علیه السلام اگر به مقام خزانه داری مصر منسوب شد و در پیشگاه دولتمردان و مردم مصر وجیه و مورد اعتماد و احترام گردید به خاطر تقوا و پاکدامنی و صبر در برابر تمایلات مخرب حیثیت و آبروی زنان مصری بود که وقتی برادران یوسف به خطاکار بودن خود اعتراف نمودند و او را مرجحاز جانب خدا خواندند، جواب داد این مقام نتیجه تقوا و صبر در مقابل ناملایمات بود و خدا پاداش نیکوکاران را ضایع نمی کند. {إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ * قَالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ آثَرَكَ اللَّهُ عَلَيْنَا وَإِنْ كُنَّا لَخَاطِئِينَ}. (1)

پناه بردن به خدا

انسانی که در امورش خود را در پناه خدا بداند یا نیت خود را نیک سازد، خواسته هایش هم زیبا و نیکو می شود و همچنین از آسیب ها و خطرات آسمانی و زمینی محفوظ می ماند.

امام علی علیه السلام می فرماید: در همه حالات به خدا پناه جوی که در این صورت با سنگری نیرومند خود را حفظ می کنی. (2)

یکی از حالاتی که انسان نیاز مبرم و اساسی به پناه بردن به خدا دارد، زمانی است که اصلی ترین سرمایه انسان یعنی آبروی او در خطر واقع شود؛ زیرا تنها کسی که

ص: 56

1- . یوسف (13)، آیات 90 و 91.

2- . تمیمی آمدی، عبد الواحد بن محمد، غرر الحکم و درر الکلم، ناشر: دار الکتب الإسلامی، مکان چاپ: قم، سال چاپ: 1410 ق، نوبت چاپ: دوم، 198، حدیث 3920. اعْتَصِمْ فِي أَحْوَالِكَ كُلِّهَا بِاللَّهِ، فَإِنَّكَ تَعْتَصِمُ مِنْهُ سُبْحَانَهُ بِمَانِعٍ عَزِيزٍ.

می تواند دست آدمی را گرفته و او را از منجلاب آبروریزی نجات دهد، خداست.

حضرت در یک فراز از مناجات خویش که دریای معرفت و اقرار به درگاه الهی است عرضه می دارد: خدایا! برای من پیکری آفریدی و در آن ابزارها در اندام هایی نهادی که من با آنها تو را فرمان می برم و نافرمانی می کنم، تو را به خشم می آورم و خشنودت می سازم و در نفس من انگیزه به سوی شهوات قرار دادی و مرا در سرایی آکنده از آفات جای دادی و آن گاه به من فرمودی: باز ایست، پس من به کمک تو از گناه باز می ایستم و به تو توسل می جویم و به تو پناه می برم و به یاری تو خود را حفظ می کنم و برای انجام آنچه خشنودت می سازد، از تو توفیق می طلبم. (1) «نوف بکالی می گوید: امیرالمؤمنین علیه السلام را دیدم که به سرعت می رود؛ عرض کردم: کجا می روی سرورم؟

فرمود: رهایم کن، ای نوف! که امید و آرزوهایم مرا به سمت معشوق می برد؟

گفتم: مولای من آرزویتان چیست؟

فرمود: آن که امید و آرزویم به اوست خود می داند و نیازی نیست برای غیر او بازگویم، در ادب بنده همین بس که در خوشی ها و نیازهایش کسی جز خداوندگار خود را شریک نگرداند. گفتم: ای امیرالمؤمنین! من از چشم اندازی به طمع های دنیوی بر خود بیمناکم.

حضرت فرمود: چرا به پناهگاه خائفان و غار عارفان پناه نمیبری؟ عرض کردم: مرا به آن راهنمایی کن.

ص: 57

1- . بحار الأنوار: 107/91، باب 32، حدیث 14. کفعمی، ابراهیم بن علی عاملی، البلد الامین و الدرع الحصین - بیروت، چاپ: اول، 1418 ق، ص 317... إِلَهِي خَلَقْتَ لِي جِسْمًا وَ جَعَلْتَ لِي فِيهِ آلَاتٍ أَطِيعُكَ بِهَا وَ أَعْصِيكَ وَ أُغْضِبُكَ بِهَا وَ أَرْضِيكَ وَ جَعَلْتَ لِي مِنْ نَفْسِي دَاعِيَةً إِلَى الشَّهَوَاتِ وَ أَسْكَنْتَنِي دَارًا قَدْ مَلِئْتُ مِنَ الْآفَاتِ ثُمَّ قُلْتَ لِي أَنْزِرْ فَبِكَ أَنْزِرْ... .

حضرت فرمود: خداوند علیّ عظیم است. امیدت را به حسن تفضل او پیوند بزن و اندوه و غم خود را متوجه او گردان و دلت را از هر گونه مصیبتی روی گردان ساز، اگر عرصه را بر تو تنگ کرد من گشایش آن را ضمانت می کنم و با تمام وجود به خداوند سبحان رو کن؛ زیرا او می فرماید:

به عزّت و جلالم سوگند! امید هر کسی که به غیر من امید بندد به ناامیدی تبدیل سازم و جامه خواری در میان مردم بر قامت او می پوشانم و او را از نزدیک خودم دور می سازم و پیوندم را با او قطع می کنم...» (1) پس با این اوصاف که مولای مؤمنان چنین درد دل می کند یعنی انسان باید سخت مراقب اعمال خود باشد تا پناه خود را از دست ندهد و گرنه گرفتار گرداب دام هایی می شود که تا پایان عمرش ذلّت و رسوایی می بیند. چقدر فتنه هایی برای آدم پیش می آید که اگر لطف خدا نباشد در همان دم اوّل خود را می بازد.

پناه بردن حضرت یوسف علیه السلام به درگاه خدا

به هنگام گرفتاری در چنگال مشکلات و در مواقعی که حوادث پای انسان را به لب پرتگاهها می کشاند تنها باید به خدا پناه برد و از او استمداد جست که اگر لطف و یاری او نباشد کاری نمی توان کرد، این درسی است که یوسف بزرگ و پاکدامن به ما آموخته، او است که می گوید پروردگارا اگر نقشه های شوم آنها را از من باز نگردانی من هم به آنها متمایل می شوم، اگر مرا در این مهلکه تنها بگذاری طوفان حوادث مرا با خود می برد، این تویی که حافظ و نگهدار منی، نه قوت و قدرت و تقوای من!

حضرت یوسف علیه السلام برای حفظ آبرو و پاکدامنی خود در برابر درخواست نامشروع زن عزیز مصر و زنان مصری خود را در پناه خدای متعال قرار داد و خدا شر آنان را از آن

ص: 58

1- . بحار الأنوار: 94 / 91، باب 32، حدیث 12؛ مستدرک الوسائل: 221 / 11، باب 12، حدیث 12800.

حضرت دفع نمود. قرآن در این باره می فرماید: و آن [زنی] که یوسف در خانه اش بود، از یوسف با نرمی و مهربانی خواستار کامجویی شد، و [در فرصتی مناسب] همه درهای کاخ را بست و به او گفت: پیش بیا [که من در اختیار توأم] یوسف گفت: پناه به خدا، او پروردگار من است، جایگاهم را نیکو داشت، [من هرگز به پروردگارم خیانت نمی کنم] به یقین ستمکاران رستگار نمی شوند. {وَرَاوَدَتْهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ وَغَلَّقَتِ الْاَبْوَابَ وَقَالَتْ هَيْت لَكَ قَالَ مَعَاذَ اللّٰهِ اِنَّهُ رَبِّيْ اَحْسَنُ مَثْوٰى اِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظّٰلِمُوْنَ} (1). و زمانی که در مقابل دعوت زنان مصری قرار گرفت، دست به دامن الهی شد و عرضه داشت: پروردگارا! زندان نزد من محبوب تر است از عملی که مرا به آن می خوانند، و اگر نیرنگشان را از من نگردانی به آنان رغبت می کنم و از نادانان می شوم. پس پروردگارش خواسته اش را اجابت کرد و نیرنگ زنان را از او بگردانید؛ زیرا خدا شنوا و داناست. {قَالَ رَبِّ السِّجْنُ اَحَبُّ اِلَيَّ مِمَّا يَدْعُوْنِيْ اِلَيْهِ وَاِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ اَصْبُ اِلَيْهِنَّ وَاَكُنُّ مِنَ الْجٰهِلِيْنَ} * فَاسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ فَصَرَفَ عَنْهُ كَيْدَهُنَّ اِنَّهُ هُوَ السَّمِيْعُ الْعَلِيْمُ} (2).

این حالت "وابستگی مطلق" به لطف پروردگار علاوه بر این که قدرت و استقامت نامحدودی به بندگان خدا می بخشد سبب می شود که از الطاف خفی او بهره گیرند. همان الطافی که توصیف آن غیر ممکن است و تنها باید آن را مشاهده کرد و تصدیق نمود. (3) در حدیثی از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم چنین می خوانیم:

" هفت گروهند که خداوند آنها را در سایه عرش خود قرار می دهد آن روز که

ص: 59

1- . یوسف (13)، آیه 23.

2- . همان، آیات 33 و 34.

3- . تفسیر نمونه، ج 9، ص: 402

سایه ای جز سایه او نیست:

پیشوای دادگر. و جوانی که از آغاز عمر در بندگی خدا پرورش یافته. و کسی که قلب او به مسجد و مرکز عبادت خدا پیوند دارد و هنگامی که از آن خارج می شود در فکر آن است تا به آن باز گردد. و افرادی که در طریق اطاعت فرمان خدا متحداً کار می کنند و به هنگام جدا شدن از یکدیگر نیز رشته اتحاد معنوی آنها هم چنان برقرار است. و کسی که به هنگام شنیدن نام پروردگار (به خاطر احساس مسئولیت یا ترس از گناهان) قطره اشک از چشمان او سرازیر می شود. و مردی که زن زیبا و صاحب جمالی او را بهسوی خویش دعوت کند او بگوید من از خدا ترسانم.

و کسی که کمک به نیازمندان می کند و صدقه خود را مخفی می دارد آن چنان که دست چپ او از صدقه ای که با دست راست داده با خبر نشود! «(1)».

پناه بردن حضرت مریم علیها السلام

خدای متعال در قرآن کریم در سوره مریم در کنار یاد آوری سرگذشت انبیای بزرگی چون حضرت ابراهیم، موسی، زکریا، یحیی، اسماعیل، وادریس علیهم السلام از سرگذشت زنی یاد می کند که زندگی و سیره عملی آن حضرت سرشار از نکات آموزنده است که از جمله آنها پناهندگی به خداست که قرآن این جریان را چنین بیان می کند:

"در کتاب آسمانی قرآن از مریم سخن بگو آن گاه که از خانواده خود، جدا شده و

ص: 60

1- . بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج 26، ص: 261. سبعة يظلهم الله في ظل عرشه يوم لا ظل الا ظله: امام عادل، و شاب نشا في عبادة الله عز و جل، و رجل قلبه. متعلق بالمسجد اذا خرج منه حتى يعود اليه، و رجلان كانا في طاعة الله عز و جل فاجتمعا على ذلك و تفرقا، و رجل ذكر الله عز و جل خاليا ففاضت عيناه، و رجل دعتة امرأة ذات حسن و جمال فقالت اني اخاف الله تعالى، و رجل تصدق بصدقة فاخفاها حتى لا تعلم شماله ما تصدق بيمينه.

در یک منطقه شرقی قرار گرفت" {وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ إِذِ اتَّيَدَتْ مِنْ أَهْلِهَا مَكَانًا شَرْقِيًّا (1)}. (2) او در حقیقت می خواست مکانی خالی و فارغ از هر گونه دغدغه پیدا کند که به راز و نیاز با خدای خود پردازد و چیزی او را از یاد محبوب غافل نکند به همین جهت طرف شرق بیت المقدس (آن معبد بزرگ) را که شاید محلی آرام تر و یا از نظر تابش آفتاب پاکتر و مناسب تر بود برگزید.

در این هنگام، مریم "حجابی میان خود و دیگران افکند" تا خلوتگاه او از هر نظر کامل شود {فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا (3)}.

در این هنگام ما روح خود (یکی از فرشتگان بزرگ) را به سوی او فرستادیم و او در شکل انسان کامل بی عیب و نقص و خوش قیافه ای بر مریم ظاهر شد" {فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا (4)}.

پیدا است که در این موقع چه حالتی به مریم دست می دهد، مریمی که همواره پاکدامن زیسته، در دامان پاکان پرورش یافته، و در میان جمعیت مردم ضرب المثل عفت و تقوا است، از دیدن چنین منظره ای که مرد بیگانه زیبایی به خلوتگاه او راه یافته چه ترس و وحشتی به او دست می دهد؟ لذا بلافاصله "صدا زد: من به خدای رحمان

ص: 61

1- . مریم (19) آیه 17.

2- . مفردات ألفاظ القرآن، ص: 788 کلمه "اتَّيَدَتْ" از ماده "نَد" به گفته "راغب" به معنی دور انداختن اشیاء غیر قابل ملاحظه است، و این تعبیر در آیه فوق شاید اشاره به آن باشد که مریم به صورت متواضعانه و گمنام و خالی از هر گونه کاری که جلب توجه کند، از جمع، کناره گیری کرد، و آن مکان از خانه خدا را برای عبادت انتخاب نمود.

3- . مریم (19) آیه 17.

4- . همان.

از تو پناه می برم اگر پرهیزکار هستی " {قَالَتِ اِنِّي اَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ اِنْ كُنْتَ تَقِيًّا} (1). و این نخستین لرزه ای بود که سراسر وجود مریم را فرا گرفت.

بردن نام خدای رحمان، و توصیف او به رحمت عامه اش از یک سو، و تشویق او به تقوی و پرهیزکاری از سوی دیگر، همه برای آن بود که اگر آن شخص ناشناس قصد سوئی دارد او را کنترل کند، و از همه بالاتر پناه بردن به خدا، خدایی که در سخت ترین حالات تکیه گاه انسان است و هیچ قدرتی در مقابل قدرت او عرض اندام نمی کند مشکلات را حل خواهد کرد. (2)

فرار از مواضع تهمت

یکی از راه های حفظ آبرو این است که انسان از مواضع تهمت و هر چیزی که ممکن است آبروی او را در خطر قرار دهد بگریزد.

اجتناب از مواضع تهمت یعنی پرهیز از معاشرت با افراد ناصالح، پرهیز از گفتاری که انگشت اتهام را به سوی انسان دراز می کند، و پرهیز از آمد و شد به مکانهایی که آدمی را در مظان اتهام قرار می دهد و پرهیز از هر چیز شائبه انگیز. اُولَى النَّاسِ بِالتُّهْمَةِ مَنْ جَالَسَ اَهْلَ التُّهْمَةِ (3).

انسان در زندگی اجتماعی و روابط خود با دیگران باید به گونه ای رفتار کند که موجب سوء ظن نشود و به تعبیر بهتر نباید با اعمال نسنجیده و رفتار های بی مورد خودش را در موضع اتهام قرار دهد و اسباب سوء ظن دیگران را فراهم سازد؛ یعنی در حالی که آدمی نباید بیش از حد به نظر دیگران و قضاوت مردم اهمیت بدهد و در

ص: 62

1- . همان آیه 18.

2- . تفسیر نمونه، ج 13، ص: 34

3- . ابن بابویه، محمد بن علی، من لا یحضره الفقیه - قم، چاپ: دوم، 1413 ق، ج 4؛ ص 395.

اعمال و رفتارش باید ملاک‌اصولی را رضایت خداوند قرار دهد، در عین حال نباید رفتارش به گونه‌ای باشد که زمینه سوء ظن دیگران را فراهم آورد. اسلام از طرفی تهمت را حرام دانسته و از مؤمنان خواسته تا از سوء ظن به یکدیگر اجتناب ورزند و در صورت پیدایش سوء ظن به آن اعتنا نکنند و ترتیب اثر ندهند، بلکه گفتار و کردار مؤمن را بر صحت و خوبی حمل نمایند و از طرف دیگر به مؤمنان دستور داده تا خود را در معرض تهمت قرار ندهند و از گفتن سخنان و اعمالی که موجب سوء ظن می‌شود پرهیز کنند تا مورد تهمت و افترا قرار نگیرند.

چنانکه امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: کسی که خود را در معرض تهمت قرار دهد نباید کسی را که به او بد گمان می‌شود ملامت و نکوهش کند.

همچنین امام صادق علیه السلام فرمود: کسی که به موضعی از مواضع تهمت برود و متهم شود نباید جز خودش را ملامت کند. و نیز امیر مؤمنان علیه السلام در وصیت به فرزندش امام مجتبی علیه السلام فرمود: از محل تهمت بر حذر باش و دوری کن، همچنین از مجلسی که به آن گمان بد برده می‌شود. و به همین جهت است که در اخبار و روایات تأکید شده که مؤمنان باید از دوستی و هم نشینی با فساق و گناهکاران پرهیزند زیرا رابطه داشتن با آنان موجب می‌شود که مردم نسبت به مؤمنان بدبین و در نتیجه به آن‌ها تهمت بزنند.

و نیز پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: از مواضع تهمت پرهیزید و خود هنگامی که در مسجد معتکف بود و صفیه یکی از همسران پیامبر به دیدن حضرت آمد، پیامبر هنگام مراجعت صفیه به منزل چند گامی او را همراهی و در ضمن با او گفتگو می‌کرد یکی از انصار آنان را دید حضرت به انصاری فرمود این صفیه همسر من است، و هدف پیامبر از بیان این مطلب دفع سوء ظن محتمل از طرف انصاری بود.

حضرت یوسف علیه السلام که به عنوان برده از جانب حکومت مصر خریداری شده بود به خاطر اطاعت از بانوی عزیز مصر در اتاق خصوصی آن زن وارد شد ولی بعد از ورود مشاهده کرد که فضای اتاق برای گناه آماده شده است و همسر عزیز مصر او را دعوت به گناه می کند در برابر اصرار او سخت مقاومت کرد و این مقاومت سرسختانه یوسف، همسر عزیز را تقریباً مأیوس کرد، ولی یوسف که در این دور مبارزه در برابر آن زن عشوه گر و هوسهای سرکش نفس، پیروز شده بود احساس کرد که اگر بیش از این در آن لغزشگاه بماند خطرناک است و باید خود را از آن محل دور سازد و لذا "با سرعت به سوی در کاخ دوید تا در را باز کند و خارج شود، همسر عزیز نیز بی تفاوت نماند، او نیز به دنبال یوسف به سوی در دوید تا مانع خروج او شود، و برای این منظور، پیراهن او را از پشت سر گرفت و به عقب کشید، به طوری که پشت پیراهن از طرف طول پاره شد" (وَاسْتَبَقَا الْبَابَ وَقَدَّتْ قَمِيصَهُ مِنْ دُبُرٍ). ولی هر طور بود، یوسف خود را به در رسانید و در را گشود، ناگهان عزیز مصر را پشت در دیدند، به طوری که قرآن می گوید: "آن دو، آقای آن زن را دم در یافتند" (وَالْفَيَا سَدَّيْدَهَا آتَدَى الْبَابِ). "استباق" در لغت به معنی سبقت گرفتن دو یا چند نفر از یکدیگر است.

فرار مریم از شهر به خاطر ترس از تهمت مردم

برای دختری که سالها سنبل پاکی و عفت و تقوا و پرهیزگاری، و نمونه ای در عبادت و بندگی خدا بوده، زاهدان و عابدان بنی اسرائیل به کفالت او از طفولیت افتخار می کردند و زیر نظر پیامبر بزرگی پرورش یافته، و خلاصه سجایای اخلاقی و آوازه قداست او همه جا پیچیده است، بسیار دردناک است که یک روز احساس کند همه این سرمایه معنویش به خطر افتاده است، و در گرداب اتهامی قرار گرفته که بدترین اتهامات محسوب می شود. قرآن در این باره می فرماید:

"سرانجام مریم باردار شد" و آن فرزند موعود در رحم او جای گرفت" این امر سبب شد که او از بیت المقدس به مکان دوردستی برود. آن گاه درد زاییدن، او را به ناچار به جانب درخت خرما کشانید؛ [در آن حال] گفت: ای کاش پیش از این می مردم و یکسره از خاطره ها فراموش شده بودم.

{فَحَمَلَتْهُ فَانْتَبَدَتْ بِهِ مَكَانًا قَصِيًّا (*) فَأَجَاءَهَا الْمَخَاضُ إِلَى جِذْعِ النَّخْلَةِ قَالَتْ يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا وَ كُنْتُ نَسِيًّا مَنَسِيًّا}. (1)

او در این حالت در میان یک بیم و امید، یک حالت نگرانی توأم با سرور به سر می برد، گاهی به این می اندیشید که این حمل سرانجام فاش خواهد شد، گیرم چند روز یا چند ماهی از آنها که مرا می شناسند دور بمانم و در این نقطه به صورت ناشناس زندگی کنم آخر چه خواهد شد؟! چه کسی از من قبول می کند زنی بدون داشتن همسر باردار شود مگر اینکه آلوده دامان باشد، من با این اتهام چه کنم؟

اما از سوی دیگر، احساس می کرد که این فرزند پیامبر موعود الهی است یک تحفه بزرگ آسمانی می باشد، خداوندی که مرا به چنین فرزندی بشارت داده و با چنین کیفیت معجزه آسایی او را آفریده چگونه تنهیم خواهد گذاشت؟ آیا ممکن است در برابر چنین اتهامی از من دفاع نکند؟ من که لطف او را همیشه آزموده ام، و دست رحمتش بر سر خود دیده ام.

درد سخت زاییدن به او دست داد آن چنان که او را از آبادی به بیابان کشاند بیابانی خالی از انسانها، و خشک و بی آب و بی پناه! گرچه در این حالت زنان به آشنایان و دوستان خود پناه می برند تا برای تولد فرزند به آنها کمک کنند، ولی چون وضع مریم یک وضع استثنایی بود و هرگز نمی خواست کسی وضع حمل او را ببیند، با آغاز درد

ص: 65

دفاع از آبرو در برابر تهمت‌ها

اشاره

یکی دیگر از راه‌های حفظ آبرو، دفاع از آبروی خود و دیگران در برابر اتهام‌زنی‌های دیگران است

دفاع از آبروی خود و مسلمین از اهمیت بالایی برخوردار است که در منابع فقهی اهمیت آن بیان شده است. به برخی از اقوال علماء اشاره می‌کنیم: در کتاب جواهر الکلام آمده است: آبرو و ناموس آدمی همچون جان او از حرمت ویژه‌ای برخوردار است. از این رو حفظ آن در برابر تعرض‌کننده به آن، واجب است؛ خواه نسبت به آبروی خود انسان باشد یا آبروی مسلمانان دیگر. (1)

امام خمینی (رضوان الله علیه) در کتاب تحریر الوسیله در مورد حفظ و دفاع از آبرو می‌فرماید: در وقتی که نسبت به جان خود و یا جان محترم دیگر یا بر آبرو یا مالش که قابل توجه باشد و مانند اینها، ترس داشته باشد، می‌تواند نماز را قطع کند، بلکه در بعضی از این حالات قطع نماز واجب است. اما اگر نماز را قطع ننماید گناه کرده ولی نمازش صحیح است. (2) همچنین می‌فرماید: با داشتن توانایی عقلی انجام حج واجب است مگر آنکه انجام آن همراه حرج باشد یا موجب ضرر بر جان یا آبرو یا مال گردد و آن ضرر موجب حرج بر او باشد. (3) و جوب جهاد دفاعی در تمام اقسام

ص: 66

- 1- . جواهر الکلام 650/41 - 660؛ و کشف الغطاء 4/333. و تبریزی، جواد بن علی، أسس الحدود و التعزیرات، در یک جلد، دفتر مؤلف، قم - ایران، اول، 1417 ه ق/ص 466. نجفی، صاحب الجواهر، محمد حسن، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، 43 جلد، دار إحياء التراث العربی، بیروت - لبنان، هفتم، 1404 ه ق، ج 21 ص 371 و ج 41 ص 365
- 2- . خمینی، سید روح الله موسوی - مترجم: اسلامی، علی، تحریر الوسیله - ترجمه، 4 جلد، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم - ایران، 21، 1425 ه ق؛ ج 1، ص: 345.
- 3- . همان، ج 2، ص: 149.

آن (دفاع از مال، جان، آبرو و حیثیت اجتماعی مسلمانان) بدون تردید مشروط به حضور و اجازه امام نیست. (1)

دفاع از آبروی خود و هر فرد محترم دیگری در صورت ظنّ به سلامت جان، و نیز دفاع از ناموس در برابر تجاوزگر یا کسی که به انگیزه اطلاع بر ناموس مسلمانی به درون خانه او سر می کشد، واجب است؛ هر چند به کشتن تجاوزگر و نگاه کننده بی انجامد. (2) در روایات اسلامی نیز احادیثی تحت عنوان "دَبُّوا عَنْ أَعْرَاضِكُمْ" وارد شده است. از آبرویتان دفاع کنید. (3)

سکونی از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: { مَنْ رَدَّ عَنْ عَرَضِ أَخِيهِ الْمُسْلِمِ وَجَبَتْ لَهُ الْجَنَّةُ الْبَتَّةَ } (4)؛ کسی که آبروی برادر مسلمان خود را حفظ کند مسلماً بهشت برای او واجب می شود. (5)

یوسف علیه السلام و دفاع از آبروی خویش

هنگامی که حضرت یوسف علیه السلام توانست خود را از چنگال درنده همسر عزیز مصر برهاند و از صحنه مهم گناه فرار کند در پیش روی در خروجی با صحنه

ص: 67

- 1- . نجف آبادی، حسین علی منتظری - مترجم: صلواتی، محمود و شکوری، ابوال، مبانی فقهی حکومت اسلامی، 8 جلد، مؤسسه کیهان، قم - ایران، اول، 1409 ه ق ج 1، ص: 231.
- 2- . نجفی جواهری، محمدحسن، جواهر الکلام، ج 41، ص 650.
- 3- . پاینده، ابو القاسم، نهج الفصاحة (مجموعه کلمات قصار حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم)، ناشر: دنیای دانش، مکان چاپ: تهران، سال چاپ: 1382 ش، نوبت چاپ: چهارم، ص: 493.
- 4- . ابن بابویه، محمد بن علی، ثواب الأعمال و عقاب الأعمال - قم، چاپ: دوم، 1406 ق، ص 145.
- 5- . شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة، ناشر: مؤسسه آل البيت عليهم السلام، مکان چاپ: قم، سال چاپ: 1409 ق، نوبت چاپ: اول، ج 12، ص: 292.

دیگری مواجه شد که رهایی از آن بسی سخت تر بود و از آنجا که آن زن نیز او را تعقیب می کرد هر دو باهم با عزیز مصر روبرو شدند، در این هنگام همسر عزیز که از یک سو خود را در آستانه رسوایی می دید، و از سوی دیگر شعله انتقام جویی از درون جان او زبانه می کشید، نخستین چیزی که بنظرش آمد این بود که با قیافه حق بجانبی رو به سوی همسرش کرد و یوسف را با این بیان متهم ساخت؛ "کیفر کسی که نسبت به اهل و همسر تو، اراده خیانت کند، جز زندان یا عذاب الیم چه خواهد بود؟! {قَالَتَ مَا جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءًا إِلَّا أَنْ يُسَجَّنَ أَوْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (1)}".

نکته قابل توجه دیگر اینکه همسر عزیز مصر، هرگز نگفت یوسف قصد سوئی درباره من داشته بلکه درباره میزان مجازات او با عزیز مصر صحبت کرد، آن چنان که گویی اصل مسئله مسلم است، و سخن از میزان کیفر و چگونگی مجازات او است و این تعبیر حساب شده در آن لحظه ای که می بایست آن زن دست و پای خود را گم کند نشانه شدت حيله گری او است.

و باز این تعبیر که اول سخن از زندان می گوید و بعد گویی به زندان هم قانع نیست، پارا بالاتر می گذارد و از "عَذَابٌ أَلِيمٌ" که تا سر حد شکنجه و اعدام پیش می رود، حرف می زند.

یوسف در اینجا سکوت را به هیچ وجه جایز نشمرد و با صراحت پرده از روی راز عشق همسر عزیز برداشت و با حالت دفاع از آبرو و حیثیت خود، گفت: "او مرا با اصرار و التماس به سوی خود دعوت کرد" {قَالَ هِيَ رَاوَدْتَنِي عَنْ نَفْسِي (2)}. (3).

ص: 68

1- . یوسف (12) آیه 25

2- . همان آیه 26.

3- . تفسیر نمونه، ج 9، ص: 385

توجه به حمایت خدا در لحظات بحرانی و در خطر واقع شدن آبرو

خدا الطاف خفیه ای دارد که هیچکس از عمق آن آگاه نیست، و به هنگامی که نسیم این لطف می وزد، صحنه ها چنان دگرگون می شود که برای هیچ کس حتی هوشمندترین افراد قابل پیش بینی نیست. گاه می شود چند تار عنکبوت مسیر زندگی قوم و ملتی را برای همیشه عوض می کند، آن چنان که در داستان غار ثور و هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم واقع شد. (1) و گاه خداوند شکاف پیرهنی را روزنه ای برای نجات پیامبری قرار می دهد.

در پی اتهامی که از طرف همسر عزیز مصر متوجه حضرت یوسف علیه السلام می شد آن حضرت علاوه بر رفع اتهام از خود نیاز به شاهی داشت که بی گناهی وی را ثابت کند اما شاهی جز خدای متعال بر بی گناهی او در میان نبود و یوسف نیز جز به حمایت غیبی خدا امیدی نداشت که ناگهان به طور معجزه وار شخصی که منتسب به خاندان زلیخا بود با بیان حکیمانه ای بی گناهی یوسف علیه السلام را اثبات نمود.

{ وَ شَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ أَهْلِهَا إِنَّ كَانَ قَمِيصُهُ قُدًّا مِنْ قُبُلٍ فَصَدَّقَتْ وَ هُوَ مِنَ الْكَاذِبِينَ * وَإِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدًّا مِنْ قُبُلٍ فَكَذَبْتَ وَ هُوَ مِنَ الصَّادِقِينَ * فَلَمَّا رَأَى قَمِيصَهُ قُدًّا مِنْ قُبُلٍ قَالَ إِنَّهُ مِنْ كَيْدِكُنَّ إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ } . (یوسف) گفت: «او مرا با اصرار به سوی خود دعوت کرد!» و در این هنگام، شاهی از خانواده آن زن شهادت داد که: «اگر پیراهن او از پیش رو پاره شده، آن آن راست می گوید، و او از دروغگویان است.

و اگر پیراهنش از پشت پاره شده، آن زن دروغ می گوید، و او از راستگویان است.»

هنگامی که (عزیز مصر) دید پیراهن او [یوسف] از پشت پاره شده، گفت: «این از

ص: 69

مکر و حیله شما زنان است؛ که مکر و حیله شما زنان، عظیم است! یوسف از این موضوع، صرف نظر کن! و توای زن نیز از گناهت استغفار کن، که از خطاکاران بودی!»(1)

درس بزرگی که این بخش از داستان یوسف به ما می دهد، همان حمایت وسیع پروردگار است که در بحرانی ترین حالات به یاری انسان می شتابد و به مقتضای {..يَجْعَلُ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقُهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ} از طریقی که هیچ باور نمی کرد روزنه امید برای او پیدا می شود و شکاف پیراهنی سند پاکی و برائت او می گردد، همان پیراهن حادثه سازی که یک روز، برادران یوسف را در پیشگاه پدر به خاطر پاره نبودن رسوا می کند، و روز دیگر همسر هوسران عزیز مصر را بخاطر پاره بودن، و روز دیگر نور آفرین دیده های بی فروغ یعقوب است، و بوی آشنای آن همراه نسیم صبحگاهی از مصر به کنعان سفر می کند، و پیر کنعانی را بشارت به قدوم موبک بشیر می دهد!

کسب آبرومندی پیش خدا

یکی از راهکار های حفظ آبرو این است که انسان سعی کند پیش خداوند متعال عزیز، وجیه و آبرومند باشد.

هر گاه کسی در پیشگاه خدا وجیه و صاحب قدر و منزلت باشد خدا به دفاع از او در برابر افراد موذی که نسبت های ناروا به او می دهند می پردازد، تو پاک باش و وجاهت خود را در پیشگاه خدا حفظ کن، او نیز در موقع اش پاکی تو را آشکار می سازد هر چند بدخواهان در متهم ساختن تو بکوشند. { يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ آذَوْا مُوسَى فَبَرَّاهُ اللَّهُ مِمَّا قَالُوا وَكَانَ عِندَ اللَّهِ وَجِيهًا } . ای کسانی که ایمان آورده اید مانند کسانی نباشید که "موسی" را اذیت و آزار کردند، اما خدا او را از همه نسبت های ناروا

ص: 70

میرا و پاک نمود، و او در پیشگاه خدا آبرومند و بزرگ منزلت بود."

علامه طباطبایی در تفسیر این آیه می نویسد:

در این آیه مؤمنین را نهی می فرماید از اینکه مانند بعضی از بنی اسرائیل باشند، و با پیغمبرشان عملی انجام دهند که آنان انجام دادند، یعنی پیغمبرشان را اذیت کنند.

آزار حیثیتی و آبرویی

و مراد از این اذیت مطلق آزارهای زبانی، و یا عملی نیست، گرچه مطلق آزار پیامبران حرام و مورد نهی است، ولی در خصوص آیه به قرینه جمله "فَبَرَأَهُ اللَّهُ - خدا تبرئه اش کرد" مراد آزار از ناحیه تهمت و افتراء است، چون این اذیت است که رفع آن محتاج به تبرئه خدایی است.

و شاید علت اینکه از بیان آزار بنی اسرائیل نسبت به موسی علیه السلام سکوت کرد، و فرموده که آزارشان چه بوده، مضمون آن حدیث را تأیید کند، که فرمود: بنی اسرائیل این تهمت را به موسی زدند، که وی آنچه مردان دارند ندارد، و خدا هم موسی را از این تهمت تبرئه کرد.

و اما در خصوص رسول گرامی اسلام، و اینکه تهمتی که به وی زدند چه بوده؟

بهترین وجهی که ذکر کرده اند این است که آیه شریفه اشاره است به تهمت هایی که به آن جناب در خصوص داستان زید و زینب زدند، و بعید نیست که چنین باشد، چون در روایات بسیاری که در این قصه وارد شده، مطالبی است که با قداست ساحت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مناسبت ندارند.

"وَ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ وَجِيهًا" - یعنی او نزد خدا صاحب جاه و آبرو، و مقام و منزلت بود، و این جمله علاوه بر اینکه به طور اجمال مشتمل بر تبرئه موسی است، تبرئه را نیز تعلیل می کند، و بیان می نماید که چرا خدا او را تبرئه کرده است.

ذکر این نکته نیز لازم به نظر می رسد که این خطاب مخصوص مؤمنان زمان

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نبود، ممکن است کسانی بعد از او قدم به عرصه وجود بگذارند اما کاری کنند که روح مقدسش آزرده شود، آئین او را کوچک بشمرند، زحمات او را بر باد دهند، مواریث او را به فراموشی بسپارند آنها نیز مشمول این آیه خواهند بود.

لذا در بعضی از روایات که از طرق اهل بیت علیهم السلام وارد شده می خوانیم:

" آنها که علی علیه السلام و فرزندان او را آزار دادند مشمول این آیه اند"

آخرین سخن در تفسیر آیه اینکه با توجه به حالات پیامبران بزرگ که از زخم زبان جاهلان و منافقان در امان نبودند نباید انتظار داشت که افراد پاک و مؤمن هرگز گرفتار اینگونه اشخاص نشوند، چنان که امام صادق علیه السلام می فرماید: **إِنَّ رِضَا النَّاسِ لَا يُمْلِكُ وَ السِّنْتُهُمْ لَا تُضْبَطُ**: "خوشنودی همه مردم را نمی شود به دست آورد، و زبان مردم را نمی توان بست"... امام در پایان این حدیث می افزاید: "آیا موسی را متهم به عیوبی نکردند؟ و آزار ندادند؟ تا اینکه خداوند او را تبرئه کرد".

نظیر این معنی را در داستان یوسف صدیق پاکدامن می خوانیم که چگونه خدا او را از تهمت بزرگ و خطرناک همسر عزیز مصر مبرا ساخت.

و همچنین در مورد مریم مادر عیسی علیه السلام که نوزاد شیرخوارش به پاکی او گواهی داد و زبان بدخواهان بنی اسرائیل را که سعی در متهم ساختن او داشتند بست.

راز داری

اشاره

یکی دیگر از راه های حفظ آبروی خود و دیگران، راز داری و پنهان کردن رفتار و کردار و گفتاری است که آشکار شدن آن آبرو و حیثیت آدمی را بر باد می دهد تا جایی که در حدیثی آمده است: **قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَوْ تَكَاشَفْتُمْ مَا تَدَا فَنْتُمْ (1)** "اگر اسرار و اعمال پنهانی تان آشکار می گشت، همدیگر را دفن نمی کردید" لذا راز داری نقش

ص: 72

1- . ابن بابویه، محمد بن علی، الأمالی (للصدوق) - تهران، چاپ: ششم، 1376ش، ص 446.

مهمی در حفظ اعتماد و آبرو ایفا می کند.

خداوند متعال در مورد اصل رازداری از زبان حضرت یعقوب می فرماید: {إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ* قَالَ يَا بُنَيَّ لَا تَقْصُصْ رُؤْيَاكَ عَلَىٰ إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُّبِينٌ}. (1)

(بخاطر آر) هنگامی را که یوسف به پدرش گفت: پدرم! من در خواب دیدم یازده ستاره و خورشید و ماه در برابرم سجده می کنند! گفت: فرزندم! خواب خود را برای برادرانت بازگو مکن که برای تو نقشه خطرناک می کشند، چرا که شیطان دشمن آشکار انسان است!

از درسهایی که این بخش از آیات به ما می دهد درس حفظ اسرار است، که گاهی حتی در مقابل برادران نیز باید عملی شود، همیشه در زندگی انسان اسراری وجود دارد که اگر فاش شود ممکن است آینده او یا جامعه اش را به خطر اندازد، خویشتن داری در حفظ این اسرار یکی از نشانه های وسعت روح و قدرت اراده است، چه بسیارند افرادی که به خاطر ضعف در این قسمت سرنوشت خویش و یا جامعه ای را به خطر افکنده اند و چه بسیار ناراحتیهایی که در زندگی به خاطر ترک حفظ اسرار برای انسانپیش می آید. (2)

در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام می خوانیم:

«لَا يَكُونُ الْمُؤْمِنُ مُؤْمِنًا حَتَّىٰ يَكُونَ فِيهِ ثَلَاثُ خِصَالٍ: سَدَّةٌ مِنْ رَبِّهِ، وَ سَدَّةٌ مِنْ نَبِيِّهِ، وَ سَنَّةٌ مِنْ وَلِيِّهِ. فَأَمَّا السَّنَةُ مِنْ رَبِّهِ، فَكَيْتَمَانُ سِرِّهِ؛ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: «عَالِمِ الْغَيْبِ فَلَا

ص: 73

1- . یوسف (12) آیات 4 و 5.

2- . تفسیر نمونه، ج 9، ص: 319.

يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ». وَأَمَّا السُّنَّةُ مِنْ نَبِيِّهِ، فَمُدَارَاةُ النَّاسِ؛ فَإِنَّ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ - أَمَرَ نَبِيَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بِمُدَارَاةِ النَّاسِ، فَقَالَ: «خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ». وَأَمَّا السُّنَّةُ مِنْ وَلِيِّهِ، فَالصَّبْرُ فِي الْبُأْسَاءِ وَالصَّبْرَاءِ» " مؤمن، مؤمن نخواهد بود مگر اینکه سه خصلت داشته باشد: سنتی از پروردگار و سنتی از پیامبر و سنتی از امام و پیشوا، اما سنت پروردگار کتمان اسرار است، اما سنت پیامبر مدارا با مردم است و اما سنت امام شکیبایی در برابر ناراحتیها و مشکلات می باشد".⁽¹⁾ و در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم:

«سِرِّكَ مِنْ دَمِكَ فَلَا يَجْرِيَنَّ مِنْ غَيْرِ أَوْدَاجِكَ» اسرار تو همچون خون تو است که باید تنها در عروق خودت جریان یابد»⁽²⁾.

و باز هم در سوره یوسف در مورد مسئله رازداری و ارتباط آن با حفظ آبرو می خوانیم:

بعد از اینکه گناهکاری زلیخا برای همسرش مسجّل و قطعی شد، عزیز مصر از ترس اینکه، این ماجرای اسف انگیز آشکار شود، و آبروی او در سرزمین مصر، بر باد رود، صلاح این دید که سر و ته قضیه را به هم آورده و بر آن سر پوش نهاد، رو به یوسف کرد و گفت: «يُوسُفُ أَعْرِضْ عَنْ هَذَا» یعنی ای یوسف تو صرف نظر کن و دیگر از این ماجرا چیزی مگو و بگذار این ماجرا پوشیده بماند و برای دیگران فاش نگردد".

یکی از اصول زندگی دینی، حفظ آبرو از طریق رازداری است که با توجه به شرایط دنیای امروز و نقش امکانات اینترنتی و رسانه ای در آشکار شدن اسرار، از اهمیت ویژه ای برخوردار

ص: 74

1- . کلینی، محمد بن یعقوب، کافی (ط - دار الحدیث) - قم، چاپ: اول، ق 1429، ج 3؛ ص 613.

2- . مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، بحار الأنوار (ط - بیروت) - بیروت، چاپ: دوم، 1403 ق، ج 72؛ ص 71

است.

آبرو سرمایه ارزشمندی است که در سایه یک عمر پاک زیستن و دوری از بدی ها و رعایت ادب و اخلاق و عفت و امانت به دست می آید و برای شخص وجهه و اعتماد بین دیگران پدید می آورد. این سرمایه را باید حفظ کرد. گاهی هم یک عمر آبرومندی در اثر یک لحظه غفلت یا هوسرانی و گناه بر باد می رود و دیگر قابل بازگشت نیست. ممکن است به یک بی گناه تهمت بزنند یا شایعه ای پراکنده شود و حیثیت او لکه دار شود، اما اعاده حیثیت به این راحتی امکان پذیر نیست و ظرف شکسته را اگر ترمیم هم کنند مثل اول نخواهد شد.

رازداری نسبت به خویش هم لازم است. کسی که در حفظ اسرارش نکوشد از دیگران چه انتظاری دارد که حافظ اسرار او باشند؟

امانت داری در اسرار

اسرار دیگران مثل امانتی نزد ماست و فاش کردن آن خیانت در امانت است به خصوص کسانی که در دادگاهها، دادگستری ها و بخش های مربوط به پرونده اشخاص و گزینش و سوابق کارکنان و گزارش ها و اسناد و مدارک کار می کنند یا در بخش های مربوط به مخابرات و تلفن همراه ... مشغولند و دسترسی به تصاویر، مکالمات، فیلم ها و مدارک و... دارند باید دقت بیشتری کنند که آبروی اشخاص را نبرند.

حفظ اسرار حکومت اسلامی

در مرتبه ای دیگر گاهی بعضی از اسرار مربوط به نظام و حکومت اسلامی است و اطلاعات طبقه بندی شده و محرمانه با حقوق جامعه ارتباط پیدا می کند و کشف و افشای آنها ضربه به یک ملت و نظام می زند. از این رو حفظ اسرار نظام واجب است و هرکاری که به آبرو و حیثیت کشور و ملت ضربه بزند ممنوع و حرام است.

بعضی ها برای آنکه نشان دهند آدم مطلعی هستند و از اخبار دست اول یا پنهان و ویژه اطلاع دارند، بسیاری از ناگفتنی ها را می گویند و اسرار را فاش می کنند یا با

ص: 75

آبروی دیگران بازی می کنند که این ظلم به جامعه و افراد است و باید پاسخگو باشند.

مهم آن است که هر فرد، آبروی دیگران را محترم بشمارد و عیوب و اسرارشان را فاش نسازد و این خویشتنداری و خودسازی می طلبد.

امام محمد باقر علیه السلام فرموده است: «مَنْ كَفَّ عَنْ أَعْرَاضِ النَّاسِ أَقَالَهُ اللَّهُ نَفْسَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَمَنْ كَفَّ غَضَبَهُ عَنِ النَّاسِ كَفَّ اللَّهُ عَنْهُ عَذَابَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ» (1).

هر کس خود را از تعرض به عرض و آبروی مردم نگاه دارد خداوند هم در روز قیامت او را حفظ می کند و می بخشاید.

بنابراین هر شخصی موظف است آبروی خود را حفظ کند. دیگران هم وظیفه دارند در حفظ آبروی افراد جامعه دقیق و کوشا باشند. هر چیزی که به آبروی کسی لطمه بزند و او را رسوا کند حرام است. اسرار دیگران هم باید محفوظ بماند. افشای اسرار مردم به نوعی ضربه زدن به آبروی آنان است و جایز نیست؛ چون گاهی آبرو با یک راز گره خورده است.

افشای سر

رازداری نه تنها از صفات مؤمنان حقیقی است بلکه هر انسان با شخصیتی باید رازدار باشد، این معنی در مورد دوستان نزدیک و همسر اهمیت بیشتری دارد، در آیات اولیه سوره تحریم می خوانیم که چگونه خداوند بعضی از همسران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را به خاطر ترک رازداری شدیداً ملامت و سرزنش می کند. آنجا که فرمود: و هنگامی که پیامبر، رازی را به یکی از همسرانش گفت و او آن راز را [نزد زن دیگر] فاش کرد، و خدا پیامبر را از افشای آن آگاه نمود، پیامبر بخشی از آن [راز افشا شده] را به آن زن گوشزد کرد و از گفتن بخشی دیگر [برای آنکه فاش کننده بیشتر شرمنده نشود]

ص: 76

1- . شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة - قم، چاپ: اول، 1409 ق، ج 12؛ ص 298.

خودداری نمود. آن زن گفت: چه کسی فاش کردن راز را [به وسیله من] به تو خبر داده است؟ پیامبر گفت: دانای آگاه به من خبر داد. و در ادامه فرمود: اگر شما دو نفر (افشاگر راز و شنونده آن) به سوی خدا توبه برید (می سزد، زیرا) که دل هایتان (از حق) منحرف شده، و اگر بر ضد او یاور هم باشید پس (بدانید که) مسلماً خداوند خود و جبرئیل و مرد شایسته مؤمنان، یاور او هستند، و فرشتگان نیز پس از آنها پشتیبانند. و حتی در آیه بعد تهدید به طلاق می نماید و می فرماید: اگر پیامبر، شما را طلاق دهد امید است که پروردگارش همسرانی بهتر از شما که: مسلمان، مؤمن، فرمانبر، توبه کار، خداپرست، روزه دار، غیر باکره و باکره باشند، به او عوض دهد(1).

علی علیه السلام در حدیثی می فرماید: «جُمِعَ خَيْرُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ فِي كِتْمَانِ السِّرِّ وَ مُصَادَقَةِ الْأَخْيَارِ وَ جُمِعَ الشَّرُّ فِي الْإِذَاعَةِ وَ مُوَاخَاةِ الْأَشْرَارِ» "تمام خیر دنیا و آخرت در این دو چیز نهفته شده: کتمان سر و دوستی با نیکان و تمام شر در این دو چیز نهفته شده: افشای اسرار و دوستی با اشرار"(2).

هزینه اموال در جهت آبروداری

گاه لازم است انسان برای حفظ آبروی خویش از مال بگذرد؛ زیرا مال برای حفظ جان و عرض است و باید در خدمت این دو امر باشد، نه اینکه انسان جان و عرض خویش را فدای مال کند. انسان کریم کسی است که برای آبروی خویش از مالش می گذرد. امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: «مِنَ التُّبَلِّ أَنْ يَسْذُلَ الرَّجُلُ مَالَهُ وَيَصُونَ عِرْضَهُ وَ مِنَ اللُّؤْمِ أَنْ يَصُونَ مَالَهُ وَيَسْذُلَ عِرْضَهُ». کسی که برای حفظ آبرو و حیثیت خود از مال و منالش می گذرد نشانه اصالت و بزرگواری اوست و از نشانه پستی انسان اینک

ص: 77

- 1- . سوره تحریم (66) آیات 1-5.
- 2- . مفید، محمد بن محمد، الإختصاص - ایران؛ قم، چاپ: اول، 1413 ق، ص 218. نقله المجلسی رحمه الله فی البحار ج 16 باب فضل کتمان السر و ذم الإذاعة ص 137.

مالش را حفظ کند و آبرویش را بریزد. (1)

آن حضرت در جایی دیگر می فرماید: **إِنَّ أَفْضَلَ الْفِعَالِ صِيَانَةُ الْعِرْضِ بِالْمَالِ**؛ افضل اعمال انسان در آن است که مال و دارایی اش را سپر حیثیت و آبروی خود قرار دهد (2).

امام حسین علیه السلام می فرماید: **إِنَّ خَيْرَ مَالِكَ مَا وَقَيْتَ بِهِ عِرْضَكَ**؛ بهترین مال و دارایی تو آن است که در راه حفظ آبرو و حیثیت خود به کار بری (3).

از نظر امیرالمؤمنین علیه السلام دادن مال و صیانت عرض در حقیقت از دست رفتن مال نیست؛ بلکه به یک معنا حفظ آن است؛ زیرا مال ابزار حفظ و صیانت از شخصیت است. از این رو می فرماید: **لَمْ يَذْهَبْ مِنْ مَالِكَ مَا وَقِيَ بِهِ عِرْضَكَ**؛ آن مالی که در راه حفظ شأن و آبروی خودت خرجی کنی در حقیقت تو آن را از دست نداده ای. (4)

از آنجایی که حفظ آبرو از واجبات دین است، لذا دستورات اخلاقی اسلام نیز حول محور آن بیانات دلنشینی را بیان فرموده اند؛ از جمله: **قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «كُلُّ مَعْرُوفٍ صَدَقَةٌ وَكُلُّ مَا أَنْفَقَ الْمُؤْمِنُ مِنْ نَفَقَةٍ عَلَى نَفْسِهِ وَ عِيَالِهِ وَ أَهْلِهِ كُتِبَ لَهُ بِهَا**

ص: 78

1- . نوری، حسین بن محمد تقی، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل - قم، چاپ: اول، **بَابُ اسْتِحْبَابِ صِيَانَةِ الْعِرْضِ بِالْمَالِ**، 1408 ق، ج 15؛ ص 268. بروجردی، آقا حسین، جامع احادیث الشيعة (للبروجردی) - تهران، چاپ: اول، 1386 ش. ج 22؛ ص 232.

2- . کلینی، محمد بن یعقوب، کافی (ط - دار الحديث) - قم، چاپ: اول، ق 1429. ج 15؛ ص 69. شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشيعة - قم، چاپ: اول، 1409 ق، ج 16؛ ص 192.

3- . مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، بحار الأنوار (ط - بیروت) - بیروت، چاپ: دوم، 1403 ق، ج 44، ص 189.

4- . بروجردی، آقا حسین، جامع احادیث الشيعة (للبروجردی) - تهران، چاپ: اول، 1386 ش، ج 22؛ ص 232. تمیمی آمدی، عبد الواحد بن محمد، غرر الحکم و درر الکلم - قم، چاپ: دوم، 1410 ق، ص 563.

صَدَقَةٌ وَ مَا وَقَى بِهِ عِرْضَهُ كُتِبَ لَهُ صَدَقَةٌ الْخَيْرِ... هر کار خیری صدقه است، و آنچه کسی خرج خود و اهل و عیال خود کند، به عنوان صدقه برای او نوشته می شود، و آنچه انسان برای حفظ آبرو و شرف خود صرف کند، هم چون صدقه برای او نوشته می شود.»(1)

و در حدیثی از امام رضا علیه السلام می خوانیم: «خَيْرُ الْمَالِ مَا وَقِيَ بِهِ الْعِرْضُ...»:

نیکوترین مال آن است که عرض (جان، آبرو، حیثیت) انسان به وسیله آن حفظ شود.»(2)

و احادیث دیگری که از نقل آنها صرف نظر می کنیم.

البته آبروداری به وسیله مال نباید به اشرفی گری، اسراف، تکلف و تفاخر بینجامد.

گفتار دوم: راهکار های فردی سلبی حفظ آبرو

اشاره

در گفتار دوم این فصل به ارائه راهکار های فردی سلبی حفظ آبرو از منظر قرآن خواهیم پرداخت که مراد از آنها پرهیز و اجتناب از اموری است که متصف شدن به آنها نتیجه ای جز رسوایی و مفتضح شدن را در پی نخواهد داشت.

پرهیز از تکبر

یکی دیگر از راهکار های آبرومندی، پرهیز از تکبر در برابر خدا، ولی خدا و بندگان خدا است؛ زیرا تکبر، انسان و هر موجود دیگری را از وجاهت و آبرومندی در پیش

ص: 79

1- . نوری، حسین بن محمد تقی، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، 28 جلد، مؤسسة آل البيت عليهم السلام - قم، چاپ اول، 1408ق، ج 7، ص 239.

2- . حکیمی، محمدرضا و حکیمی، محمد و حکیمی، علی و آرام، احمد، الحیاة/ترجمه احمد آرام، 6 جلد، دفتر نشر فرهنگ اسلامی - تهران، چاپ اول، 1380ش، ج 3، ص 298، به نقل از بحار الانوار، ج 72، ص 352.

خدا می اندازد و موجب ذلت و خواری و هبوط از نظر رحمت الهی می شود و از او موجودی ملعون و مطرود می سازد و از درگاه ذات ربوبی رانده می شود، چنانچه ابلیس به خاطر لحظه ای تکبر، جایگاه شش هزار ساله اش را از دست داد و از در رحمت خدا رانده شد.

حضرت امیرالمومنین علیه السلام در خطبه قاصعه در این باره می فرماید: "ستایش خدا را که لباس عزّت و بزرگواری شایسته اوست، و این دو صفت را نه برای آفریده هایش بلکه به خود اختصاص داد، و آنها را قرقگاه و حریم خود نمود، و بر دیگران ممنوع کرد، و هر دورا محض جلال و عظمت خویش برگزید.

و بر هر کس از بندگانش که در این دو صفت با او به ستیز برخاستلعت مقرر کرد. آن گاه با این دو وصف فرشتگان مقرب خود را آزمایش نمود، تا خاکساران آنان را از گردنکشان جدا کند، پس با اینکه به آنچه در دلها مستور است و از غیوب هستی که از نظرها محجوب است داناست، خطاب به فرشتگان فرمود:

{إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّن طِينٍ، فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ، فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ، إِلَّا ابْلِيسَ اسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ} (1)

«من بشری را از گل به وجود می آورم، چون او را ساختم و از روح خود در او دمیدم برای او سجده کنید. جز ابلیس تمام فرشتگان سجده کردند»

کبر و نخوت به او روی آورد، و به آفرینش خویش به آدم فخر نمود، و به خاطر ریشه اش که از آتش بود بر او تعصب ورزید. این دشمن خداوند پیشوای اهل تعصب، و پیشرو گردنکشان است، که بنیاد عصیبت را بنا کرد، و با خداوند در لباس عزّت و

ص: 80

کبریایی، به ستیز برخاست، و آن لباس عزت را بر خود پوشید، و جامه فروتنی و خاکساری را در آورد. نمی بینید خداوند چگونه او را به محض تکبرش به شدت تحقیر کرد، و به سبب گردنکشی به چاه سرافکنندگی در انداخت؟! پس او را در دنیا طرد از رحمت نمود، و برای وی در آخرت آتش فروزان مهیا ساخت... .

عبرت از سرگذشت ابلیس

سپس حضرت دعوت به عبرت گیری از سرگذشت ابلیس می کنند و میفرمایند: از برنامه حضرت حق در رابطه با شیطان عبرت بگیرید، که اعمال طولانی، و سخت کوشی او را به خاطر یک ساعت تکبر تباه کرد، در صورتی که خداوند را شش هزار سال بندگی کرد که معلوم نیست از سال های دنیایی است یا سال های آخرتی (که هر روزش هزار سال دنیایی است). چه کسی پس از ابلیس با آلوده شدن به گناهی چون گناه او از عذاب حق سالم می ماند؟ حاشا؟ خداوند هرگز انسانی را به عملی وارد بهشت نمی کند که به خاطر همان عمل فرشته ای را از آنجا بیرون کرد؛ امر و فرمانش در حق آسمانیان و زمینیان مساوی است، و بین خداوند و احدی از بندگانش سازش خاصی وجود ندارد، تا به خاطر آن آنچه را بر جهانیان حرام کرده بر او مباح کند. (1)

عبرت از سرگذشت فرعون متکبر

نمونه ی دیگری که قرآن درباره حقارت آفرینی تکبر بیان می کند، استکبار طلبی فرعون بود که سرانجام با حقارت و ذلت تمام به رود نیل افکنده شد، قرآن به استکبار فرعون و فرعونیان و عدم تسلیم آنها در برابر "مبدء" و "معاد" که ریشه جنایات آنها نیز از انکار همین دو اصل سرچشمه می گرفت پرداخته چنین می فرماید: "فرعون و لشکریانش به ناحق در زمین استکبار کردند (و خدا را که آفریننده بزرگ زمین و

ص: 81

1- . شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغة / ترجمه انصاریان - قم، چاپ: اول، 1388 ش، ص 188.

آسمان است انکار نمودند) و گمان کردند که قیامتی در کار نیست، و به سوی ما باز نمی گردند" {وَ اسْتَكْبَرَ هُوَ وَ جُنُودُهُ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَ ظَنُّوا أَنَّهُم إِلَيْنَا لَا يُرْجَعُونَ}. (1)

انسان ضعیفی که گاهی قادر به دور کردن پشه ای از خود نیست، و گاه یک موجود ذره بینی به نام میکرب نیرومندترین افراد او را به زیر خاک می فرستد چگونه می تواند خود را بزرگ معرفی کند و دعوی الوهیت نماید؟! در حدیث معروف قدسی آمده است که خداوند می فرماید: «الْكِبْرِيَاءُ رِدَائِي وَ الْعِظَمَةُ إِزَارِي فَمَنْ نَارَعَنِي فِي وَاحِدٍ مِنْهُمَا أَلْقَيْتُهُ فِي جَهَنَّمَ». "بزرگی ردای من است و عظمت لباسی است که به قامت کبریایی من دوخته شده، هر کس در هر یک از این دو با من منازعه کند او را به دوزخ می افکنم!" (2)

بدیهی است خدا نیازی به این توصیف ها ندارد مهم این است که طغیانگری انسان و جنایتگری او زمانی شروع می شود که خود را گم می کند و باد کبر و غرور مغز او را پر سازد.

اما ببینیم سرانجام این کبر و غرور به کجا رسید، قرآن می فرماید: " ما اوو لشكرياناش را گرفتيم و در دريا پرتاب كرديم!" {فَأَخَذْنَاهُ وَ جُنُودَهُ فَنَبَذْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ}. (3)

آری مرگ آنها را به دست عامل حیاتشان سپردیم، و نیل را که رمز عظمت و قدرت

ص: 82

1- . قصص (28)، آیه 39.

2- . فیض کاشانی، محمد محسن بن شاه مرتضی، تفسیر الصافی - تهران، چاپ: دوم، 1415 ق، ج 4؛ ص 91. و ورام بن ابی فراس، مسعود بن عیسی، مجموعه ورام، آداب و اخلاق در اسلام / ترجمه تنبیه الخواطر - مشهد، چاپ: اول، 1369 ش، ص 370.

3- . قصص (28)، آیه 40.

آنها بود به گورستانشان مبدل ساختیم! جالب اینکه تعبیر به "فَبَنَدْنَاهُمْ" می کند از ماده "نَبَذَ" که به معنی دور افکندن اشیاء بی ارزش و بی مقدار است راستی انسان خودخواه مستکبر و جانی و جبار چه ارزشی می تواند داشته باشد؟ آری ما این موجودات بی ارزش را از جامعه انسانی طرد کردیم و صفحه زمین را از لوث وجودشان پاک ساختیم.

تکبر یعنی خود بزرگ بینی. یعنی این که من خودم را بزرگ پنداشته و از دیگران بالاتر بدانم. غرور انسان را از خدا دور می کند و به شیطان نزدیک می سازد. غرور و تکبر سرچشمه صفات رذیله دیگری مانند عجب، کینه و حسد نسبت به دیگران و تحقیر آن ها می باشد. و غرور و تکبر نوعی تورم شخصیت و از القائنات شیطانی است.

فرد متکبر موجودی ذلیل است، که چون ذلت را در نفس خود ادراک می کند، می کوشد تا در سایه تکبر این نقص خود را بپوشاند.

امام صادق علیه السلام می فرمایند: سرچشمه تکبر چیزی جز عقده حقارت نیست. (1)

تکبر با عزت نفس متفاوت است، هم در مبادی و هم در غایات و هم در ثمرات، تکبر مبدأش خودبینی و خودخواهی و جهل است و غایتش نفس و خودنمایی و نتیجه اش سرکشی و طغیان است ولی عزت نفس، مبدأش توکل بر خدا و اعتماد به حق تعالی و غایتش رسیدن به خدا و ثمره اش ترک غیر اوست. اسباب و علل غرور و تکبر یا امور دینی است یا دنیوی بدین شرح، غرور و تکبر نسبت به علم و دانش، غرور و تکبر به حسب و نسب و شرافت خانواده، غرور و تکبر به داشتن مال و جمال و زیبایی و غرور و تکبر به قدرت و شهوات دنیوی و غرور و تکبر به لطف و کرم خداوند و به

ص: 83

1- . کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی (ط - الإسلامية) - تهران، چاپ: چهارم، 1407 ق، ج 2؛ ص 312. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مَا مِنْ رَجُلٍ تَكَبَّرَ أَوْ تَجَبَّرَ إِلَّا لِدَلَّةٍ وَجَدَهَا فِي نَفْسِهِ.

عمل و عبادت. نشانه های غرور و تکبر گاهی بسیار آشکار است به گونه ای که انسان در نخستین برخورد به آن پی می برد و می فهمد که فلاحت شخص گرفتار غرور است و گاهی حالت غرور و تکبر مخفی است و به این سادگی خود را نشان نمی دهد بلکه با دقت می توان به وجود چنین صفتی در خویشتن یا دیگران پی برد. غرور و تکبر دارای اقسامی است یکی تکبر نسبت به خداوند و دیگری تکبر نسبت به خلق که این قسم خود بر دو نوع است، یکی تکبر بر انبیاء و رسل و ائمه و دیگری تکبر بر سایر مردم. کبر، تکبر، استکبار از درجات غرور و تکبر می باشند که در معنی به هم نزدیکند. کبر یعنی خود بزرگ بینی و صفتی است که به مرحله عمل نرسیده و تنها در ذهن فرد وجود دارد و آثارش از عمل او مشخص نمی شود. تکبر زمانی است که اثر کبر در ظاهر انسان نمایان شود و به مرحله عمل برسد و استکبار یعنی طلب بزرگی کردن که شخص از دیگران طلب می کند که او را بزرگ بدانند. غرور و تکبر برای انسان متکبر آثاری در زندگی دنیوی و اخروی اش دارد که از جمله آثار دنیوی می توان به کفر و بی ایمانی، مهر خوردن بر قلب، بازماندن از توبه، پذیرش شکست و آشکار شدن رذایل و... نام برد. و از آثار اخروی هم می توان به ورود به جهنم، دوری از پیامبر، تحقیر و طرد شدن و جای گرفتن در جایگاه مخصوص متکبرین اشاره نمود. (1)

ص: 84

1- . از دیگر آثار زیانبار و مخرب خودپسندی می توان به گمراهی و محرومیت از هدایت های الهی و مخالفت با حق و آموزه های حقانی قرآن (بقره آیه 258 و توبه آیه 37 و نمل آیه 24 و عنکبوت آیه 38 و فاطر آیه 8) و دوری از خدا و آخرت و ترک عمل برای رستخیز و توشه برداری از آن (قصص آیه 76 و 77) اشاره کرد. در رفتار اجتماعی، انسان های خودپسند و مغرور انسان هایی هستند که گرفتار بخل هستند و حتی دیگران را به آن ترغیب می کنند (نساء آیات 36 و 37 و حدید آیات 23 و 24) اینان به سبب خودپسندی و به ویژه غرور مالی، احسان و انفاق را ترک می کنند و زکات واجب مالی خویش را پرداخت نمی کنند. (قصص آیات 76 و 77).

از بلاهای مهمی که بر سر متکبران وارد می شود انزوای اجتماعی و پراکندگی مردم از اطراف آنهاست، چرا که شرف هیچ انسانی اجازه نمی دهد تسلیم برتری جویهای افراد متکبر و مغرور شود، به همین دلیل به زودی حتی نزدیک ترین دوستان و بستگان از آنها فاصله می گیرند و اگر به حکم الزام های اجتماعی مجبور باشند با آنان زندگی کنند، در دل از آنان متنفرند!

در حدیثی از امام امیرالمؤمنین علیه السلام می خوانیم: **وَمَنْ تَكَبَّرَ عَلَى النَّاسِ ذَلَّ؛** کسی که بر مردم تکبر ورزد، ذلیل می شود». و در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: افراد خود بزرگ بین، منفورترین مردم هستند». **وَأَمَقَّتْ النَّاسِ الْمُتَكَبِّرِ.**

و نیز در حدیثی از امام علی علیه السلام آمده است: **«ثَمَرَةُ الْكِبْرِ الْمَسَبَةُ؛** میوه درخت تکبر، بدگویی مردم است».

و تعبیری که در حدیثی از امیر مؤمنان علیه السلام رسیده نیز بسیار عبرت انگیز است: **«لَيْسَ لِلْمُتَكَبِّرِ صَدِيقٌ؛** برای متکبر دوستی باقی نمی ماند!» و همچنین فرمود: **مَا اجْتَلَبَ الْمَقْتُ بِمِثْلِ الْكِبْرِ؛** چیزی مانند تکبر خشم مردم را بر نمی انگیزد!».

پرهیز از شرک

شریک قرار دادن برای خدا، مایه بی آبرویی در آخرت:

یکی دیگر از عوامل بی آبرویی در قیامت، شریک قرار دادن برای خدا است و پرهیز از آن ضامن حفظ آبروی انسان در پیش خدا و در روز قیامت خواهد بود.

قرآن بعد از ذکر عذاب دنیوی مشرکان، به توضیح عذاب اخروی آن ها می پردازد و می فرماید:

در روز رستاخیز خدا آن ها (مشرکان) را رسوا می سازد و آن ها را مورد سؤال قرار

می دهد و می گوید کجا هستند آن شریکانی که شما برای من ساخته بودید، و به آن ها عشق می ورزیدید، و به خاطر آن ها با دیگران به مجادله و حتی دشمنی برمی خاستید؟! (مسلماً آن ها پاسخی برای این سؤال ندارند ولی عالمان در آنجا زبان به سخن می گشایند و می گویند) شرمندگی و رسوایی و همچنین بدبختی، امروز برای کافران است.

{ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُخْزِيهِمْ وَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنْتُمْ تُشَاقُّونَ فِيهِمْ قَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ إِنَّ الْخِزْيَ الْيَوْمَ وَالسُّوءَ عَلَى الْكَافِرِينَ}. (1)

مرحوم طبرسی در ذیل عبارت «ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُخْزِيهِمْ» می فرماید: آن گاه در روز قیامت، آن ها را میان مردم ذلیل و مفتضح و دچار عذاب خواهد کرد و به همین عذاب دنیوی ایشان اکتفاء نمی کند. (2)

و باز هم قرآن کریم درباره رسوایی مشرکان در دنیا و آخرت می فرماید: این [اعلام] بیزاری و لغو پیمان از سوی خدا و پیامبرش به کسانی از مشرکان است که با آنان پیمان بسته اید. پس چهار ماه (مهلت دارید که آزادانه) در زمین گردش کنید، و بدانید که شما عاجز کننده خدا نیستید، و (بدانید) که خدا رسوا کننده کافران است. {بِرَاءةٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ. فَسِيحُوا فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ وَأَنَّ اللَّهَ مُخْزِي الْكَافِرِينَ} (3) (4)

ص: 86

1- . سورة النحل (16)، آیه 27.

2- . طبرسی، فضل بن حسن، مترجمان، ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ناشر: انتشارات فراهانی، مکان چاپ: تهران، سال چاپ: 1360 ش، نوبت چاپ: اول، ج 13، ص: 248.

3- . توبه (9) آیات 1 و 2.

4- . راغب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات ألفاظ القرآن، تحقیق: صفوان عدنان داوودی، ناشر: دار القلم، مکان چاپ: بیروت، سال چاپ: 1412 ق، نوبت چاپ: اول، ص 121. راغب در مفردات گفته است: اصل واژه "برء" و "براء" و "تبری" به معنای کناره گیری و بیزاری از هر چیزیست که مجاورت با آن مورد کراهت باشد، لذا گفته می شود "برات من المرض - از مرض بهبودی یافتم" و "برات من فلان - از گیر فلانی نجات یافتم" و "تبرأت و یا أبرأته و برأته من كذا - از فلان عمل بیزاری جستم و یا فلانی را از آن عمل بری نمودم"، و در مفردش گفته می شود: "رجل برىء" و در جمع گفته می شود: "قوم براء و یا قوم بریؤون" خدای تعالی در قرآن می فرماید: "براءة من الله ورسوله".

خدای متعال در این آیات نفع مردم را در نظر گرفته و می فرماید: صلاح تر بحال ایشان این است که شرک را ترک کرده و به دین توحید روی آورند، و با استکبار ورزیدن خود را دچار خزی الهی ننموده و هلاک نکنند.

و اگر از سیاق غیبت به سیاق خطاب التفات نموده برای این است که خصم را مورد خطاب قرار دادن و با صراحت و جزم او را تهدید کردن نکته ای را می رساند که پشت سر او گفتن این نکته را نمی رساند و آن عبارتست از نشان دادن قدرت و تسلط بر خصم و ذلت و خواری مشرک در برابر خشم و غضب خدا. (1)

شرک سلب کننده ارزش و کرامت انسانی

توحید، به همه چیز ارزش و آبرو می دهد و شرک، ارزش و کرامت را از بهترین موجودات سلب می کند و او را از آسمان توحید و ایمان به سر زمین حنیض شرک و کفر فرو می کشاند.

دهد - که به پروردگار جهان، ایمان داشت - به خاطر سوز و علاقه ای که برای هدایت مردم مشرک داشت، به جایی رسید که واسطه هدایت یک منطقه شد ولی

ص: 87

1- . طباطبایی، سید محمد حسین، سید محمد باقر موسوی همدانی، ترجمه تفسیر المیزان، ناشر: دفتر انتشارات اسلامی جامعه ی مدرسین حوزه علمیه قم، مکان چاپ: قم، سال چاپ: 1374 ش، ج 9، ص: 196.

انسان به خاطر شرک، طوری سقوط می کند که خوراک پرنده می شود. (1)

قرآن کریم ترسیم بسیار گویا و زنده ای از وضع حال مشرکان و سقوط و بدبختی و نابودی آنها می کند و چنین می گوید: "کسی که شریک برای خدا قرار دهد گویی از آسمان به زمین سقوط کرده، و در این میان پرندگان (مردار خوار) او را در وسط زمین و آسمان می ربایند (و هر قطعه از گوشت او در منقار پرنده مرده خواری می افتد) و یا (اگر از چنگال آنها به سلامت بگذرد) تندباد او را به مکان دوری پرتاب می کند" {وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخَطَّفَهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوَىٰ بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ} (2) (3)

در حقیقت آسمان کنایه از "توحید" است و شرک سبب سقوط از این آسمان می گردد، طبیعی است در این آسمان ستارگان می درخشند و ماه و خورشید می تابند و خوشا به حال کسی که اگر در این آسمان همچون آفتاب و ماه نیست لا اقل همانند ستاره درخشانی باشد اما هنگامی که انسان از این علو و رفعت سقوط کند گرفتار یکی از دو سرنوشت دردناکمی شود: یا در وسط راه قبل از آنکه به زمین سقوط کند طعمه پرندگان لاشخور می گردد، و به تعبیر دیگر با از دست دادن این پایگاه مطمئن در چنگال هوا و هوسهای سرکش گرفتار می شود که هر یک از آنها بخشی از هستی او را می ربایند و نابود می کنند.

و یا اگر از دست آنها جان به سلامت ببرد به دست طوفان مرگباری می افتد که او را

ص: 88

-
- 1- [1]. قرائتی، محسن، تفسیر نور، ناشر: مرکز فرهنگی درسهای از قرآن، مکان چاپ: تهران، سال چاپ: 1383 ش، نوبت چاپ: یازدهم. ج 6، ص: 39.
 - 2- . حج (22) آیه 31.
 - 3- . تخطفه" از ماده "خطف" (بر وزن عطف) به معنی ریودن با سرعت است و "سحیق" به معنی دور و "سحوق" به درخت نخل بلند گفته می شود که شاخه های آن تا نقطه های دور دست آسمان پیشرفته است.

در گوشه ای دور دست آن چنان بر زمین می کوبد که بدنش متلاشی و هر ذره ای از آن به نقطه ای پرتاب می شود و این طوفان گویا کنایه از شیطان است که در کمین نشسته! (1)

پرهیز از گناه و عصیان

یکی از عوامل رسوایی و آبروریزی انسان در دنیا گناه و معصیت است که در آیات و روایات به این عامل اشاره شده است که اگر شخص از گناهان خود توبه نکند، دیر یا زود خداوند او را رسوا و خوار می کند. پس یکی دیگر از راهکار های حفظ آبرو، اجتناب از گناه و در صورت ارتکاب، توبه و استغفار از آن است.

قرآن کریم در جریان آدم و حوا، تخلف ایشان از نهی الهی مبنی بر عدم خوردن از درخت ممنوعه را سبب آشکار شدن اندامشان و در نتیجه ریختن آبرویشان می داند. {فَدَلَّاهُمَا بِغُرُورٍ فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُمَا سَوَاتُهُمَا وَطَفِقَا يَخْصِمَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَ نَادَاهُمَا رَبُّهُمَا أَلَمْ أَنْهَكُمَا عَن تِلْكَ الشَّجَرَةِ وَأَقْبَل لَكُمَا إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُفْرَانَ كَذَبٌ مُّبِينٌ} و به این ترتیب، آنها را با فریب (از مقامشان) فرود آورد. و هنگامی که از آن درخت چشیدند، اندامشان [عورتشان] بر آنها آشکار شد؛ و شروع کردند به قرار دادن برگهای (درختان) بهشتی بر خود، تا آن را بپوشانند. و پروردگارش آنها را نداد داد که: «آیا شما را از آن درخت نهی نکردم؟! و نگفتم که شیطان برای شما دشمن آشکاری است؟!» (2)

امام علی علیه السلام فرمود: «مَنْ تَلَدَّذَ بِمَعَاصِي اللَّهِ أَوْرَثَهُ اللَّهُ ذُلًّا»

هرکس با گناه و از طریق آن لذت جویی کند، خداوند او را خوار و ذلیل

ص: 89

1- . تفسیر نمونه، ج 14، ص: 96

2- . اعراف (7) آیه 21.

به این جهت، حضرت علی علیه السلام می فرماید: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تَهْتِكُ الْعِصْمَ؛ خدایا! ببخش آن گناہانی را که پرده عصمت را می درد و رسوایم می کند.»(2)

و همچنین آن حضرت در جایی دیگر می فرماید: خودتان را با استغفار خوشبو کنید تا بوی تعفن گناہان شما را رسوا نگرداند. «تَعَطَّرُوا بِالْأَسْتِغْفَارِ لَا تَقْضَحَنَّكُمْ رَوَائِحُ الذُّنُوبِ.»(3)

وباز در مورد آسان شمردن ارتکاب گناہان فرمود: مبدا ارتکاب گناہان را آسان بشماری که پیامد آن در دنیا پوشیدن لباس رسوایی و در آخرت گرفتاری به خشم خداست. «إِيَّاكَ أَنْ تَسْتَسْهَلَ رُكُوبَ الْمَعَاصِي فَإِنَّهَا تَكْسُوكَ فِي الدُّنْيَا ذِلَّةً وَ تَكْسِبُكَ فِي الْآخِرَةِ سَخَطَ اللَّهِ.»(4)

پس گناه از عوامل بی آبرویی و رسوایی است که انسان باید از ذلت آن به عزت طاعت و فرمانبری منتقل شود و آبروی خود را مصون بدارد، چنانچه در حدیثی از پیامبر می خوانیم:

ص: 90

1- . تمیمی آمدی، عبد الواحد بن محمد، تصنیف غرر الحکم و درر الکلم - ایران؛ قم، چاپ: اول، 1366ش، ص 186. وباز در همان صفحه فرمود: مَنْ كَثُرَتْ مَعْصِيَتُهُ وَجَبَتْ إِهَانَتُهُ.

2- [3]. طوسی، محمد بن الحسن، مصباح المتہجد و سلاح المتعبّد - بیروت، چاپ: اول، 1411 ق، ج 2؛ ص 844. ابن طاووس، علی بن موسی، الإقبال بالأعمال الحسنة (ط - الحديثة) - قم، چاپ: اول، 1376ش، ج 3؛ ص 332. و کفعمی، ابراهیم بن علی عاملی، المصباح للكفعمی (جنة الأمان الواقية) - قم، چاپ: دوم، 1405 ق، ص 555.

3- [1]. طوسی، محمد بن الحسن، الأمالی (للطوسی) - قم، چاپ: اول، 1414 ق، ص 372. و بحار الأنوار (ط - بیروت)؛ ج 90؛ ص 278.

4- [2]. تمیمی آمدی، عبد الواحد بن محمد، تصنیف غرر الحکم و درر الکلم - ایران؛ قم، چاپ: اول، 1366ش، ص 186.

قَالَ الرَّسُولُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «مَنْ نَقَلَهُ اللَّهُ مِنْ ذُلِّ الْمَعَاصِي إِلَى عِزِّ الطَّاعَةِ أَغْنَاهُ بِلَا مَالٍ وَاعْزَاهُ بِلَا عَشِيرَةٍ وَآنَسَهُ بِلَا أَنْيسٍ.» (1)

کسی را که خدا از پستی گناه به شرف بندگی آورد او را بدون مال بی نیاز کرده و بدون فامیل عزیز و بدون انیس بدو انس گرفته.

پرهیز از تخلف فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

همان طور که معصیت خداوند متعال موجب رسوایی است، معصیت و تخلف از دستورات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و جانشینان آن حضرت نیز موجب رسوایی در جامعه اسلامی است؛ زیرا مطابق آیات قرآن، اطاعت از ایشان در ردیف اطاعت از خدا قرار گرفته است. پس چنانچه اطاعت از آنها واجب است و موجب آبرومندی پیش خدا می شود. تخلف از اوامر آنها نیز موجب خواری و رسوایی خواهد بود.

تخلف از فرمان جهاد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، در پی دارنده بی آبرویی در جامعه:

رسوایی متخلفان جنگ تبوک

سه نفر از مسلمانان به نام "کعب بن مالک" و "مرارة بن ربیع" و "هلال بن امیه" از شرکت در جنگ تبوک، و حرکت همراه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سرباز زدند، ولی این به خاطر آن نبود که جزء دار و دسته منافقان باشند، بلکه به خاطر سستی و تنبلی بود، چیزی نگذشت که پشیمان شدند.

هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از صحنه تبوک به مدینه بازگشت، خدمتش رسیدند و عذر خواهی کردند، اما پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم حتی یک جمله با آنها سخن نگفت و به مسلمانان نیز دستور داد که احدی با آنها سخن نگوید.

آنها در یک محاصره عجیب اجتماعی قرار گرفتند، تا آنجا که حتی کودکان و زنان

ص: 91

1- ابن شعبه حرانی، حسن بن علی، تحف العقول - قم، چاپ: دوم، 1404 / 1363ق، ص 57.

آنان نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمدند و اجازه خواستند که از آنها جدا شوند، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اجازه جدایی نداد، ولی دستور داد که به آنها نزدیک نشوند.

فضای مدینه با تمام وسعتش چنان بر آنها تنگ شد که مجبور شدند برای نجات از این خواری و رسوایی بزرگ، شهر را ترک گویند و به قله کوه های اطراف مدینه پناه ببرند از جمله مسائلی که ضربه شدیدی بر روحیه آنها وارد کرد این بود که کعب بن مالک می گوید روزی در بازار مدینه با ناراحتی نشسته بودم دیدم یک نفر مسیحی شامی سراغ مرا می گیرد، هنگامی که مرا شناخت نامه ای از پادشاه غسان به دست من داد که در آن نوشته بود اگر صاحب ترا از خود رانده به سوی ما بیا، حال من منقلب شد گفتم ای وای بر من کارم به جایی رسیده است که دشمنان در من طمع دارند!

خلاصه بستگان آنها غذا می آوردند، اما حتی یک کلمه با آنها سخن نمی گفتند.

مدتی به این صورت گذشت و پیوسته انتظار می کشیدند که توبه آنها قبول شود و آیه ای که دلیل بر قبولی توبه آنها باشد نازل گردد، اما خبری نبود.

در این هنگام فکری به نظر یکی از آنان رسید و به دیگران گفت: اکنون که مردم با ما قطع رابطه کرده اند، چه بهتر که ما هم از یکدیگر قطع رابطه کنیم (درست است که ما گنهکاریم ولی باید از گناهکار دیگری خشنود نباشیم).

آنها چنین کردند به طوری که حتی یک کلمه با یکدیگر سخن نمی گفتند، و دو نفر از آنان با هم نبودند، و به این ترتیب سرانجام پس از پنجاه روز توبه و تضرع به پیشگاه خداوند، توبه آنان قبول شد و آیه ای در این زمینه نازل گردید.

{وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خُلِفُوا حَتَّىٰ إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ وَضَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنفُسُهُمْ وَظَنُّوا أَن لَّا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ

محاصره اجتماعی (مجازات حیثیتی)

از مسائل مهمی که از آیه فوق استفاده می شود، مسئله مجازات مجرمان و فاسدان از طریق محاصره اجتماعی و قطع رابطه ها و پیوندها است. ما به خوبی می بینیم که این قطع رابطه در مورد سه نفر از متخلفان تبوک به قدری آنها را تحت فشار قرار داد که از هر زندانی برای آنها سخت تر بود، آن چنان که جان آنها از فشار این محاصره اجتماعی به لب رسیدند، و از همه جا قطع امید کردند.

این موضوع آن چنان انعکاس وسیعی در جامعه مسلمانان آن روز از خود به جای گذاشت که بعد از آن کمتر کسی جرئت می کرد مرتکب این گونه گناهان شود.

این نوع مجازات نه دردسر و هزینه زندانها را دارد، و نه خاصیت تبیل پروری و بدآموزیهای آنها را، ولی تأثیر آن از هر زندانی بیشتر و دردناکتر است.

این در واقع یک نوع اعتصاب و مبارزه منفی جامعه در برابر افراد فاسد است اگر مسلمانان در برابر "متخلفان از وظائف حساس اجتماعی" دست به چنین مبارزه ای بزنند به طور قطع در هر عصر و زمانی پیروزی با آنها خواهد بود، و به راحتی می توانند جامعه خود را پاکسازی کنند.

اما روح مجامله و سازشکاری که بدبختانه امروز در بسیاری از جوامع اسلامی به صورت یک بیماری تقریباً همه گیر درآمده است، نه تنها جلو این گونه اشخاص را نمی گیرد، بلکه آنان را در اعمال زشتشان تشجیع می کند.

رسوایی متخلفان از سفر عمره

پیامبر صلی الله علی وآله با هزار و چهار صد نفر از مسلمانان از مدینه به قصد عمره به سوی مکه حرکت کرد.

ص: 93

از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در میان قبائل بادیه نشین اعلام شد که همه آنها نیز او را در این سفر همراهی کنند، ولی گروهی از افراد ضعیف الایمان از انجام این دستور سر باز زدند، و تحلیلشان این بود که چگونه ممکن است مسلمانان از این سفر جان سالم به در برند، در حالی که قبلاً کفار قریش حالت تهاجمی داشته، و جنگهای احد و احزاب را در کنار مدینه بر مسلمانان تحمیل کردند، اکنون که این گروه اندک و بدون سلاح با پای خود به مکه می روند، و در کنار لانه زنبوران قرار می گیرند چگونه ممکن است به خانه های خود باز گردند؟! اما هنگامی که دیدند مسلمانان با دست پر و امتیازات قابل ملاحظه ای که از پیمان صلح حدیبیه گرفته بودند سالم به سوی مدینه بازگشتند بی آنکه از دماغ کسی خون بریزد، به اشتباه بزرگ خود پی بردند، و خدمت پیامبر آمدند تا به نحوی عذر خواهی کرده، و کار خود را توجیه کنند، و از پیامبر تقاضای استغفار نمایند. ولی آیات 11 - 13 سوره فتح نازل گشت و پرده از روی کار آنها برداشت و آنها را رسوا نمود. ولذا می فرماید: "به زودی متخلفان از اعراب بادیه نشین عذر تراشی کرده، می گویند: حفظ اموال و زن و فرزند ما را به خود مشغول داشت، و نتوانستیم در این سفر پر برکت در خدمت تو باشیم! اکنون عذر ما را بپذیر، و برای ما طلب آمرزش کن!" {سَيَقُولُ لَكَ الْمُخَلَّفُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ شَغَلَتْنَا أَمْوَالُنَا وَأَهْلُونَا فَاسْتَغْفِرْ لَنَا}. "آنها به زبان خود چیزی می گویند که در دل ندارند" {يَقُولُونَ بَالَسِّنْتِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ}. آنها حتی در توبه خود صادق نیستند.

ولی به آنها "بگو چه کسی می تواند در برابر خداوند مالک چیزی برای شما باشد و از شما دفاع کند اگر بخواهد به شما زبانی برساند؟ یا اگر بخواهد نفعی برساند چه کسی می تواند مانع گردد؟" {قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ لَكُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا إِنْ أَرَادَ بِكُمْ ضَرًّا أَوْ أَرَادَ بِكُمْ نَفْعًا}. برای خدا به هیچ وجه مشکل نیست که شما را در خانه های امتنان و در کنار زن و فرزند و اموالتان گرفتار انواع بلاها و مصائب کند، و نیز برای او هیچ مشکل

نیست که در مرکز دشمنان و کانون مخالفان شما را از هر گونه گزند محفوظ دارد، این جهل شما به قدرت خدا است که این گونه افکار را در نظر شما زینت می دهد.

آری " خداوند به تمام اعمالی که انجام می دهید خبیر و آگاه است " {بَلْ كَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا}. (1)

بلکه از اسرار درون سینه ها و نیات شما نیز به خوبی با خبر است، او به خوبی می داند که این عذر و بهانه ها واقعیت ندارد آنچه واقعیت دارد شکو تردید و ترس و ضعف ایمان شما است، و این عذرتراشی ها بر خدا مخفی نمی ماند، و هرگز مانع مجازات شما نمی شود.

و خلاصه قرآن در یک قاعده کلی برای متخلفان از امر رسول وعده ی عذاب خوار و رسوا کننده داده است چنانچه در سوره مبارکه نساء فرمود: {وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نَارًا خَالِدًا فِيهَا وَلَهُ عَذَابٌ مُهِينٌ} و هر که از خدا و رسولش نافرمانی کند و از حدود او تجاوز نماید، خدا او را در آتشی در آورد که در آن جاودانه است و برای او عذابی خوارکننده است. (2)

پرهیز از دشمنی با خدا و پیامبران

یکی دیگر از عوامل رسوایی و بی آبرویی انسان در دنیا و آخرت، دشمنی با خدا و پیامبر خداست که پرهیز از این عامل، راهکار مهمی برای حفظ و مصونیت آبروی انسان در دنیا و آخرت است. که در قرآن کریم در سه مورد به آن اشاره شده است.

الف: خدای متعال درباره عواقب دشمنی با خدا و رسول با لحنی تهدید آمیز می فرماید:

ص: 95

1- . سوره فتح (48) آیات 11-13.

2- . سوره نساء (4) آیه 14.

" مگر نمی دانند کسی که با خدا و رسولش دشمنی و مخالفت کند برای او آتش دوزخ است که جاودانه در آن می ماند.

{ أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّهُ مَنْ يُحَادِدِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَأَنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا... (1) }. (2)

سپس برای تاکید اضافه می کند " این رسوایی و ذلت بزرگی است " { ذَلِكَ الْخِزْيُ الْعَظِيمُ (3) }.

مجمع البیان گوید: معنای خزی، خواری و چیزی است که انسان از وقوع در آن شرم و حیا می کند (4).

ب: دومین آیه ای که بر خواری و رسوایی دشمنان خدا و رسول دلالت می کند، آیه زیر است که فرمود: البته کسانی که با خدا و فرستاده او دشمنی و ستیزه می کنند خوار و ذلیل خواهند شد آن گونه که کسانی که پیش از آنها بودند خوار و ذلیل شدند.

و حقا که ما آیات و نشانه هایی روشن نازل کردیم، و برای کافران عذابی خوارکننده است. { إِنَّ الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ كُتِبُوا كَمَا كُتِبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَقَدْ أَنْزَلْنَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُهِينٌ } (5).

ص: 96

1- . التوبه (9)، آیه 63.

2- . "یحادد" از ماده "محادة" و از ریشه "حد" است که به معنی طرف و نهایت چیزی می باشد، و از آنجا که افراد دشمن و مخالف در طرف مقابل قرار می گیرند، این ماده (محادة) به معنی عداوت و دشمنی نیز آمده است، همانگونه که در گفتگوهای روزمره کلمه "طرفیت" را به معنی "مخالفت و دشمنی" به کار می بریم. تفسیر نمونه، ج 8، ص: 21.

3- . همان.

4- . مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج 5، ص: 68 الخزی الهوان و ما یستحیی منه.

5- . مجادله (58)، آیه 5.

خدای متعال در این آیه از کسانی سخن می گوید که نه تنها از حدود تجاوز کرده بلکه به مبارزه با خدا و پیامبر او برخاسته اند، و سرنوشت آنها را در این دنیا و جهان دیگر روشن می سازد.

وجه دلالت

دو عبارت در این آیه بر رسوایی و خواری دشمنی با خدا و پیامبرش دلالت می کند:

الف. یکی عبارت {كُتِبُوا كَمَا كُتِبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ (1)}؛ زیرا واژه "کتبوا" از ماده کَبَت به معنی مانع شدن توأم با عنف و ذلیل کردن است، اشاره به اینکه خداوند مجازات کسانی را که با او و پیامبرش به مبارزه برمی خیزند ذلت و خواری قرار می دهد و آنها را از لطف بی کرانش منع می کند. (2)

نخست می فرماید: "کسانی که با خدا و رسولش دشمنی می کنند خوار و ذلیل می شوند، همانگونه که پیشینیان آنها خوار و ذلیل شدند" {إِنَّ الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ كُتِبُوا كَمَا كُتِبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ} (3) سپس می افزاید: "ما آیات روشنی نازل کردیم" {وَقَدْ أَنْزَلْنَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ}.

بنا بر این به قدر کافی اتمام حجت شده و عذر و بهانه ای برای مخالفت باقی نمانده است، و با این حال اگر مخالفت کنند باید مجازات شوند.

ص: 97

1- . همان.

2- . راغب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات ألفاظ القرآن - بیروت، چاپ: اول، ص 695. الکبت: الرد بعنف و تذلیل.

3- . "یحادون" از ماده "محاده" به معنی مبارزه مسلحانه و استفاده از حدید (آهن) است، و به مبارزه غیر مسلحانه نیز گفته می شود. و بعضی گفته اند "محاده" در اصل به معنی ممانعت است از ماده "حد" که به معنی مانع میان دو شیء است، و لذا به دربان "حداد" می گویند، و هر دو معنی از نظر نتیجه به هم نزدیک است هر چند از دو ریشه متفاوت گرفته شده. مفردات ألفاظ القرآن، ص: 221.

ب. و دیگری عبارت {وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُّهِينٌ}؛ زیرا کلمه مهین از ماده هُون و هوان و مهانت بمعنی ذلّت و خواری است. (1)

یعنی نه تنها در این دنیا مجازات می شوند بلکه " برای کافران عذاب خوار کننده در قیامت است.

به این ترتیب در جمله قبل به عذاب دنیوی آن ها اشاره شده، و در این جمله به عذاب اخروی آن ها، و شاهد بر این معنی جمله {کما کبت الذین من قبلهم} (آن چنان که پیشینیان آنها خوار شدند) می باشد، آیه بعد نیز بر این معنی گواهی می دهد.

به هر حال این تهدید الهی در مورد کسانی که در برابر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و قرآن ایستاده بودند به وقوع پیوست، و در جنگهای بدر و خیبر و خندق و غیر آن با ذلت و شکست روبرو شدند، و سرانجام فتح مکه طومار قدرت و شوکت آن ها را در هم پیچید و اسلام در همه جا پیروز گشت. (2)

سومین آیه ای که بر بی آبرویی دشمنان خدا و رسول دلالت دارد، آیه ای است که می فرماید: کسانی که با خدا و رسولش دشمنی می کنند آنها در زمره ذلیل ترین افرادند. {إِنَّ الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ فِي الْأَذْلَىٰنَ}. (3)

خدای متعال در این آیه نیز به پیامد ذلت بار دشمنی با خدا و رسول او اشاره کرده است. (4) و آیه بعد در حقیقت دلیلی است برای این معنی، می فرماید: " خدا چنین مقرر

ص: 98

1- قرشی، علی اکبر، قاموس قرآن - تهران، چاپ: ششم، 1371، ج 7؛ ص 170

2- تفسیر نمونه، ج 23، ص: 423

3- مجادله (58) آیه 20.

4- قرشی، علی اکبر، قاموس قرآن - تهران، چاپ: ششم، 1371، ج 3، ص: 23. اذّل اسم تفضیل ذلّت است نحو {لِيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذْلَ...} منافقون: 8 یعنی: عزیزتر حتما ذلیلتر را از مدینه بیرون میکند. این سخن عبد الله ابی است لعنه الله {إِنَّ الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ فِي الْأَذْلَىٰنَ} مجادله: 20. یعنی آنانکه با خدا و رسول مخالفت میکنند آنها در ردیف ذلیلتراند.

داشته که من و رسولانم پیروز می شویم { كَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَرُسُلِي (1) } چرا چنین نباشد، در حالی که خداوند قوی و شکست ناپذیر است " { إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ (2) } . به همان اندازه که خداوند قدرتمند است دشمنانش ضعیف و ذلیلند، و اگر می بینیم در آیه قبل تعبیر به "اذلین" (ذلیل ترین افراد) شده دلیلش همین بوده است.

پرهیز از دروغ بستن به خدا

یکی دیگر از عوامل رسوایی انسان در قیامت، دروغ بستن به خداست که اجتناب از این عامل می تواند ضامن صیانت از آبرو در جهان آخرت باشد.

خدای متعال درباره نسبت دهندگان دروغ به خدا که در قیامت با چهحالتی محشور خواهند شد می فرماید: و روز قیامت کسانی را که بر خدا دروغ بستند می بینی که صورت هایشان سیاه است؛ { وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى اللَّهِ وُجُوهُهُم مُّسْوَدَّةٌ... } (3)

سپس می افزاید: " آیا در جهنم جایگاهی برای مستکبران نیست؟! { أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْمُتَكَبِّرِينَ } .

گر چه مفهوم " كَذَبُوا عَلَى اللَّهِ " (دروغ بر خدا بستند) وسیع و گسترده است، ولی در مورد آیه بیشتر نظر روی نسبت دادن شریک به خدا و ادعای وجود فرزند برای او از

ص: 99

1- . مجادله (58) آیه 21.

2- . همان.

3- . سوره زمر (39)، آیه (60). واژه " مستکبر " هر چند به تمام کسانی که خود بزرگ بین هستند اطلاق می گردد. ولی در اینجا بیشتر منظور کسانی است که در برابر دعوت انبیاء به آئین حق استکبار جستند، و از پذیرش دعوت آنها سر باز زدند.

فرشتگان یا حضرت مسیح علیه السلام و مانند آن است.

روسیاهی، نشانه ذلت و خواری و رسوایی

روسیاهی دروغگویان در قیامت نشانه ذلت و خواری و رسوایی آنها است، و چنان که می دانیم عرصه قیامت عرصه بروز اسرار نهان و تجسم اعمال و افکار انسان است، آنها که در این دنیا قلب هایی سیاه و تاریک داشتند، و اعمالشان نیز همچون افکارشان تیره و تاریک بود، در آنجا این حال درونی آنها به برون منتقل می شود، و چهره هایشان تاریک و سیاه خواهد بود.

و به تعبیر دیگر: در قیامت ظاهر و باطن یکی می شود، و صورتها به رنگ دلها درمی آید، کسانی که قلبی تاریک دارند صورتی تاریک خواهند داشت، و آنها که قلبهایشان نورانی است صورتهایشان نیز چنین است.

چنان که در آیاتی از سوره آل عمران می خوانیم: در آن روز صورتهایی سفید و صورتهایی سیاه می گردد، آنها که صورتهایشان سیاه شده به آنان گفته می شود: آیا بعد از ایمان کافر شدید، اکنون بچشید عذاب را به خاطر کفرتان - و آنها که چهره هایشان سفید و نورانی است در رحمت خدا جاودانه خواهند ماند" (1).

جالب توجه اینکه از پاره ای از روایات که از منابع اهل بیت علیهم السلام نقل شده استفاده می شود که دروغ بستن بر خداوند که مایه روسیاهی در قیامت است معنی گسترده ای دارد که ادعای امت و رهبری به ناحق را نیز شامل می شود، چنان که صدوق در کتاب "اعتقادات" از امام صادق علیه السلام نقل می کند هنگامی که از تفسیر این آیه از آن حضرت سؤال کردند فرمود: "مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ إِمَامٌ وَلَيْسَ بِإِمَامٍ قِيلَ وَ إِنَّ كَانَ عَلَوِيًّا فَاطِمِيًّا؟ قَالَ وَ إِنَّ كَانَ عَلَوِيًّا فَاطِمِيًّا: "منظور کسی است که خود را امام پندارد در حالی که امام

ص: 100

نباشد" گفتند: هر چند از نسل علی علیه السلام و اولاد فاطمه علیهم السلام باشد؟ فرمود: " هر چند از نسل علی علیه السلام و اولاد فاطمه علیها السلام باشد" (1). این در حقیقت بیان یک مصداق روشن است، چراکه ادعای امامت و رهبری الهی اگر واقعیت نداشته باشد از واضح ترین مصداق های دروغ بر خدا است.

همچنین کسانی که به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم یا امام برحق نسبت دروغ دهند آن نیز در واقع دروغ بر خدا است، چرا که آنها از خود چیزی نمی گویند.

لذا در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم:

هر کس حدیثی از ما نقل کند ما روزی از او سؤال خواهیم کرد: اگر راست گفته و از ما بوده، سخن حقی را به خدا و پیامبرش نسبت داده است، و اگر بر ما دروغ بسته دروغ بر خدا و رسول بسته است، زیرا ما هنگامی که حدیثی می گوئیم نمی گوئیم فلان و فلان گفته اند، بلکه می گوئیم خدا گفته، پیامبرش گفته است، سپس این آیه را تلاوت فرمود: { وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى اللَّهِ وُجُوهُهُم مُّسْوَدَّةٌ... } {

مَنْ حَدَّثَ عَنَّا بِحَدِيثٍ فَنَحْنُ سَائِلُوهُ عَنْهُ يَوْمًا فَإِنْ صَدَقَ عَلَيْنَا فَإِنَّمَا يَصْدُقُ عَلَى اللَّهِ وَعَلَى رَسُولِهِ وَإِنْ كَذَبَ عَلَيْنَا فَإِنَّمَا يَكْذِبُ عَلَى اللَّهِ وَعَلَى رَسُولِهِ لِأَنَّا إِذَا حَدَّثَنَا لَا نَقُولُ قَالَ فُلَانٌ وَفُلَانٌ وَإِنَّمَا نَقُولُ قَالَ اللَّهُ وَقَالَ رَسُولُهُ ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى اللَّهِ وُجُوهُهُم مُّسْوَدَّةٌ ثُمَّ أَشَارَ خَيْمَةً إِلَى أُذُنَيْهِ وَقَالَ صَمَمْنَا إِنْ لَمْ أَكُنْ سَمِعْتُهُ. (2)

ص: 101

1- . کلینی، محمد بن یعقوب، کافی (ط - دار الحدیث) - قم، چاپ: اول، ق 1429، ج 2؛ ص 253، باب من ادعی الامامه و لیس لها باهل " حدیث اول و سوم. ابن ابی زینب، محمد بن ابراهیم، الغیبة للنعمانی - تهران، چاپ: اول، 1397ق، ص 111. ابن بابویه، محمد بن علی، إعتقادات الإمامية (للصدوق) - ایران؛ قم، چاپ: دوم، 1414ق، ص 113.

2- . استرآبادی، علی، تأویل الآيات الظاهرة فی فضائل العترة الطاهرة - ایران؛ قم، چاپ: اول، 1409ق، ص 510. و مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج 8، ص: 787.

این حدیث به خوبی نشان می دهد که امامان اهل بیت علیهم السلام از خود چیزی نمی گفتند، و تمام احادیث صحیح و معتبری که از آنها نقل شده بازگشت به احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می کند، و این نکته ای است که برای همه دانشمندان اسلام قابل دقت است، بنابراین افرادی هم که امامت آن ها را نپذیرفته اند باید سخنانشان را به عنوان روایاتی از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بپذیرند، به مضمون همین حدیث، حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام در کافی نقل شده که می گوید: " حدیث هر یک از ما امامان حدیث دیگری است و حدیث ما حدیث رسول الله است."

حَمَادُ بْنُ عُثْمَانَ وَ غَيْرِهِ، قَالُوا: سَمِعْنَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: «حَدِيثِي حَدِيثُ أَبِي، وَ حَدِيثُ أَبِي حَدِيثُ جَدِّي، وَ حَدِيثُ جَدِّي حَدِيثُ الْحَسَنِ، وَ حَدِيثُ الْحَسَنِ حَدِيثُ الْحُسَيْنِ، وَ حَدِيثُ الْحُسَيْنِ حَدِيثُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَمٍ، وَ حَدِيثُ رَسُولِ اللَّهِ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ»(1)

ص: 102

1- . کلینی، محمد بن یعقوب، کافی (ط - دار الحدیث) - قم، چاپ: اول، ق 1429، باب روایة الكتب و الحدیث، ص 131، حدیث

برخی دیگر از راهکارهای ارائه شده برای حفظ آبرو، اجتماعی هستند که به دو قسم ایجابی و سلبی تقسیم می‌شوند که در گفتار اول راهکارهای ایجابی اجتماعی حفظ آبرو که از جمله آنها شرح صدر و تحمل دیگران، اجازه گرفتن برای ورود به حریم دیگران، رازداری زنان و... است تبیین خواهد شد و در گفتار دوم همین فصل راهکارهای سلبی اجتماعی حفظ آبرو که از جمله آنها پرهیز از غیبت، تهمت، قذف، تجسس، تمسخر، جدال، عیب جویی، اشاعه فحشاء و... بررسی خواهد شد.

گفتار اول: راهکارهای اجتماعی ایجابی

اشاره

مراد از راهکارهای اجتماعی ایجابی برای حفظ آبرو، افکار و اعمال و رفتارهایی است که فرد آبرومند باید در رابطه با خود و دیگران آنها را داشته باشد و با مراعات آن‌ها آبرو و شرافت و کرامت خود و دیگران را مصون بدارد.

شرح صدر و تحمل دیگران

کارکردهایی که قرآن برای شرح صدر در حوزه عمل و رفتار بیان می‌کند، بسیار زیاد است. از جمله این کارکردها می‌توان به افزایش آستانه تحمل اشاره کرد. انسان‌ها در حالت عادی، از محدودیتی بسیار برخوردار هستند. سعه وجودی انسان در مرزهای شکننده‌ای قرار دارد و به سادگی در برابر کنش‌های تند و خشونت‌آمیز، واکنش‌های عصبی و افراطی بروز می‌دهد. این مسئله را می‌توان در رفتار کودکان و نوجوانان و حتی جوانان ردگیری و شناسایی کرد. آنان به سبب عدم سعه صدر کمالی و شرح صدر نوری، از آستانه تحمل پایینی برخوردارند.

آستانه تحمل هر شخصی بستگی به شرح صدر و وسعت وجودی او دارد. اگر کسی در مراتب عالی انسانی باشد، در اوج شرح صدر است. این مسئله در رفتار او به خوبی نمایان است. از آن جمله این که در برابر بیهوده‌گویی و رفتارهای ناهنجار و ضداخلاقی دیگران، واکنش‌های متعادلی بروز می‌دهد. از این رو خداوند مؤمنان را که از نور الهی و شرح صدر خداوندی بهره‌ای برده‌اند، انسان‌های کریم و بزرگواری

می داند که در برابر رفتارهای زشت دیگران به بزرگواری عبور می کنند و می گذرند: {وَ إِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا} (1).

اوج رفتارهای هنجاری و واکنش های کریمانه و بزرگوارانه را می بایست در پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دید که در اوج متأله شدن و شرح صدر می باشد. آن حضرت در برابر رفتارهای دشمنان و منافقان، به بزرگواری می گذرند و حتی سخنان دروغ ایشان را گوش می دهد و با بزرگواری، آنان را رسوا نمی سازد و رفتارها و کردارهای زشتشان را نسبت به خود، نادیده می گیرد؛ به گونه ای که منافقان به سبب این رفتار بزرگوارانه، وی را «أُذُن» و حرف شنو معرفی می کنند که هر حرفی را می پذیرد و باور می کند.

قران کریم در این باره می فرماید:

{وَمِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ قُلْ أُذُنٌ خَيْرٌ لَّكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ وَرَحْمَةٌ لِّلَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ} (2)

"أُذُن" در اصل به معنی گوش است، ولی به اشخاصی که به هر سخن گوش دهد و باور کند نیز این کلمه اطلاق می شود، در مجمع البیان میگوید: این تسمیه شخص است به اسم عضو مخصوص برای مبالغه. همچنانکه به جاسوس میگویند: عین. گویا وجودش یکپارچه چشم است. ناگفته نماند مراد از «أُذُن» در آیه صرف شنیدن و گوش دادن نیست بلکه منظور عمده باور کردن است، مراد منافقان آن بود که حضرت بسیار زود باور است، آنچه می شنود تصدیق می کند. (3)

ص: 107

1- . (فرقان (25)، آیه 72.

2- . (توبه (9)، آیه 61.

3- . قرشی، علی اکبر، قاموس قرآن - تهران، چاپ: ششم، 1371، ج 1؛ ص 54.

در این آیه همانگونه که از مضمون آن استفاده می شود سخن از فرد یا افرادی در میان است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را با گفته های خود آزار می دادند و می گفتند " او انسان خوش باور، و دهن بینی است " { وَمِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ قُلْ أُذُنٌ }.

اُذُنٌ بُوْدن؛ روشی برای آبروداری

آنها در حقیقت یکی از نقاط قوت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را که وجود آن در یک رهبر کاملاً لازم است، به عنوان نقطه ضعف نشان می دادند و از این واقعیت غافل بودند که یک رهبر محبوب، باید نهایت لطف و محبت را نشان دهد، و حتی الامکان عذرهای مردم را بپذیرد، و در مورد عیوب آنها پرده دری نکند (مگر در آنجا که این کار موجب سوء استفاده شود). لذا قرآن بلافاصله اضافه می کند که: " به آنها بگو اگر پیامبر گوش به سخنان شما فرا می دهد، و عذرتان را می پذیرد، و به گمان شما یک آدم گوشی است این به نفع شما است!" { قُلْ أُذُنٌ خَيْرٌ لَّكُمْ }؛ زیرا از این طریق آبروی شما را حفظ کرده، و شخصیتتان را خرد نمی کند، عواطف شما را جریحه دار نمی سازد، و برای حفظ محبت و اتحاد و وحدت شما از این طریق کوشش می کند، در حالی که اگر او فوراً پرده ها را بالا می زد، و دروغگویان را رسوا می کرد، در دسر فراوانی برای شما فراهم می آمد، علاوه بر اینکه آبروی عده ای به سرعت از بین می رفت، راه بازگشت و توبه بر آنها بسته می شد، و افراد آلوده ای که قابل هدایت بودند در صف بدکاران جای می گرفتند و از اطراف پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دور می شدند.

یک رهبر مهربان و دلسوز، و در عین حال پخته و دانا، باید همه چیز را بفهمد، ولی باید بسیاری از آنها را به روی خود نیاورد، تا آنها که شایسته تربیتند، تربیت شوند و از مکتب او فرار نکنند و اسرار مردم از پرده برون نیفتد. سپس برای اینکه عیب جویان از این سخن سوء استفاده نکنند، و آن را دستاویز قرار ندهند، چنین اضافه می کند:

" او به خدا و فرمانهای او ایمان دارد، و به سخنان مؤمنان راستین گوش فرا می دهد، و آن را می پذیرد و به آن ترتیب اثر می دهد" {يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ يُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ} (1).

تنها چیزی که در اینجا باقی می ماند این است که نباید آنها که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را با این سخنان خود ناراحت می کنند و از او عیب جویی می نمایند، تصور کنند که بدون مجازات خواهند ماند، درست است که پیامبر در برابر آنها وظیفه ای دارد که با بزرگواری و وسعت روح خود با آنان روبرو شود، و از رسوا ساختن شان خود داری کند، ولی مفهوم این سخن چنین نیست که آنها در این اعمال خود بدون کیفر خواهند ماند، لذا در پایان آیه می فرماید: " آنها که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را آزار می رسانند عذابی دردناک دارند «وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (2).

یکی از نشانه های اشخاصی که شرح صدر یافته باشند، این است که پرده دری نمی کنند، کسی را رسوا نمی کنند و رفتار آنان را حمل بر صحت می نمایند، همانگونه که آن حضرت از اعمال منافقین باخبر بود؛ ولی آبروی آنان را نمی برد و به روی خود نمی آورد و این عیب پوشی حضرت به سبب شرح صدرش بود تا آنجا که می فرمود:

هرکس عیوب برادر مومنش را بپوشاند، خداوند در روز قیامت عیوب او را خواهد پوشاند.... «مَنْ سَتَرَ عَلَىٰ أَخِيهِ عَوْرَةً سَتَرَ اللَّهُ عَوْرَتَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» (3) و در حدیث دیگری پوشیدن عیوب دنیوی و اخروی را تضمین نمود.

«مَنْ سَتَرَ مُسْلِمًا سَتَرَهُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَاللَّهُ فِي عَوْنِ الْعَبْدِ مَا دَامَ

ص: 109

1- . توبه (9) آیه 61.

2- . تفسیر نمونه، ج 8، ص: 16.

3- . ابن بابویه، محمد بن علی، المقنع (للصدوق) - قم، چاپ: اول، 1415ق، ص 299.

عفو و صفح و غفران

مفهوم عفو

عفو در اصل به معنای صرف نظر کردن و رها نمودن است، از این رو، در مورد صرف نظر کردن از عقوبت گناه «عفی عنه» به کار می رود. عَفَوْتُ عَنْهُ: قَصَدْتُ إِزَالََةَ ذَنْبِهِ صَارِفًا عَنْهُ. (2)

صفح

این واژه در لغت به معنای: 1. پنهان و کناره ی هر چیز، 2. پهلوی مردم، 3. رخسار مردم، 4. روی گرداندن و اعراض کردن از چیزی، 5. در گذشتن از گناه و خطای کسی آمده است.

معنی صفح، از عفو رساتر است زیرا علاوه بر گذشت کردن، معنای نکوهش نکردن را نیز در بر دارد. (3)

صفح مرتبه ای بالاتر از عفو بوده و به معنای فراموش کردن خطا و هیچ پنداشتن آن است. یعنی صفحه ای جدید برای روابط گشودن.

غفران

غفر در لغت به معنای پوشاندن و مستور کردن آمده است. غَفَرَهُ اللَّهُ غُفْرَانًا یعنی

ص: 110

-
- 1- . قضاعی، محمد بن سلامه، شرح فارسی شهاب الأخبار (کلمات قصار پیامبر خاتم ص) - تهران، چاپ: اول، 1361 ش، ص 195.
 - 2- . راغب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات ألفاظ القرآن - بیروت، چاپ: اول، ص 574.
 - 3- . همان. ص 486. الصَّفْحُ: تركُ التَّزْيِيبِ، وَ هُوَ أَبْلَغُ مِنَ الْعَفْوِ، وَ لَذَلِكَ قَالَ: {فَاعْفُوا وَ اصْفَحُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهَ بِأَمْرِهِ} [البقرة/ 109]، وَ قَدْ يَعْفُو الْإِنْسَانُ وَ لَا يَصْفَحُ. قَالَ: {فَاصْفَحْ عَنْهُمْ وَ قُلْ سَلَامٌ} [الزخرف/ 89]، {فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ} [الحجر/ 85].

خداوند گناهان او را مستور و پنهان کرد. بنابراین غفران گناه به معنای مستتر و ناپدید کردن آن است. {فَيَغْفِرُ لِمَن يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ...} (1)؛ خداوند گناهان را به نفع کسی که بخواهد می پوشاند و آن که را که خواهد عذاب می کند.

غفران گاهی به گذشت ظاهری اطلاق می شود، هرچند در باطن گذشت و ستر نباشد. مانند معنای غفران در این آیه: {قُلْ لِلَّذِينَ آمَنُوا يَغْفِرُوا لِلَّذِينَ لَا يَرْجُونَ أَيَّامَ اللَّهِ لِيَجْزِيَ قَوْمًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ}؛ به کسانی که ایمان آورده اند بگو از کسانی که به روزهای [پروزی] خدا ایمان ندارند در گذرند، تا [خدا] گروهی را به آنچه مرتکب شده اند مجازات کند. (2)

{وَإِن تَعَفُوا وَتَصْفَحُوا وَتَغْفِرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ} (3)؛ و اگر ببخشید و در گذرید و بیامرزید، به راستی خداوند آمرزنده ی مهربان است. پشت سر هم آمدن کلمات عفو، صفح و مغفرت در این آیه بیانگر این مطلب است که گرچه عفو کردن و سرزنش نکردن مهم است، ولی نادیده گرفتن خطا به طور کامل مهم تر است. همچنین غفران، مرحله ی بالاتر از آن دو بوده و آخرین مرحله ی بخشش محسوب می شود. پس تفاوت عفو و غفران این است که عفو به معنای در گذشتن و ساقط کردن عذاب است اما مغفرت به معنای پوشاندن جرم و خطا، برای محافظت از عذاب، شرمندگی و رسوایی است.

عفو و گذشت، سبب عزت و آبرو می گردد؛ زیرا این خصلت نیکو در نظر مردم، نشانه بزرگواری و شخصیت و سعه صدر است، در حالی که انتقام جویی، نشانه

ص: 111

1- . بقره (2) آیه 284.

2- . جاثیه (45) آیه 14.

3- . تغابن (64) آیه 14.

کوته فکری و عدم تسلط بر نفس می باشد و آدمی را در نظر مردم پست و بی ارزش می کند و در مقابل، بردباری و بزرگواری به او شخصیت و عظمت می بخشد. از این رو امام صادق علیه السلام می فرمایند: «اگر می خواهی گرامی و محترم باشی نرمخو باش و اگر می خواهی خوار و ذلیل باشی خشونت روا دار».

حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می فرمایند: «عَلَيْكُمْ بِالْعَفْوِ، فَإِنَّ الْعَفْوَ لَا يَزِيدُ الْعَبْدَ إِلَّا عَزًّا فَتَعَاوَا يُعَزُّكُمُ اللَّهُ»؛ بر شما باد گذشت، زیرا گذشت جز بر عزت بنده نیفزاید. از هم بگذرید تا خدا به شما عزت دهد. (1)

آدمی دارای حیثیت و آبروست به این دلیل میل دارد در نگهداری حیثیت و شخصیت خود نهایت کوشش را به عمل بیاورد. واز آنجا که یکی از راه های حفظ آبرو و شخصیت انسان، بخشش و جود است حضرت علی علیه السلام در کلام حکیمانه خود می فرمایند: «الْجُودُ حَارِسُ الْأَعْرَاضِ» بخشش حافظ آبروست. (2) بنابراین انتقام، به هنگام قدرت معمولاً ناشی از یک انگیزه حیوانی است و لذا صورت کامل آن هم در حیوانات دیده می شود؛ ولی عفو و گذشت نشانه شخصیت و یک نوع تسلط بر نفس و بزرگ منشی و عظمت روح است که می تواند شعله سوزان خشم و انتقام را تحت الشعاع قرار دهد؛ لذا به هر اندازه عفو و گذشت بیشتر نشان داده شود، ارزش افراد و آبروی آنها بالاتر خواهد رفت و به این دلیل عزیز خواهند شد، به علاوه انتقام هیچ گاه نتوانسته حس احترام مردم را برانگیزد و یا عواطف را بسوی انتقام جویان جلب کند، یا باعث حفظ آبرو شود، در حالی که عفو و گذشت اثر عمیقی در جلب

ص: 112

-
- 1- . کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی (ط - الإسلامية) - تهران، چاپ: چهارم، 1407 ق، ج 2؛ ص 108. شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة - قم، چاپ: اول، 1409 ق، ج 12؛ ص 170.
 - 2- . شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغة (للصبحی صالح) - قم، چاپ: اول، 1414 ق، ص 506، حکمت 211.

افکار عمومی و برانگیختن عواطف و احساسات به نفع عفو کننده خواهد داشت، این خود از عوامل مؤثر حافظ آبرو محسوب می گردد.

روشن است که بسیاری از مردم به علت حسد یا تنگ نظری در مقام عیب جویی بر می آیند و به بهانه های مختلف آبروی اشخاص را بر باد می دهند، ولی هنگامی که انسان دستش به بخشش باز باشد عیب جویان ساکت می شوند و حاسدان خاموش می گردند. (1)

بنابراین بخشندگی به آبرو و حیثیت انسان وابسته است، انسانی که عفو و بخشش را پیش گیرد آبروی خود را در برابر حسادت و تنگ نظران حفظ می کند و از بدگویی دیگران و سرزنش آنان در اجتماع نیز محفوظ می ماند. پس، هنگامی که انسان ببیند عفو و گذشت چه برکاتی در دنیا و آخرت دارد و چگونه سبب قدرت، آبرو و عظمت نزد خلق و خالق می شود و انسان را از بسیاری مشکلات زندگی و دردهای فراوان می رهاوند و به او محبوبیت در نزد مردم و خدا می دهد در حالی که انتقام جویی گاه شیرازه زندگی او را به هم می ریزد، جان، مال و آبروی او را با انواع خطرات مواجه می کند به یقین عفو و گذشت را بر انتقام جویی ترجیح خواهد داد، کم کم این مسئله به صورت خلق و خو و ملکه اخلاقی در می آید. (2)

قرآن کریم درباره عفو و بخشش و بزرگواری حضرت یوسف علیه السلام در برابر بدیها و جنایتهای برادرانش که در مقابل عظمت او اعتراف به خطاکاریشان می کنند می فرماید: {قَالُوا تَاللّٰهِ لَقَدْ آثَرَكَ اللّٰهُ عَلَيْنَا وَإِنْ كُنَّا لَخٰطِئِينَ} (3)

و معنای آیه این است که برادران اعتراف به خطاکاری خود نموده و نیز اعتراف

ص: 113

1- ناصر مکارم شیرازی، زندگی در پرتو اخلاق، انتشارات سرور، قم، 1384، ص 191.

2- ناصر، مکارم شیرازی، پیام امام (شرح نهج البلاغه)، ج 13، ص 618.

3- یوسف (9)، آیه 91.

می کنند که خداوند او را بر ایشان برتری بخشیده است.

برادران به خطای خود اعتراف می کنند و یوسف علیه السلام از آنان در می گذرد و دعایشان می کند: {قَالَ لَا تَثْرِبَ عَلَيْكُمْ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَ هُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ}. (1)

"تثريب" در اصل از ماده "ثرب" (بر وزن سرو) به پوسته نازکی از پیهمی گویند که روی معده و روده ها را می پوشاند و تثريب به معنی کنار زدن آنست سپس به معنی مبالغه در سرزنش و توبيخ و ملامت آمده گویی با این کار پرده گناه از چهره گناهکار کنار زده می شود و بی آبروشده و رسوا می گردد. (2)

و اگر ملامت نکردن را مقید به امروز کرده و فرموده امروز تثريبی بر شما نيست، (من گناهانتان را نمی شمارم که چه کردید) برای این بوده که عظمت گذشت و اغماض خود را از انتقام برساند زیرا در چنین موقعیتی که او عزیز مصر است و مقام نبوت و حکمت و علم به احادیث به او داده شده و برادر مادریش هم همراه است، و برادران در کمال ذلت در برابرش ایستاده به خطاکاری خود اعتراف می کنند و اقرار می نمایند که خداوند علی رغم گفتار ایشان در ایام کودکی یوسف که گفته بودند: "چرا یوسف و برادرش نزد پدر ما از ما محبوب ترند با اینکه ما گروهی توانا هستیم و قطعاً پدر ما در گمراهی آشکارست" او را بر آنان برتری داده. (3)

ص: 114

1- . همان. آیه 92.

2- . (به قاموس و مفردات راغب و تفسیر فخر رازی و روح المعانی مراجعه شد). روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، ج 7، ص: 48 قال لا تثريب؛ أي لا تأنيب ولا لوم عليكم وأصله من الثرب وهو الشحم الرقيق في الجوف وعلى الكرش، وصيغة التفعيل للسلب أي إزالة الثرب كالتجريد والتقريع بمعنى إزالة الجلد والقرع، واستعير للوم الذي يمزق الأعراس ويذهب بهاء الوجه لأنه بإزالة الشحم يبدو الهزال وما لا يرضى كما أنه باللوم تظهر العيوب فالجامع بينهما طريان النقص بعد الكمال وإزالة ما به الكمال والجمال.

3- . طباطبایی، سید محمد حسین، تفسیر المیزان، ترجمه سید محمد باقر موسوی همدانی، جامعه ی مدرسین حوزه علمیه قم، مکان چاپ: قم، سال چاپ: 1374 ش، نوبت چاپ: پنجم، ج 11، ص: 324.

یوسف علیه السلام بعد از دلداری از برادران و عفو و گذشت از ایشان، شروع کرد به دعا کردن، و از خدا خواست تا گناهانشان را بپامرزد، و چنین گفت: "يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ".⁽¹⁾

تغافل

اشاره

تغافل از ماده غفل در باب ثلاثی مزید تفاعل رفته و معنایی دیگر به خود گرفته است؛ تغافل به معنای غفلت ورزی آگاهانه است. این رفتار همانند رفتار تجاهل است که شخص خود را به جهالت و نادانی می زند در حالی که نسبت به آن امر علم داشته و بلکه معقول اوست. تغافل کردن به معنای نادیده گرفتن از روی عمد و بی توجهی و بی اعتنایی به رفتار دیگری است؛ یعنی شخصی چیزی را می داند و از آن آگاهی دارد؛ ولی از روی مصلحت خود را غافل و بی خبر نشان می دهد بگونه ای که طرف مقابل تصور می کند از موضوع بی خبر است و بدان توجه و التفاتی ندارد.⁽²⁾

در حقیقت می توان گفت که تغافل در حوزه رفتاری به معنای چشم پوشی و نادیده گرفتن رفتاری به خاطر مصلحت است.

یکی از بسترهای انجام خلاف و منکر در جامعه و خانواده آن است که انسان احساس می کند که آبرو و شخصیت ندارد، حال آنکه تغافل یکی از راه های صیانت از کرامت و شخصیت افراد است؛ زیرا فرد خلاق هنوزپرده های عصمت خود را دریده نمی بیند و درهای بازگشت رابه روی خویش گشوده می بیند.

ص: 115

1- . یوسف (12) آیه 92.

2- . ر. ک: معجم مقاییس اللغة، ج 1، ص 234. تاج العروس من جواهر القاموس، ص 547 - 548، فرهنگ ابجدی عربی - فارسی، ص 62، مفردات الفاظ قرآن کریم، ص 609.

در آیات قرآنی واژه غفلت به کار رفته اما واژه تغافل به کار نرفته هرچند که واژگانی دیگر که مفهوم اصطلاحی را برسانند در آیات قرآنی استفاده شده است از آن جمله واژه صَفْح است که در قرآن به معنای اصطلاحی تغافل از لغزش های دیگری استعمال شده است. (1)

از روایات به دست می آید که تغافل از مصادیق حلم و بردباری است که خود فضیلتی برتر در حوزه اخلاق اجتماعی است. هرانسانی لازم است خود را به فضیلت اخلاقی حلم بیاراید. حلم و بردباری که خود نشانه ای از عقل بشری است در عمل اجتماعی به اشکال گوناگونی از جمله تغافل خودنمایی می کند. از این رو امیرمؤمنان علی علیه السلام برترین جلوه حلم را در تغافل می داند و می فرماید: « لا حِلْمَ كَالْتَّغَاْفُلِ، لَا عَقْلَ كَالْتَّجَاهُلِ؛ هیچ بردباری چون نادیده گرفتن نیست و هیچ خردمندی چون وانمود کردن به نادانی و بی اطلاعی نیست. (2)

همانگونه که در رفتار اجتماعی، تجاهل عالم و عارف نسبت به خطاها و لغزش های دیگری اوج خردورزی انسان است، همچنین تغافل، بیانگر اوج حلم و بردباری شخص است؛ چرا که با آنکه لغزش ها و خطاهای دیگری را نسبت به خود می بیند و می داند ولی خود را بی توجه نشان می دهد تا شخص خجالت زده نشده و راه اصلاح را در پیش گیرد.

باید توجه داشت که تغافل و تجاهلی که ممدوح و ستوده دانسته شده، زمانی است که به قصد اصلاح رفتار و تربیت شخص انجام گرفته باشد؛ و گرنه هر گونه تغافل و

ص: 116

1- . نور (24)، آیه 22.

2- . تمیمی آمدی، عبد الواحد بن محمد، غرر الحکم و درر الکلم - قم، چاپ: دوم، 1410 ق؛ ص 769. (میزان الحکمه، ج 9، ص 4374، حدیث 15224). تصنیف غرر الحکم و درر الکلم - ایران؛ قم، چاپ: اول، 1366 ش، ص 245.

تجاهلی ستوده و پسندیده نیست؛ چرا که در غیر این صورت می تواند موجبات تجزی و گستاخی شخص را فراهم آورد و او را از مسیر تربیت و ادب و اخلاق دور سازد و مشوقی بر رفتارهای ضد هنجاری و ضد ارزشی او باشد که در این صورت مذموم و ناپسند است.

به سخن دیگر، تغافل زمانی نقش تربیتی و اصلاحی خواهد داشت که در جای خود و به درستی به قصد اصلاح انجام گیرد و احتمال اصلاح رفتاری از سوی لغزشکار برود. در این صورت است که با تغافل می توان به اصلاح جامعه و رفتار اجتماعی دیگران کمک کرد.

از نظر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم جامعه اسلامی بر پایه تغافل و عفو و صفح و گذشت بنیاد گذاشته شده است و مؤمنان با رفتار احسانی خود بر آن هستند تا جامعه برادری و محبت آمیز تحت ساختار نظام ولایی را ساماندهی کنند. از این رو آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نیمی از ایمان شخص را در تغافل از لغزشهای دیگران می داند و می فرماید: **الْمُؤْمِنُ نِصْفُهُ تَغَافُلٌ**؛ نیمی از مؤمن تغافل و چشم پوشی است.

امیر مؤمنان امام علی علیه السلام نیز در این باره می فرماید: **احْتِمَالٌ مَا يَمُرُّ عَلَيْكَ فَإِنَّ الْإِحْتِمَالَ سِتْرُ الْعُيُوبِ وَإِنَّ الْعَاقِلَ نِصْفُهُ احْتِمَالٌ وَ نِصْفُهُ تَغَافُلٌ**؛ نیمی از انسان عاقل، بردباری و تحمل است؛ و نیم دیگرش تغافل و نادیده گرفتن است. (1)

بنابراین حلم و بردباری و تحمل دیگران از طریق تغافل و تجاهل است که جامعه اسلامی را از بحران رهایی می بخشد؛ زیرا اگر بخواهیم به هر خطا و لغزش دیگران گیر بدهیم، هم خود را می آزاریم و هم فرصت بازسازی و اصلاح را از دیگران

ص: 117

1- . تمیمی آمدی، عبد الواحد بن محمد، تصنیف غرر الحکم و درر الکلم - ایران؛ قم، چاپ: اول، 1366ش، ص 284. حدیث 6361.

می‌گیریم؛ چرا که انسان به طور طبیعی به علل گوناگون درونی و بیرونی دچار خطا و اشتباه و لغزش است که اگر باب توبه و عفو و گذشت از سوی خدا و خلق بر او بسته باشد دیگر نمی‌توان امیدى به اصلاح شخص و جامعه داشت.

تغافل منفی

همان‌گونه که «غفلت» در امور زندگی، مایه بدبختی است، «تغافل» نسبت به این امور نیز همین‌گونه است؛ یعنی، انسان، واقعیت‌ها را بداند و باور داشته باشد که زندگی دنیا ناپایدار است و این جهان گذرگاهی است که باید از آن بگذرند، و به سرایی دیگر بشتابند و مرگ قانون تخلف ناپذیری است، و هیچ اعتباری به قدرتها و ثروتهای مادی نیست؛ ولی با این حال، چنان از کنار این مسایل می‌گذرد که گویی هیچ چیزی نمی‌داند و نمی‌بیند.

این تغافل منفی است که آثار زیانبارش از «غفلت» هم بیشتر است؛ زیرا، غافلان، ناآگاهانه به دام حوادث گرفتار می‌شوند؛ اما «تغافل کنندگان» با آگاهی در این دام قدم می‌گذارند که مسؤولیت الهی اش بیشتر و نکوهش مردم درباره آن شدیدتر است.

تغافل مثبت

تغافل مثبت نیز داریم و آن این است که انسان، چیزهایی را بداند که پنهان کردن آن لازم یا پسندیده است؛ یعنی، فردی خود را نسبت به مسئله‌ای که اظهارش عواقب نامطلوب دارد، به ناآگاهی و بی‌اطلاعی بزند و با بزرگواری از کنار آن بگذرد تا باعث حفظ آبروی دیگران شود.

از جمله مواردی که «تغافل» در آن پسندیده است، پنهان ساختن عیوب دیگران است. هر کس عیب یا لغزشی دارد، لذا سعی دارد تا مردم آن را ندانند؛ ولی گاهی افراد هوشمند از آن آگاه می‌شوند. «تغافل» در این گونه موارد، در حقیقت یک نوع عیب پوشی است که جز در موارد امر به معروف و نهی از منکر، آن هم به صورت محرمانه و لطیف، بسیار پسندیده است.

اگر در مواردی پرده درمی شود و آبرو و حیثیت اشخاص بر باد رود، افراد تشویق به گناه می شوند و طبق منطبق «من که رسوای جهانم، غم دنیا سهل است» رسوایی را مجوزی برای گناه می شمرد و به بیان دیگر، اگر پرده حیای گنهکاران دریده شود، دست به هر کاری می زنند؛ پس در اینجا جز با «تغافل» نمی توان جلوی این پدیده شوم اجتماعی را گرفت.

در یک بیان کلی می توان گفت: یکی از اصول مهم زندگی آرام و خالی از دغدغه، همین مسئله «تغافل» است، به ویژه مدیران باید از این مسئله در حل بسیاری از مشکلاتشان بهره بگیرند؛ یعنی، هر جا که احتیاج به اخطار و هشدار است باید اخطار و هشدار دهند و هر جا که با «تغافل» مشکلات حل می شود، از این طریق وارد شوند. به یقین اگر مدیران اصل «تغافل» را از زندگی خود حذف کنند، گرفتار در دسرهایی بی دلیل خواهند شد.

به همین دلیل، پیشوایان بزرگ اسلام در گفتار و عمل، نسبت به این مسئله تأکید کرده اند. «تغافل» پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در بعضی از موارد باعث خرده گیری بعضی از افراد ناآگاه می شد؛ مثلاً، اعتراض می کردند به این که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خیلی سریع تحت تأثیر سخنان این و آن قرار می گیرند و اگر گفته شود که فلان کس پشت سر شما چنین و چنان می گوید، می پذیرد و به سراغ آن شخص می فرستد، اما هنگامی که او قسم یاد می کند که چنین چیزی را نگفته ام، سخن او را نیز می پذیرد.

قرآن مجید نیز در آیه 61 سوره توبه به این مطلب اشاره می کند: «وَمِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أذُنٌ قُلُّ أذُنٌ خَيْرٌ لَكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ يُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ رَحْمَةٌ لِلَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ...»؛ از آنها کسانی هستند که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را آزار می دهند و می گویند: او آدم خوش باوری است، بگو: خوش باوری او به نفع شماست، او ایمان به خدا دارد و مؤمنان را تصدیق می کند و رحمت است برای کسانی از شما که ایمان

مسلم است که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم با آن هوش و کیاست و درایت که دوست و دشمن به آن معترفند، آدم ساده اندیش و خوش باور نبوده است، بلکه در بسیاری از موارد وظیفه خود را «تغافل» می دید. این «تغافل» مایه رحمت برای همه مؤمنان محسوب می شد.

آثار مثبت تغافل در بیان معصومین علیهم السلام

معاشرت سالم با مردم

در حدیث معروفی که هم از امام سجاد علیه السلام و هم از امام باقر علیه السلام و هم از امام صادق علیه السلام نقل شده است، پیرامون «تغافل» چنین می فرماید: «صَدَّ لَاحُ حَالِ التَّعَائِشِ وَ التَّعَاشِرِ مِلَّءُ مَكِّيَالٍ تُلْثَاةُ فِطْنَةٍ وَ ثُلُثُهُ تَغَافُلٌ؛ مصلحت همزیستی سالم و معاشرت با مردم در پیمانۀ ای است که دوسوم آن هوشیاری و یک سوم آن تغافل باشد».⁽¹⁾

این روایت، در واقع ضمن تأکید بر تغافل مثبت، از تغافل منفی بر حذر می دارد. ابتدا تأکید به هوشیاری و بیداری و ترک «غفلت» می کند و سهم آن را دوسوم می داند و مفهوم آن این است که انسان نباید از مسائل مهم زندگی بی خبر بماند؛ بلکه باید با کمال دقت، مراقب آنچه که خیر و صلاح او در آن است، باشد. از سوی دیگر نسبت به اموری که لازم است مورد بی اعتنایی و بی توجهی قرار گیرد، دستور به «تغافل» می دهد؛ مانند فکر و دقت در مسایل جزئی زندگی که اهمیت چندانی ندارند، انسان را از تفکر در امور مهم باز می دارد و همچنین مخفی کردن عیوب پنهانی دیگران در مواردی که مصلحت ایجاب می کند، کار پسندیده ای است.

ص: 120

1- ابن شعبه حرانی، حسن بن علی، تحف العقول - قم، چاپ: دوم، 1404 / 1363ق، ص 359. مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، بحار الأنوار (ط - بیروت) - بیروت، چاپ: دوم، 1403ق، ج 75؛ ص 241.

امیر مؤمنان علی علیه السلام در این رابطه می فرماید: «مِنْ أَشَدِّ رَفِ أَعْمَالِ الْكَرِيمِ غَفْلَتُهُ عَمَّا يَعْلَمُ؛ یکی از بارزترین کارهای کریمان، «تغافل» از چیزهایی است که از آن آگاهند (و سرپوش گذاشتن بر آن لازم است)». (1)

خوش نامی

هر کسی به طور طبیعی خواهان خوش نامی خود است و از بدنامی و نکوهش دیگران در هراس است. یکی از آثار خوب تغافل، خوش نامی است. امام علی علیه السلام می فرماید: «تَغَافُلٌ يُحْمَدُ امْرُكًا»؛ تغافل کن تا کارت مورد ستایش قرار گیرد. (2)

زندگی گوارا

در حدیث دیگری آن امام بزرگوار می فرماید: «مَنْ لَمْ يَتَغَافَلْ وَ لَا يَغُضَّ عَنْ كَثِيرٍ مِنَ الْأُمُورِ تَنَعَّصَتْ عَيْشَتُهُ؛ کسی که «تغافل» و چشم پوشی از بسیاری امور نکند، زندگی برای او ناگوار خواهد شد». (3)

بدیهی است، زندگی انسان ها خالی از اموری که بر خلاف توقع باشد، نیست. اگر انسان جزئیات زندگی دیگران را با کنجکاوی و دقت پیدا کند و آنها را مورد بازخواست قرار دهد، زندگی برایش تلخ و دوستان از اطراف او پراکنده می شوند.

بالا رفتن قدر و منزلت

این بحث را با حدیثی از همان بزرگوار علیه السلام پایان می دهیم: «وَلَا تُدَافُوا النَّاسَ وَرُزْنًا

ص: 121

1- . شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه (للصبحی صالح) - قم، چاپ: اول، 1414 ق، ص 508، حکمت 218.

2- . تمیمی آمدی، عبد الواحد بن محمد، غرر الحکم و درر الکلم - قم، چاپ: دوم، 1410 ق، ص 324.

3- . تمیمی آمدی، عبد الواحد بن محمد، تصنیف غرر الحکم و درر الکلم - ایران؛ قم، چاپ: اول، 1366 ش، ص 451، ح 10375.

بِرُؤْسِنٍ وَعَظْمًا وَقَدَارِكُمْ بِالتَّغَافُلِ عَنِ الدُّنْيَا مِنَ الْأُمُورِ... فَلَا تَكُونُوا بَحَائِنَ عَمَّا غَابَ عَنْكُمْ فَيَكْتُمُوا عَائِبَاتِكُمْ... وَتَكَرَّمُوا بِالتَّعَامِي عَنِ الإِسْتِغْفَارِ؛ قدر و منزلت خود را با «تغافل» نسبت به امور پست و کوچک بالا برید... و زیاده از اموری که پوشیده و پنهان است تجسس نکنید که عیب جوین شما زیاد می شوند... و با چشم برهم نهادن از دقت بیش از حد در جزئیات، بزرگواری خود را ثابت کنید». (1)

خُرده گیری و ایراد و پرخاش و گاهی تنبیه و جریمه به خاطر اشتباهات و سهل انگاری های عادی و کم اهمیت، هیبت و احترام شخص ایراد گیرنده را می شکند. برای مصون ماندن از چنین آسیبی باید به اصل تغافل تمسک جست؛ چنان که امام صادق علیه السلام می فرماید: «قدر و منزلت خود را با تغافل بزرگ دارید؛ چنانچه خدای متعال در مورد تغافل پیامبر از خطاهای دو نفر از همسران خود می فرماید.

أَعْظَمُوا أَقْدَارَكُمْ بِالتَّغَافُلِ فَقَدْ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ «...عَرَفَ بَعْضُهُ وَأَعْرَضَ عَنْ بَعْضٍ». (2)

از این آیه برمی آید که بعضی از همسران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نه تنها او را با سخنان خود ناراحت می کردند، بلکه مسئله رازداری که از مهمترین شرائط یک همسر باوفا است نیز در آنها نبود، اما به عکس، رفتار پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با آنها با تمام این اوصاف چنان بزرگوارانه بود که حتی حضرت حاضر نشد تمام رازی که او افشا کرده بود به رخ او بکشد، تنها به قسمتی از آن اشاره کرده و لذا در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام آمده

ص: 122

-
- 1- . طبرسی، علی بن حسن، مشکاة الأنوار فی غرر الأخبار - نجف، چاپ: دوم، 1385ق / 1344ش، ص 181. مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، بحار الأنوار (ط - بیروت) - بیروت، چاپ: دوم، 1403 ق، ج 75؛ ص 64.
 - 2- . نوری، حسین بن محمد تقی، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل - قم، چاپ: اول، 1408ق، ج 9؛ ص 159. سورة التحريم (66)، آیه 3.

است:

مَا اسْتَفْصَىٰ كَرِيمٌ قَطًّا؛ قَالَ تَعَالَىٰ فِي وَصْفِ نَبِيِّهِ: عَرَفَ بَعْضَهُ وَأَعْرَضَ عَنْ بَعْضٍ. (1)

افراد کریم و بزرگوار هرگز در مقام احقاق حق شخصی خویش تا آخرین مرحله، پیش نمی روند، زیرا خداوند در اینجا برای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: او قسمتی را خبر داد و از قسمتی خودداری کرده و خود را به تغافل زد.

موارد اعمال تغافل

از این حدیث و بعضی از احادیث دیگر، به خوبی موارد «تغافل» روشن می شود و نشان می دهد که مربوط به امور مهم و سرنوشت ساز زندگی نیست، بلکه مربوط به امور جزئی و کم اهمیت است که در زندگی وجود دارد.

لزوم اذن گرفتن برای ورود به حریم دیگران

یکی دیگر از راهکارهای قرآن برای حفظ آبروی افراد جامعه، لزوم اذن گرفتن برای وارد شدن به حریم خصوصی آن ها است؛ زیرا ممکن است افراد در حالتی باشند که مشاهده آن توسط بیگانگان زمینه ای برای آبروریزی شود.

امنیت و آزادی در محیط خانه

بی شک وجود انسان دارای دو بعد است، بعد فردی و بعد اجتماعی و به همین دلیل دارای دو نوع زندگی است، زندگی خصوصی و عمومی که هر کدام برای خود ویژگیهایی دارد و آداب و مقرراتی.

انسان ناچار است در محیط اجتماع قیود زیادی را از نظر لباس و طرز حرکت و رفت و آمد تحمل کند، ولی پیدا است که ادامه این وضع در تمام مدت شبانه روز خسته کننده و درد سر آفرین است.

ص: 123

1- ابن ابی الحدید، عبد الحمید بن هبة الله، شرح نهج البلاغة لابن ابی الحدید - قم، چاپ: اول، 1404ق، ج 20، ص: 264.

او می خواهد مدتی از شبانه روز را آزاد باشد، قید و بندها را دور کند به استراحت پردازد با خانواده و فرزندان خود به گفتگوهای خصوصی بنشیند و تا آنجا که ممکن است از این آزادی بهره گیرد، و به همین دلیل به خانه خصوصی خود پناه می برد و با بستن درها به روی دیگران زندگی خویش را موقتاً از جامعه جدا می سازد و همراه آن از انبوه قیودی که ناچار بود در محیط اجتماع بر خود تحمیل کند آزاد می شود.

حال باید در این محیط آزاد با این فلسفه روشن، امنیت کافی وجود داشته باشد، اگر بنا باشد هر کس سر زده وارد این محیط گردد و به حریم آن تجاوز کند دیگر آن آزادی و استراحت و آرامش وجود نخواهد داشت و مبدل به محیط کوچه و بازار می شود.

به همین دلیل همیشه در میان انسان ها مقررات ویژه ای در این زمینه بوده است، و در تمام قوانین دنیا وارد شدن به خانه اشخاص بدون اجازه آنها ممنوع است و مجازات دارد، و حتی در جایی که ضرورتی از نظر حفظ امنیت و جهات دیگر ایجاب کند که بدون اجازه وارد شوند مقامات محدود و معینی حق دادن چنین اجازه ای را دارند.

در اسلام نیز در این زمینه دستور بسیار مؤکد داده شده و آداب و ریزه کاریهایی در این زمینه وجود دارد که کمتر نظیر آن دیده می شود.

{ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْنِسُوا وَتُسَلِّمُوا عَلَى أَهْلِهَا ذَلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ. فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فِيهَا أَحَدًا فَلَا تَدْخُلُوهَا حَتَّى يُؤْذَنَ لَكُمْ وَإِنْ قِيلَ لَكُمْ ارْجِعُوا فَارْجِعُوا هُوَ أَزْكى لَكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ } (1)

ای کسانی که ایمان آورده اید در خانه هایی غیر از خانه خود وارد نشوید تا اجازه

ص: 124

بگیرید و بر اهل آن خانه سلام کنید، این برای شما بهتر است، شاید متذکر شوید. و اگر کسی در آن نیافتید داخل آن نشوید تا به شما اجازه داده شود، و اگر گفته شود بازگردید، بازگردید، که برای شما پاکیزه تر است و خداوند به آنچه انجام می دهید آگاه است.

کیفیت اذن ورود گرفتن برای ورود به خانه مردم

در این آیات بخشی از آداب معاشرت و دستورهای اجتماعی اسلام که ارتباط نزدیکی با مسائل مربوط به حفظ عفت عمومی دارد بیان شده است، و آن طرز ورود به خانه های مردم و چگونگی اجازه ورود گرفتن است.

نخست می گوید: " ای کسانی که ایمان آورده اید در خانه هایی که غیر از خانه شما است داخل نشوید تا اینکه اجازه بگیرید و بر اهل آن خانه سلام کنید" (و به این ترتیب تصمیم ورود خود را قبلا به اطلاع آنها برسانید و موافقت آنها را جلب نمایید)

{ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْذِنُوا وَتَسَلِّمُوا عَلَى أَهْلِهَا (1) }. "این برای شما بهتر است، شاید متذکر شوید" {ذَلِكَ خَيْرٌ لَّكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ (2)}.

جالب اینکه در اینجا جمله "تستانسوا" به کار رفته است نه "تستادنوا" زیرا جمله دوم فقط اجازه گرفتن را بیان می کند، در حالی که جمله اول که از ماده "انس" گرفته شده اجازه ای توأم با محبت و لطف و آشنایی و صداقت را می رساند، و نشان می دهد که حتی اجازه گرفتن باید کاملا مؤدبانه و دوستانه و خالی از هر گونه خشونت باشد. (3)

انس به هر چیز و به سوی هر چیز " به معنای الفت گرفتن به آن و آرامش یافتن قلب

ص: 125

1- . همان.

2- . همان.

3- . تفسیر نمونه، ج 14، ص: 427.

به آن است، و کلمه "استیناس" به معنای عملی است که به این منظور انجام شود، مانند: استیناس برای داخل شدن به خانه به وسیله نام خدا بردن، و یا، یا الله گفتن، یا تنحیح کردن و امثال آن، تا صاحب خانه بفهمد که شخصی می خواهد وارد شود، و خود را برای ورود او آماده کند، چه بسا می شود که صاحب خانه در حالی قرار دارد که نمی خواهد کسی او را به آن حال ببیند، و یا از وضعی که دارد با خبر شود.

از اینجا معلوم می شود که مصلحت این حکم پوشاندن عورات مردم، و حفظ احترام اهل ایمان است، پس وقتی شخص داخل شونده هنگام دخولش به خانه غیر، استیناس کند، و صاحب خانه را به استیناس خود آگاه سازد، و بعد داخل شده و سلام کند، در حقیقت او را در پوشاندن آنچه باید بپوشاند کمک کرده، و نسبت به خود ایمنی اش داده.

و معلوم است که استمرار این شیوه پسندیده، مایه استحکام اخوت و الفت و تعاون عمومی بر اظهار جمیل و ستر قبیح است و جمله «ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ» هم اشاره به همین فواید است، یعنی شاید با استمرار بر این سیره متذکر وظیفه خود بشوید، که چه اموری را باید رعایت کنید، و چگونه سنت اخوت را در میان خود احیاء سازید، و در سایه آن، قلوب را با هم مالوف نموده، به تمامی سعادت‌های اجتماعی برسید. (1)

بنا بر این هر گاه این جمله را بشکافیم بسیاری از آداب مربوط به این بحث در آن خلاصه شده است، مفهومی این است فریاد نکشید، در رامحکم نکوید با عبارات خشک و زننده اجازه نگیرید، و به هنگامی که اجازه داده شد بدون سلام وارد نشوید، سلامی که نشانه صلح و صفا و پیام آور محبت و دوستی است.

ص: 126

قابل توجه اینکه این حکم را که جنبه انسانی و عاطفی آن روشن است با دو جمله «ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ» و «لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ» همراه می کند که خود دلیلی بر آن است که اینگونه احکام ریشه در اعماق عواطف و عقل و شعور انسانی دارد که اگر انسان کمی در آن بیندیشد متذکر خواهد شد که خیر و صلاح او در آن است.

در آیه بعد با جمله دیگری این دستور تکمیل می شود: " اگر کسی در آن خانه نیافتید وارد آن نشوید تا به شما اجازه داده شود" {فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فِيهَا أَحَدًا فَلَا تَدْخُلُوهَا حَتَّى يُؤْذَنَ لَكُمْ (1)}.

ممکن است منظور از این تعبیر آن باشد که گاه در آن خانه کسانی هستند ولی کسی که به شما اذن دهد و صاحب اختیار و صاحب البیت باشد حضور ندارد شما در این صورت حق ورود نخواهید داشت.

و یا اینکه اصلاً کسی در خانه نیست، اما ممکن است صاحب خانه در منزل همسایگان و یا نزدیک آن محل باشد و به هنگامی که صدای در زدن و یا صدای شما را بشنود بیاید و اذن ورود دهد در این موقع حق ورود دارید، به هر حال آنچه مطرح است این است که بدون اذن داخل نشوید. سپس اضافه می کند " و اگر به شما گفته شود بازگردید، این سخن را پذیرا شوید و بازگردید، که برای شما بهتر و پاکیزه تر است" {وَإِنْ قِيلَ لَكُمْ اذْجِعُوا فَارْجِعُوا هُوَ أَزْكى لَكُمْ (2)}.

اشاره به اینکه هرگز جواب رد شما را ناراحت نکند، چه بسا صاحب خانه در حالتی است که از دیدن شما در آن حالت ناراحت می شود، و یا وضع او و خانه اش

ص: 127

1- . نور (24) آیه 28.

2- . همان.

آماده پذیرش مهمان نیست! و از آنجا که به هنگام شنیدن جواب منفی گاهی حس کنجکاوی بعضی تحریک می شود و به فکر این می افتند که از درز در، یا از طریق گوش فرا دادن و استراق سمع مطالبی از اسرار درون خانه را کشف کنند در ذیل همین آیه می فرماید: " خدا به آنچه انجام می دهید آگاه است " { وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ (1) }. (2)

در حدیثی می خوانیم: که " ابو سعید " از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اجازه ورود به منزل گرفت در حالی که روبروی در خانه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ایستاده بود، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: به هنگام اجازه گرفتن روبروی در نایست! (3)

در روایت دیگری می خوانیم که خود آن حضرت هنگامی که به در خانه کسی می آمد روبروی در نمی ایستاد بلکه در طرف راست یا چپ قرار می گرفت و می فرمود: السلام علیکم (و به این وسیله اجازه ورود می گرفت)؛ زیرا آن روز هنوز معمول نشده بود که در برابر در خانه پرده بیاویزند (4)».

حتی در روایات اسلامی می خوانیم که انسان به هنگامی که می خواهد وارد خانه مادر یا پدر و یا حتی وارد خانه فرزند خود شود اجازه بگیرد.

در روایتی آمده است که مردی از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پرسید: آیا به هنگامی که می خواهیم وارد خانه مادرم شوم باید اجازه بگیرم؟ فرمود: آری، عرض کرد مادرم غیر از من خدمتگزاری ندارد باز هم باید اجازه بگیرم؟! فرمود:

ص: 128

1- . همان.

2- . تفسیر نمونه، ج 14، ص: 429.

3- . فخر رازی، محمد بن عمر، تفسیر کبیر، ناشر: دار احیاء التراث العربی، چاپ: بیروت، سال چاپ: 1420 ق ج 23، ص: 357.

4- [1]. همان.

أَتَجِبُ أَنْ تَرَاهَا عُرْيَانَةً؟! " آیا دوست داری مادرت را برهنه ببینی؟! " عرض کرد: نه، فرمود: فَاسْتَأْذِنْ عَلَيْهَا! " اکنون که چنین است از او اجازه بگیر!" (1).

در روایت دیگری می خوانیم که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هنگامی که می خواست وارد خانه دخترش فاطمه علیها السلام شود، نخست بر در خانه آمد دست به روی در گذاشت و در را کمی عقب زد، سپس فرمود: أَلَسَلَامُ عَلَيْكُمْ، فاطمه علیها السلام پاسخ سلام پدر را داد، بعد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: اجازه دارم وارد شوم؟ عرض کرد وارد شو ای رسول خدا! پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: کسی که همراه من است نیز اجازه دارد وارد شود فاطمه عرض کرد: مقنعه بر سر من نیست، و هنگامی که خود رابه حجاب اسلامی محجب ساخت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مجددا سلام کرد و فاطمه علیه السلام جواب داد، و مجددا اجازه ورود برای خودش گرفت و بعد از پاسخ موافق فاطمه علیه السلام اجازه ورود برای همراهش جابر بن عبد الله گرفت «(2)».

این حدیث به خوبی نشان می دهد که تا چه اندازه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که یک الگو و سرمشق برای عموم مسلمانان بود این نکات را دقیقاً رعایت می فرمود.

حتی در بعضی از روایات می خوانیم باید سه بار اجازه گرفت، اجازه اول را بشنوند و به هنگام اجازه دوم خود را آماده سازند، و به هنگام اجازه سوم اگر خواستند اجازه دهند و اگر نخواستند اجازه ندهند!

امام صادق علیه السلام فرمود: «الإِسْتِئْذَانُ ثَلَاثَةٌ أَوَّلُهُنَّ يَسْمَعُونَ وَ الثَّانِيَةُ يَحْذَرُونَ وَ

ص: 129

1- . قمی مشهدی، محمد بن محمد رضا، تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب - تهران، چاپ: اول، 1368 ش، ج 9؛ ص 274.

2- . همان، ص: 275.

الثَّالِثَةُ إِنْ شَاءُوا أَذْنُوا وَإِنْ شَاءُوا لَمْ يَفْعَلُوا فَيَرْجِعُ الْمُسْتَأْذِنُ»(1)

حتی بعضی لازم دانسته اند که در میان این سه اجازه، فاصله ای باشد چرا که گاه لباس مناسبی بر تن صاحب خانه نیست، و گاه در حالی است که نمی خواهد کسی او را در آن حال ببیند، گاه وضع اطاق به هم ریخته است و گاه اسراری است که نمی خواهد دیگری بر اسرار درون خانه اش واقف شود، باید به او فرصتی داد تا خود را جمع و جور کند، و اگر اجازه نداد بدون کمترین احساس ناراحتی باید صرف نظر کرد.(2)

لزوم اجازه گرفتن کودکان برای ورود به اتاق خلوت پدر و مادر

پدر و مادر باید حریمی بین خود و فرزندان خود قائل شوند و آنرا محفوظ دارند تا ابهت و اعتبار و وجاهتشان پیش فرزندان باقی بماند و در نتیجه بتوانند در امر تربیت آنها موفق شوند؛ زیرا والدینی که آبرو و جایگاه آن ها در بین اولادشان از بین رفته است، دیگر از پدر و مادر خود هیچ نصیحت و گفتار و رفتار تربیتی را نخواهند پذیرفت. و این یکی از آثار بد راه دادن فرزندان به حریم خصوصی زن و شوهری است و آثار بد دیگری نیز دارد که از جمله آنها (چنانچه در احادیث اشاره شده) می توان به روی آوردن فرزند به اعمال منافی عفت اشاره نمود.(3)

برای ریشه کن ساختن یک مفسده اجتماعی مانند اعمال منافی عفت تنها توسل

ص: 130

1- . شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة - قم، چاپ: اول، 1409 ق، ج 20؛ ص 219.

2- . تفسیر نمونه، ج 14، ص: 431.

3- . بروجردی، آقا حسین، جامع احادیث الشیعة (للبروجردی) - تهران، چاپ: اول، 1386 ش، ج 25، ص: 438. قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم والذی نفسی بیده لو أن رجلاً غشی امرأته وفي البيت صبىً مستيقظ يراهما ويسمع كلامهما ونفسهما ما أفلح أبداً إذا كان غلاماً كان زانياً أو جارية كانت زانية وكان علی بن الحسین إذا أراد أن یغشی أهله أغلق الباب وأرخی الستور وأخرج الخدم.

به اجرای حدود و تازیانه زدن منحرفان کافی نیست، در هیچ یک از مسائل اجتماعی چنین برخوردی نتیجه مطلوب را نخواهد داد، بلکه باید مجموعه ای ترتیب داد از آموزش فکری و فرهنگی آمیخته با آداب اخلاقی و عاطفی، و همچنین آموزشهای صحیح اسلامی، و ایجاد یک محیط اجتماعی سالم، سپس مجازات را به عنوان یک عامل در کنار این عوامل در نظر گرفت. به همین دلیل در سوره مبارکه نور که در واقع سوره عفت است از مجازات تازیانه مردان و زنان زناکار شروع می کند، و به مسائل دیگر مانند فراهم آوردن وسائل ازدواج سالم، رعایت حجاب اسلامی، نهی از چشم چرانی، تحریم متهم ساختن افراد به آلودگی ناموسی، و بالاخره اجازه گرفتن فرزندان به هنگام ورود به خلوتگاه پدران و مادران، گسترش می دهد.

این نشان می دهد که اسلام از هیچ یک از ریزه کاریهای مربوط به این مسئله غفلت نکرده است.

خدمتکاران موظفند به هنگام ورود در اطاقی که دو همسر قرار دارند اجازه بگیرند.

کودکان بالغ نیز موظفند در هر وقت بدون اجازه وارد نشوند، حتی کودکان نابالغ که مرتباً نزد پدر و مادر هستند نیز آموزش داده شوند که لا- اقل در سه وقت (قبل از نماز صبح و بعد از نماز عشاء و هنگام ظهر که پدران و مادران به استراحت می پردازند) بدون اجازه وارد نشوند.

خدای متعال در این باره می فرماید: " ای کسانی که ایمان آورده اید باید مملوکهای شما (بردگانتان) و همچنین کودکانتان که به حد بلوغ نرسیده اند در سه وقت از شما اجازه بگیرند " { يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِيَسْتَأْذِنَكُمْ الَّذِينَ مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ وَالَّذِينَ لَمْ

يَبْلُغُوا الْحُلْمَ مِنْكُمْ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ {1}. "قبل از نماز فجر و در نیمروز هنگامی که لباسهای (معمولی) خود را بیرون می آورید، و بعد از نماز عشاء" { مِنْ قَبْلِ صَلَاةِ الْفَجْرِ وَ حِينَ تَصْعُونَ ثِيَابَكُمْ مِنَ الظَّهيرةِ وَ مِنْ بَعْدِ صَلَاةِ الْعِشاءِ (2)}. (3).

" این سه وقت، سه وقت پنهانی و خصوصی برای شما است" {ثَلَاثُ عَوْرَاتٍ لَكُمْ (4)}.

"عورة" در اصل از ماده "عار" به معنی "عیب" است عورت هر چیزی است که انسان از ظاهر شدن آن شرم دارد (5). و از آنجا که آشکار شدن آلت جنسی مایه عیب و عار است در لغت عرب به آن عورت اطلاق شده.

کلمه "عورة" گاه به معنی شکاف در دیوار و لباس و مانند آن نیز آمده است و گاه به معنی مطلق عیب می باشد، و به هر حال اطلاق کلمه عورت بر این اوقات سه گانه به خاطر آن است که مردم در این اوقات خود را زیاد مقید به پوشانیدن خویش مانند سایر اوقات نمی کنند و یک حالت خصوصی دارند.

بدیهی است این دستور متوجه اولیای اطفال است که آنها را وادار به انجام این

ص: 132

1- . نور (24) آیه 58.

2- . همان.

3- . "ظهيرة" چنان که راغب در مفردات و فیروزآبادی در قاموس می گویند: به معنی نیمروز و حدود ظهر است که مردم در این موقع معمولا لباسهای رویی خود را در می آورند و گاه مرد و زن با هم خلوت می کنند. مفردات الفاظ القرآن، ص: 541.

4- . همان.

5- . قرشی سید علی اکبر، قاموس قرآن، ناشر: دار الکتب الإسلامية، مکان چاپ: تهران، سال چاپ: 1371 ش، نوبت چاپ: ششم، ج

5، ص: 68.

برنامه کنند، چرا که آنها هنوز به حد بلوغ نرسیده اند تا مشمول تکالیف الهی باشند، و به همین دلیل مخاطب در اینجا اولیاء هستند.

ضمناً اطلاق آیه هم شامل کودکان پسر و هم کودکان دختر می شود، و کلمه "الذین" که برای جمع مذکر است مانع از عمومیت مفهوم آیه نیست، زیرا در بسیاری از موارد این تعبیر به عنوان تغلیب بر مجموع اطلاق می گردد همانگونه که در آیه وجوب روزه تعبیر به "الذین" شده و منظور عموم مسلمانان است. (1)

ذکر این نکته نیز لازم است که آیه از کودکانی سخن می گوید که به حد تمیز رسیده اند و مسائل جنسی و عورت و غیر آن را تشخیص می دهند، زیرا دستور اذن گرفتن خود دلیل بر این است که این اندازه می فهمند که اذن گرفتن یعنی چه؟ و تعبیر به "ثلاث عورات" شاهد دیگری بر این معنی است.

در پایان آیه می فرماید: "بر شما و بر آنها گناهی نیست که بعد از این سه وقت بدون اذن وارد شوند، و بعضی به دیگری خدمت کنند و گرد هم (با صفا و صمیمیت) بگردند" {لَيْسَ عَلَيْكُمْ وَلَا عَلَيْهِمْ جُنَاحٌ بَعْدَهُنَّ طَوَّافُونَ عَلَيْكُمْ بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ (2)}.

آری "این چنین خداوند آیات را برای شما تبیین می کند و خدا عالم و حکیم است" {كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (3)}.

واژه "طوافون" در اصل از ماده "طواف" به معنی گردش دور چیزی است، و چون به صورت صیغه مبالغه آمده به معنی کثرت در این امر می باشد، و با توجه به اینکه بعد از آن "بعضکم علی بعض" آمده مفهوم جمله این می شود که در غیر این سه وقت شما

ص: 133

1- . بقره (2) آیه 83.

2- . نور (24) آیه 58.

3- . همان.

مجاز هستید بر گرد یکدیگر بگردید و رفت و آمد داشته باشید و به هم خدمت کنید.

و به گفته "فاضل مقداد" در "کنز العرفان" این تعبیر در حقیقت به منزله بیان دلیل برای عدم لزوم اجازه گرفتن در سائر اوقات است، چرا که اگر بخواهند مرتباً رفت و آمد داشته باشند و در هر بار اذن دخول بخواهند کار مشکل می شود (1)».

در آیه بعد حکم بالغان را بیان کرده، می گوید: " هنگامی که اطفال شما به سن بلوغ رسند باید در همه اوقات اجازه بگیرند، همانگونه که اشخاصی که قبل از آنها بودند اجازه می گرفتند " {وَ إِذَا بَلَغَ الْأَطْفَالُ مِنْكُمُ الْحُلُمَ فَلْيَسْتَأْذِنُوا كَمَا اسْتَأْذَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ (2)}.

واژه "حلم" (بر وزن "کتب") به معنی عقل آمده است و کنایه از بلوغ است که معمولاً با یک جهش عقلی و فکری توأم است، و گاه گفته اند "حلم" به معنی رؤیا و خواب دیدن است، و چون جوانان، مقارن بلوغ، صحنه هایی در خواب می بینند که سبب احتلام آنها می شود این واژه به عنوان کنایه در معنی بلوغ به کار رفته است.

به هر حال از آیه فوق چنین استفاده می شود که حکم بالغان با اطفال نابالغ متفاوت است، زیرا کودکان نابالغ طبق آیه قبل تنها در سه وقت موظف به اجازه گرفتن هستند، چون زندگی آنها با زندگی پدران و مادران آن قدر آمیخته است که اگر بخواهند در همه حال اجازه بگیرند مشکل خواهد بود، و از این گذشته احساسات جنسی آنها هنوز به طور کامل بیدار نشده، ولی نوجوانان بالغ طبق این آیه که اذن گرفتن را به طور مطلق برای آنها واجب دانسته موظفند در همه حال به هنگام ورود بر پدر و مادر اذن بطلبند.

ص: 134

1- . حلی، مقداد بن عبد الله سیوری، کنز العرفان فی فقه القرآن، 2 جلد، انتشارات مرتضوی، مکان: قم، نوبت چاپ: اول، سال چاپ:

1425 ه ق جلد 2 صفحه 225.

2- . نور (24) آیه 59.

این حکم مخصوص به مکانی است که پدر و مادر در آنجا استراحت می کنند و گرنه وارد شدن در اطاق عمومی (اگر اطاق عمومی داشته باشند) مخصوصاً به هنگامی که دیگران هم در آنجا حاضرند، و هیچگونه مانع و رادعی در کار نیست اجازه گرفتن لزومی ندارد.

ذکر این نکته نیز لازم است که جمله «كَمَا اسْتَأْذَنَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ» اشاره به بزرگسالان است که در همه حال به هنگام وارد شدن در اطاق موظف به اجازه گرفتن از پدران و مادران بودند، در این آیه افرادی را که تازه به حد بلوغ رسیده اند همردیف بزرگسالان قرار داده که موظف به استیذان بودند. در پایان آیه برای تاکید و توجه بیشتر می فرماید: " این گونه خداوند آیاتش را برای شما تبیین می کند و خداوند عالم و حکیم است " {كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ} (1).

این یک نوع ادب اسلامی است هر چند متأسفانه امروز کمتر رعایت می شود و با اینکه قرآن صریحاً آن را در آیات فوق بیان کرده است، در نوشته ها و سخنرانی ها و بیان احکام نیز کمتر دیده می شود که پیرامون این حکم اسلامی و فلسفه آن بحث شود، و معلوم نیست به چه دلیل این حکم قطعی قرآن مورد غفلت و بی توجهی قرار گرفته؟! گر چه ظاهر آیه و خوب رعایت این حکم است حتی اگر فرضاً آن را مستحب بدانیم باز باید از آن سخن گفته شود، و جزئیات آن مورد بحث قرار گیرد.

بر خلاف آنچه بعضی از ساده اندیشان فکر می کنند که کودکان سر از این مسائل در نمی آورند و خدمتکاران نیز در این امور باریک نمی شوند ثابت شده است که کودکان (تا چه رسد به بزرگسالان) روی این مسئله فوق العاده حساسیت دارند، و گاه

ص: 135

می شود سهل انگاری پدران و مادران و بر خورد کودکان به منظره هایی که نمی بایست آن را ببینند سرچشمه انحرافات اخلاقی و گاه بیماریهای روانی شده است.

ما خود با افرادی بر خورد کردیم که به اعتراف خودشان بر اثر بی توجهی پدران و مادران به این امر و مشاهده آنان در حال آمیزش جنسی یا مقدمات آن به مرحله ای از تحریک جنسی و عقده روانی رسیده بودند که عداوت شدید پدر و مادر در سر حد قتل! در دل آنها پیدا شده بود، و خود آنها نیز شاید تا مرز انتحار پیش رفته بودند! اینجا است که ارزش و عظمت این حکم اسلامی آشکار می شود که مسائلی را که دانشمندان امروز به آن رسیده اند از چهارده قرن پیش در احکام خود پیش بینی کرده است.

و نیز در همین جا لازم می دانیم به پدران و مادران توصیه کنیم که این مسائل را جدی بگیرند، و فرزندان خود را عادت به گرفتن اجازه ورود بدهند، و همچنین از کارهای دیگری که سبب تحریک فرزندان می گردد از جمله خوابیدن زن و مرد در اطاقی که بچه های ممیز می خوابند تا آنجا که امکان دارد پرهیز کنند، و بدانند این امور از نظر تربیتی فوق العاده در سرنوشت آنها مؤثر است. (1)

جالب اینکه در حدیثی از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم می خوانیم که فرمود:

« نَهَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَنْ يُجَامَعَ الرَّجُلُ امْرَأَتَهُ وَالصَّبِيُّ فِي الْمَهْدِ يَنْظُرُ إِلَيْهِمَا. » (2) " مبادا در حالی که کودکی در گهواره می نگرد مرد با زنش آمیزش جنسی کند!"

ص: 136

1- . تفسیر نمونه، ج 14، ص: 545

2- . بروجردی، آقا حسین، جامع احادیث الشیعة (للبروجردی) - تهران، چاپ: اول، 1386 ش، ج 25، ص: 438.

بی گمان یکی از مهم ترین عواملی که آبروی اشخاص را در معرض خطر قرار می دهد، مسائل جنسی است که در جوانان به سبب شدت آن می تواند به رفتارهای پرخطر تبدیل شود. انسانی که در معرض خطر مسائل جنسی است برای حفظ خویش از بی آبرویی می تواند از راه هایی چون تقویت عفت و حیا، روزه گرفتن، ورزش کردن و کارهایی که ذهن را درگیر امورات دیگر می کند و قوای جنسی را کاهش می دهد بهره گیرد. این رویه ای است که شخص نسبت به مشکل جنسی خود باید انجام دهد؛ البته درباره مشکلات جنسی دیگران هر فرد انسانی موظف است تا شرایط نکاح و ازدواج دیگران را فراهم آورد تا جامعه به بحران جنسی و بی آبرویی گرفتار نشود. از این رو یکی از وظایف مردم و دولت و نظام ولایی اسلامی، ایجاد شرایط ازدواج جوانان است.

خداوند می فرماید: {وَأَنْكَحُوا الْأَيَامَىٰ مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ إِنَّ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِيهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ}؛ بی همسران خود و غلامان و کنیزان درستکاران را همسر دهید؛ اگر تنگدستند خداوند آنان را از فضل خویش بی نیاز خواهد کرد؛ و خدا گشایشگر داناست. (1)

از اهداف مهم ازدواج، حفظ پاکدامنی زنان و مردان و جلوگیری از لغزش های گوناگون است، زیرا ازدواج تنها راه ارضای طبیعی تمایل جنسی است، از این رو پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: "هر کس ازدواج کند، نیمی از دینش را حفظ کرده، پس باید در نیم دیگر از خدا بترسد." (2)

ص: 137

1- . سوره نور (24)، آیه 32.

2- . سفینه البحار، ج 1، ص 561.

یکی از آثار ازدواج برای زن و مرد، ایجاد زمینه تقوا و دوری از گناهان است. با اشباع غریزه جنسی در زن و شوهر، زمینه گناهان شهوت انگیز از میان می رود.

اینکه در قرآن از کسی که ازدواج کرده، به «محصن و محصنه» تعبیر شده: «فَإِذَا أَحْصِنَّ...»⁽¹⁾ به جهت این است که زن و مرد، با ازدواج در حصن و سنگر مستحکمی قرار می گیرند و خود را حفظ می کنند تا وسوسه های شهوانی در آنان اثر نگذارد و در نتیجه حیثیت و آبرویشان محفوظ می ماند.⁽²⁾

بلکه ازدواج، زمینه گناهان دیگر را نیز از بین می برد؛ زیرا پذیرفتن مسئولیت تأمین و تربیت اولاد، انسان را به استفاده بهینه از عمر و او می دارد و برای گناه و معاشرت های گمراه کننده، جایی باقی نمی ماند.

در روایتی آمده است: بدترین مردم، کسانی اند که ازدواج نمی کنند.⁽³⁾

در تفسیر آیه {هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ} ⁽⁴⁾ برخی گفته اند: آن گونه که انسان، با لباس از سرما و گرما و حشرات و آسیب های پوستی، محافظت می شود، زن و مرد، با ازدواج، یکدیگر را از گناه حفظ می کنند.

در تفسیر آیه {يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يَخَفِّفَ عَنْكُمْ...}؛ حکمت تشریح ازدواج با کنیزان اینگونه بیان شده است: زیرا پیروی از شهوات و در دام گناه افتادن، برای انسان، وزر و سنگینی می آورد و تشریح ازدواج و فراهم شدن امکان آن برای کسی که نمی تواند با زنان آزاد ازدواج کند، از فساد و گناه جلوگیری می کند و انسان از عواقب آن (که از

ص: 138

1- . نساء (4)، آیه 25.

2- . قرشی بنابی، علی اکبر، قاموس قرآن، ج 2، ص 149.

3- . مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، ج 103، ص 219.

4- . بقره (2)، آیه 187. فخر رازی، محمد بن عمر، تفسیر کبیر، ج 5، ص 270. و ابو الفتوح رازی، حسین بن علی، روض الجنان، ج 3،

ص 51.

جمله آنها بی آبرویی است) در امان می ماند و این نوعی توسعه برای انسان شمرده می شود. (1)

از دیدگاه اسلام ترک ازدواج و مجرد زیستن نه تنها فضیلتی محسوب نمی شود بلکه به عنوان یک نقیصه و منشأ از دست دادن برکات و آثار فراوان معنوی نیز شناخته شده است.

امام صادق علیه السلام می فرماید: "مردی نزد پدرم آمد. پدرم از او پرسید: آیا زن داری؟ عرض کرد: ندارم. فرمود: دوست ندارم دنیا و آن چه در دنیا است مال من باشد، ولی شبی را بدون همسر به روز آورم. دو رکعت نماز مرد زن دار بهتر از نماز شب و روز مرد مجرد است. آنگاه پدرم هفت دینار به او داد و فرمود: با این پول ازدواج کن." (2)

از مهمترین طرق مبارزه با بی عفتی و بی بند و باری که عامل مهمی در آبروریزی و رسوایی انسان دارد، ازدواج ساده و آسان و بی ریا و بی تکلف است.

خدای متعال در این زمینه می فرماید: "مردان و زنان بی همسر را همسر دهید، و همچنین غلامان و کنیزان صالح و درستکاران را" {وَ أَنْكِحُوا الْأَيَامَىٰ مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ}. (3)

"ایامی" جمع "ایم" (بر وزن قیم) در اصل به معنی زنی است که شوهر ندارد، سپس به مردی که همسر ندارد نیز گفته شده است، و به این ترتیب تمام زنان و مردان مجرد در مفهوم این آیه داخل اند خواه بکر باشند یا بیوه.

تعبیر "انکحوا" (آنها را همسر دهید) با اینکه ازدواج یک امر اختیاری و بسته به میل طرفین است، مفهومی است که مقدمات ازدواج آنها را فراهم سازید، از طریق

ص: 139

1- . نساء (4)، آیه 28. موسوی سبزواری، عبدالاعلی، مواهب الرحمن، ج 8، ص 79.

2- . بحار الانوار، ج 100، ص 217.

3- . نور (24) آیه 32.

کمک های مالی در صورت نیاز، پیدا کردن همسر مناسب، تشویق به مسئله ازدواج، و بالاخره پا در میانی برای حل مشکلاتی که معمولاً در این موارد بدون وساطت دیگران انجام پذیر نیست، خلاصه مفهوم آیه به قدری وسیع است که هر گونه قدمی و سخنی و درمی در این راه را شامل می شود.

بدون شک اصل تعاون اسلامی ایجاب می کند که مسلمانان در همه زمینه ها به یکدیگر کمک کنند ولی تصریح به این امر در مورد ازدواج دلیل بر اهمیت ویژه آن است.

اهمیت این مسئله تا به آن پایه است که در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: "بهترین شفاعت آن است که میان دو نفر برای امر ازدواج میانجیگری کنی، تا این امر به سامان برسد". (1) در حدیث دیگری از امام کاظم موسی بن جعفر علیه السلام می خوانیم: ثَلَاثَةٌ يَسْتَنْظِلُونَ بِظِلِّ عَرْشِ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ - يَوْمَ لَا ظِلَّ إِلَّا ظِلُّهُ رَجُلٌ زَوْجَ أَخَاهُ الْمُسْلِمِ أَوْ أَخْدَمَهُ أَوْ كَتَمَ لَهُ سِرًّا.

"سه طایفه اند که در روز قیامت در سایه عرش خدا قرار دارند، روزی که سایه ای جز سایه او نیست: کسی که وسائل تزویج برادر مسلمانش را فراهم سازد، و کسی که به هنگام نیاز به خدمت، خدمت کننده ای برای او فراهم کند و کسی که اسرار برادر مسلمانش را پنهان دارد" (2)

و بالاخره در حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می خوانیم: هر گامی انسان در این راه بر دارد و

ص: 140

1- . وسائل الشیعه جلد 14 صفحه 27 (باب 12 از ابواب مقدمات نکاح). افضل الشفاعات ان تشفع بین اثین فی نکاح حتی یجمع الله بینهما:

2- . قمی مشهدی، محمد بن محمد رضا، تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب - تهران، چاپ: اول، 1368 ش، ج 9؛ ص 294.

هر کلمه ای که بگوید، ثواب یک سال عبادت در نامه عمل او می نویسند. (1)

و از آنجا که یک عذر تقریباً عمومی و بهانه همگانی برای فرار از زیر بار ازدواج و تشکیل خانواده مسئله فقر و نداشتن امکانات مالی است قرآن به پاسخ آن پرداخته می فرماید: از فقر و تنگدستی آنها نگران نباشید و در ازدواجشان بکوشید چرا که "اگر فقیر و تنگدست باشند خداوند آنها را از فضل خود بی نیاز می سازد" {إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ}. و خداوند قادر بر چنین کاری هست، چرا که "خداوند واسع و علیم است" {وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ}. (2)

قدرتش آن چنان وسیع است که پهنه عالم هستی را فرا می گیرد، و علم او چنان گسترده است که از نیات همه کس مخصوصاً آنها که به نیت حفظ عفت و پاکدامنی اقدام به ازدواج می کنند آگاه است، و همه را مشمول فضل و کرم خود قرار خواهد داد.

لزوم حفظ عفاف جنسی در صورت عدم تیسر ازدواج

از آنجا که گاه با تمام تلاش و کوشش که خود انسان و دیگران می کنند وسیله ازدواج فراهم نمی گردد و خواه و ناخواه انسان مجبور است مدتی را با محرومیت بگذراند، مبدا کسانی در این مرحله قرار دارند گمان کنند که آلودگی جنسی برای آنها مجاز است، و ضرورت چنین ایجاب می کند، لذا بلافاصله در آیه بعد دستور پارسایی را هر چند مشکل باشد به آنها داده می گوید: "و آنها که وسیله ازدواج ندارند باید عفت پیشه کنند، تا خداوند آنان را به فضلش بی نیاز سازد" {وَلَيْسَتَعْفِيفِ الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا حَتَّى يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ}. (3) نکند در این مرحله بحرانی و در این

ص: 141

1- . شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة - قم، چاپ: اول، 1409 ق، ج 20؛ ص 46. (کان له بكل خطوة خطاها، او بكل کلمة تکلم بها فی ذلک، عمل سنة قیام لیلها و صیام نهارها).

2- . نور (24) آیه 32.

3- . همان.

دوران آزمایش الهی تن به آلودگی در دهند و خود را معذور بشمرند که هیچ عذری پذیرفته نیست، بلکه باید قدرت ایمان و شخصیت و تقوا را در چنین مرحله ای آزمود.

لباس (از نوع همسر)

اشاره

همسران نزدیکترین افراد به یکدیگر هستند که به خاطر همین قرابت از تمامی اسرار و معایب و نقاط ضعف و قوت همدیگر آگاهند و لذا اگر بنا بر فاش کردن اسرار و معایب باشد، همسران بیش از هر کس دیگری، امکان و توان از بین بردن آبرو و حیثیت یکدیگر را دارند. و لذا قرآن کریم زن و شوهر را لباس هم معرفی می کند تا اسرار و آبروی همسر و خانواده خود را حفظ و صیانت کنند.

الف) صیانت طرفینی از آبرو

هر یک از زن و شوهر که لباس همدیگر محسوب می شوند، باید مهمترین نقش لباس را که همان پوشش و ستر عیوب است به خوبی ایفا کنند و عیوب یکدیگر را از دیگران بپوشانند و آبرویشان را محفوظ دارند. خداوند متعال در این باره می فرماید: آمیزش جنسی با همسرانتان، در شب روزهایی که روزه می گیرید، برای شما حلال است. آنها لباس شما هستند؛ و شما لباس آنها (هر دو زینت هم و سبب حفظ یکدیگرید).

{أَجَلٌ لَكُمْ لَيْلَةَ الصَّيَامِ الرَّفْتُ إِلَى نَسَائِكُمْ هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ}. (1)

ظاهر از کلمه لباس همان معنای معروفش می باشد، یعنی جامه ای که بدن آدمی را می پوشاند و این دو جمله از قبیل استعاره است، برای اینکه هر یک از زن و شوهر طرف دیگر خود را از رفتن به دنبال فسق و فجور و اشاعه دادن آن در بین افراد نوع

ص: 142

1- . سوره بقره (2)، آیه 187.

جلوگیری می کند، پس در حقیقت مرد لباس و ساتر زن است، و زن ساتر مرد است.

و این خود استعاره ای است لطیف که با انضمامش به جمله: {أَحِلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيَامِ الرَّفَثُ إِلَى نِسَائِكُمْ...}، لطافت بیشتری به خود می گیرد، چون انسان با جامه عورت خود را از دیگران می پوشاند، و اما خود جامه از نظر دیگران پوشیده نیست، همسر نیز همین طور است، یعنی هر یک دیگری را از رفث به غیر می پوشاند، ولی رفث خودش به او دیگر پوشیده نیست، چون لباسی است متصل به خودش، و چسبیده به بدنش. (1)

در این آیه تشبیه لطیف (تشبیه همسر به لباس)، نکات تربیتی دقیقی است که برخی از آنها بدین شرح است: لباس مانع از آسیب است. ازدواج هر چند اطفای غریزه را به همراه دارد؛ لیکن صبغه ملکوتی آن صیانت از گناه و حراست از نگاه آلوده است. آنچه از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم رسید که: «مَنْ تَزَوَّجَ فَقَدْ أَحْرَزَ نَيْفَ دِينِهِ، فَلْيَتَّقِ اللَّهَ فِي النُّصْفِ الْبَاقِي» (2) ناظر به همین نکته فاخر است. زن با انتخاب شوهر و مرد با انتخاب همسر بهانه ای برای آسیب پذیری ندارد. مهم ترین بهره ای که از ازدواج نصیب همسران می شود صیانت گوهر دین از غارت ابلیس از خارج، و

ص: 143

1- . طباطبایی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ناشر: دفتر انتشارات اسلامی جامعه ی مدرسین حوزه علمیه قم، مکان چاپ: قم، سال چاپ: 1417 ق، نوبت چاپ: پنجم ج 2، ص 44. هن لباس لکم و أنتم لباس لهن، الظاهر من اللباس معناه المعروف و هو ما یستر به الإنسان بدنه، و الجملة من قبیل الاستعارة فإن کلا من الزوجین یمنع صاحبه عن اتباع الفجور و إشاعته بین أفراد النوع فكان کل منهما لصاحبه لباسا یواری به سواته و یستر به عورته. و هذه استعارة لطيفة، و تزيد لطفًا بانضمامها إلى قوله: أحل لکم لیلة الصیام الرفث إلى نسائکم، فإن الإنسان یستر عورته عن غیره باللباس، و أما نفس اللباس فلا ستر عنه فکذا کل من الزوجین یتقی به صاحبه عن الرفث إلى غیره، و أما الرفث إليه فلا لأنه لباسه المتصل بنفسه المباشر له.

2- . طوسی، محمد بن الحسن، الأمالی (للطوسی) - قم، چاپ: اول، 1414 ق، ص 518.

چپاول هوس از داخل است.

لباس عیوب انسان را می پوشانند و آبرو را حفظ می کند. زن و شوهر نیز باید عیوب هم را بپوشانند و آبروی اجتماعی یکدیگر را حفظ کنند.

لباس، انسان را از گرما و سرما و... حفظ می کند. زوجین نیز باید در حوادث تلخ و شیرین و گرم و سرد زندگی، موجبات دلگرمی هم را فراهم کنند.

میان لباس و کسی که آن را پوشیده رابطه ای تنگاتنگ و صمیمی است که بیگانه میان آن دورا ندارد. رابطه زوجین نیز باید چنین باشد تا بیگانه ای به درون زندگی آنان راه نیابد که به اسرارشان پی برده، احیاناً فتنه گری کند(1).

لباس از یک سو انسان را از سرما و گرما و خطر برخورد اشیاء به بدن حفظ می کند، و از سوی دیگر عیوب او را می پوشاند، و از سوی سوم زینتی است برای تن آدمی، این تشبیه که در آیه فوق آمده اشاره به همه این نکات است.(2)

فخر رازی در مورد لباس هم بودن زن و شوهر می گوید: مراد از لباس بودن همسران، پوشانده همه مفاصدی است که در خانه اتفاق می افتد...»(3).

(ب) صیانت زن از آبروی شوهر

زنان علاوه بر نقش طرفینی همسران در صیانت از آبرو، خودشان به تنهایی نیز مسئولیت ویژه و مخصوصی در حفاظت از آبرو و حیثیت شوهر و خانواده خود را

ص: 144

1- . جوادی آملی، عبدالله، تسنیم، ناشر: بنیاد علمی و حیانی اسراء، نوبت چاپ: سوم، سال چاپ: 1388ش، ج 9، ص 460.

2- . تفسیر نمونه، ج 1، ص: 650.

3- . فخر رازی، محمد بن عمر، مفاتیح الغیب، ناشر: دار احیاء التراث العربی، مکان چاپ: بیروت، سال چاپ: 1420 ق، نوبت چاپ: سوم، ج 5، ص: 270.

دارند؛ زیرا از آنجا که مردان مسئول تأمین معاش و اقتصاد خانواده هستند، غالباً در بیرون از خانه و چه بسا به مدت طولانی به مکان های دور دست مسافرت کرده و از اهل و عیال خویش غایب باشند و اینجاست که زنان باید حافظ آبرو و اموال و اسرار شوهران خود باشند. و لذا قرآن کریم درباره نقش اختصاصی زنان در صیانت از آبروی شوهرانشان می فرماید:

مردان، کارگزاران و تدبیرکنندگان [زندگی] زنانند، به خاطر آنکه خدا مردان را [از جهت توان جسمی، تحمل مشکلات و قدرت روحی و فکری] بر زنان برتری داده، و به خاطر آنکه [مردان] از اموالشان هزینه زندگی زنان را [به عنوان حقی واجب] می پردازند؛ پس زنان شایسته و درست کار [با رعایت قوانین حق] فرمانبردار [و مطیع شوهر] ند [و] در برابر حقوقی که خدا [به نفع آنان برعهده شوهرانشان] نهاده است، در غیاب شوهر [حقوق و اسرار و اموال او را] حفظ می کنند.

{الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِّلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ...}.

مرحوم سبزواری در تفسیر مواهب الرحمن می گوید: کلمه حافظات در آیه شریفه شامل حفظ عرض و مال و اسرار زناشویی و حفظ عهدهای زن مبنی بر عدم خیانت در غیاب شوهر می شود. (1)

و صاحب تفسیر اطیب البیان می گوید: «حافظات للغیب» اشاره به اینکه در غیاب شوهران، خود را از نامحرمان و از مخالفت شوهران حفظ می کنند، و همچنین عرض و حیثیات آنها را نگاه داری می کنند، بدگویی از آنها نمی کنند و احترامات آنها را محفوظ

ص: 145

1- . موسوی سبزواری سید عبد الاعلی، مواهب الرحمن فی تفسیر القرآن، ناشر: موسسه اهل بیت علیهم السلام، مکان چاپ: بیروت، سال چاپ: 1409 ق، نوبت چاپ: دوم، ج 8، ص: 159. و الحفظ هذا يشمل حفظ العرض و المال و أسرار الزوجية، و حفظ العهود التي عاهدت الزوجة مع الزوج بأن لا تخونه في غيبته.

می دارند، و همچنین اموال آن ها را بدون اجازه آن ها تصرف نمی کنند بلکه بهتر اینست که در اموال خود هم بدون اجازه آنها تصرف نکند. (1)

و صاحب تفسیر منهج الصادقین می فرماید: «حافظات للغیب» به این معنی است که زنان حافظ اسرار خلوت های زناشویی بین خود و شوهرانشان هستند. (2)

معنای قیومیت مرد این است که مرد به خاطر این که هزینه زندگی زن را از مال خودش می پردازد، تا از او استمتاع ببرد، پس بر او نیز لازم است در تمامی آنچه مربوط به استمتاع و هم خوابگی مرد می شود او را اطاعت کند، و نیز ناموس او را در غیاب او حفظ کند، و وقتی غایب است مرد بیگانه را در بستر او راه ندهد، و آن بیگانه را از زیبایی های جسم خود که مخصوص شوهر است تمتع ندهد و نیز در اموالی که شوهرش در زندگی خانوادگی به دست او سپرده و او را مسلط بر آن ساخته خیانت نکند. (3)

پس معنای آیه مورد بحث این می شود که زنان مسلمان سزاوار است صفت صلاح را پیشه خود بسازند، که اگر چنین کنند قهراً قاننات خواهند بود، یعنی همواره و دائماً شوهران خود را در هر چه که از ایشان بخواهند اطاعت خواهند کرد، البته هر چیزی که با تمتع شوهران ارتباط داشته باشد، و واجب است که جانب خود را در همه چیزهایی که متعلق حق شوهران است در غیاب شوهران حفظ کنند.

و اما جمله: (بِمَا حَفِظَ اللَّهُ) ظاهراً کلمه "ما" در آن مصدریه است و حرف (با) به

ص: 146

1- . طیب سید عبد الحسین، اطيّب البیان فی تفسیر القرآن، ناشر: انتشارات اسلام مکان چاپ: تهران، سال چاپ: 1378 ش، نوبت چاپ: دوم، ج 4، ص 73.

2- . کاشانی ملا فتح الله، تفسیر منهج الصادقین فی الزام المخالفین، ناشر: کتابفروشی محمد حسن علمی، مکان چاپ: تهران، سال چاپ: 1336 ش، نوبت چاپ: سوم، ج 3، ص: 21. حافظات لما یكون بینهن و بین ازواجهن فی الخلوات من الاسرار.

3- . تفسیر نمونه، ج 3، ص: 371

اصطلاح بای آلت است، و معنای جمله این است که زنانمطیع شوهران خویشند، و حافظ غیب ایشانند، به حفظی که خدا از حقوق ایشان کرده، چون قیمومت را برای آنان تشریح و اطاعتشان و حفظ غیبتشان را بر زنان واجب فرموده است. (1)

لباس (پوشش مناسب)

بدیهی است که نقش لباس در حفظ آبرو بر کسی قابل انکار نیست و هر کسی به نوعی، از لباس برای صیانت از آبرو استفاده می کند. اگر چه در کمیت و کیفیت پوشش بنا بر اختلاف ملت ها و فرهنگ ها بین افراد تفاوت فاحشی وجود دارد ولی در اصل آن همه متفقند. قرآن کریم علاوه بر لباس ظاهری به نقش بالاتر و بیشتر لباس باطنی در حفظ آبرو نیز اشاره کرده است و لذا تأثیر این عامل در آبرومندی انسان در دو مرحله تبیین خواهد شد.

ص: 147

1- . طباطبائی، سید محمد حسین، سید محمد باقر موسوی همدانی، ترجمه تفسیر المیزان، ناشر: دفتر انتشارات اسلامی جامعه ی مدرسین حوزه علمیه قم، مکان چاپ: قم، سال چاپ: 1374 ش، ج 4، ص: 545.

میل به پوشش در نهاد و فطرت انسان گنجانده شده است و هرکسی که از تبلیغات سوء شیطان های جنی و انسی که به دنبال لخت و عریان کردن بندگان خدا هستند، مصون مانده باشد، پوشش و لباس را بر عریانی ترجیح خواهد داد. همان گونه که وقتی حضرت آدم و حوا از آن درخت ممنوعه چشیدند، بلافاصله لباس هایشان از تنشان فرو ریخت و اندامشان آشکار گشت. برای این که آبروی خودشان را حفظ کنند از برگ درختان برای پوشاندن بدنشان استفاده کردند.

خداوند متعال در این خصوص می فرماید:

«و هنگامی که از آن درخت چشیدند، اندامشان [عورتشان] بر آنها آشکار شد و شروع کردند به قرار دادن برگ های (درختان) بهشتی بر خود، تا آن را بپوشانند». {فَدَلَاهُمَا بِغُرُورٍ فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا وَطَفِقَا يَخْصِمَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَنَادَاهُمَا رَبُّهُمَا أَلَمْ أَنْهَكُمَا عَنْ تِلْكَ الشَّجَرَةِ وَأَقُلُّ لَكُمَا إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمَا عَدُوٌّ مُبِينٌ}. (1)

خداوند متعال در پاسخ به این میل فطری به پوشش، خطاب به انسان ها می فرماید:

" ای فرزندان آدم، ما لباسی بر شما فرو فرستادیم، که (اندام شما را می پوشاند و) زشتی های بدنتان را پنهان می سازد. " {يَا بَنِي آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُورِي سَوْآتِكُمْ وَرِيشًا (2)}.

سَوَات "جمع" سَوَاةً" و به معنای عضوی است که آدمی از برهنه کردن و اظهار آن

ص: 148

1- . اعراف (7) آیه 22.

2- . همان آیه 26.

شرم می دارد. (1)

جمله "يُؤَارِي سَوَاتِكُمْ" که وصف برای "لباس" است دلالت دارد بر اینکه لباس پوشش واجب و لازمی است که کسی از آن بی نیاز نیست، و آن پوشش عضوی است که برهنه بودنش زشت و مایه رسوایی آدمی است، به خلاف «ریش» که به معنای پوشش زاید بر مقدار حاجت و باعث زینت و جمال است.

خدای تعالی در این جمله بر آدمیان منت می گذارد که به پوشیدن لباس و آرایش خود هدایتشان کرده است. و به طوری که بعضی گفته اند این آیه دلالت بر اباحه لباس زینت دارد. (2)

ولی فایده این لباس که برای شما فرستاده ایم، تنها پوشانیدن تن و مستور ساختن زشتیها نیست بلکه لباس تجمل و زینت که اندام شما را زیباتر از آنچه هست نشان می دهد، برای شما نیز فرستاده ایم (و ریشاً). (3)

در پایان آیه می فرماید: "این لباس هایی که خدا برای شما قرار داده اعم از لباس مادی و معنوی، لباس جسمانی و لباس تقوی، همگی از آیات و نشانه های خدا است تا بندگان متذکر نعمت های پروردگار شوند." {ذَلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ لَعَلَّهُمْ

ص: 149

1- . طریحی، فخر الدین بن محمد، مجمع البحرين - تهران، چاپ: سوم، 1375ش، ج 1؛ ص 237. سمیت "سَوَاءٌ" لَأَن انكشافها للناس يسوء صاحبها.

2- . ترجمه تفسیر المیزان، ج 8، ص: 86

3- [2]. زمخشری، محمود بن عمر، الفائق فی غریب الحدیث - بیروت، چاپ: اول، 1417ق، ج 2؛ ص 72. الریش: الكسوة التي يُتَزَيَّن بها، استُعير من ريش الطائر لأنه كسوته وزينته. "ریش" در اصل واژه عربی، به معنی پرهای پرندگان است و از آنجا که پرهای پرندگان لباسی طبیعی در اندام آنها است، به هر گونه لباس، نیز گفته می شود، ولی چون پرهای پرندگان غالباً به رنگهای مختلف و زیبا است، یک نوع مفهوم زینت در معنی کلمه "ریش" افتاده است،

ب: لباس باطنی (تقوا)

به دنبال این جمله که درباره لباس ظاهری سخن گفته است، قرآن بحث را به لباس معنوی کشانده و آن چنان که سیره قرآن در بسیاری از موارد است، هر دو جنبه را بهم می آمیزد و می گوید: "لباس پرهیزکاری و تقوا از آن هم بهتر است" {وَلِبَاسُ التَّقْوَىٰ ذَلِكَ خَيْرٌ (3)}.

تشبیه تقوی و پرهیزکاری به لباس، تشبیه بسیار رسا و گویایی است، زیرا همانطور که لباس هم بدن انسان را از سرما و گرما حفظ می کند، و هم سپری است در برابر بسیاری از خطرها، و هم عیوب جسمانی را می پوشاند و هم زینتی است برای انسان، روح تقوی و پرهیزکاری نیز علاوه بر پوشانیدن بشر از زشتی گناهان و حفظ از بسیاری از خطرات فردی و اجتماعی، زینت بسیار بزرگی برای او محسوب می شود. زینتی است چشمگیر که بر شخصیت او می افزاید.

و از آنجا که لباس تقوی در مقابل لباس جسمانی قرار گرفته، به نظر می رسد که منظور از آن همان "روح تقوی و پرهیزکاری" است، که جان انسان را حفظ می کند و معنی "حیاء" و "عمل صالح" و امثال آن در آن جمع است.

{وَلِبَاسُ التَّقْوَىٰ ذَلِكَ خَيْرٌ...} در اینجا از ذکر لباس ظاهر و پوشاندن عورت ظاهری به ذکر لباس باطن و چیزی که سیئات باطنی را می پوشاند، و آدمی را از شرک و گناه که باعث رسوایی او است باز می دارد منتقل شده است. آری، آن تأثر و انفعالی

ص: 150

1- . اعراف (7) آیه 26.

2- . تفسیر نمونه، ج 6، ص: 133.

3- . اعراف (7) آیه 26.

که از کشف عورت به آدمی دست می دهد در عورت ظاهری و باطنیش از یک سنخ است، با این تفاوت که تأثر از بروز معایب باطنی بیشتر و ناگوارتر و دوامش زیادتر است، زیرا حسابگر آن مردم نیستند، بلکه خدای تعالی است و نتیجه اش هم اعراض مردم نیست، بلکه شقاوت و بدبختی دائمی و آتشی است که به دلها سرایت می کند، و به همین دلیل لباس تقوی نیز از لباس ظاهر بهتر است.

برای متمیم این نکته بدنبال جمله مزبور فرمود: {ذَلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ(1)}.

در این جمله لباسی را که انسان به استفاده از آن هدایت شده آیتی الهی شمرده که اگر انسان به دقت در آن بنگرد خواهد فهمید که در باطن او معایب و نواقصی است که آشکار شدنش باعث رسوایی او است. و آن معایب عبارت است از رذایل نفس که اهمیّتش به مراتب بیشتر از معایب ظاهری و پوشاندنش واجب تر از پوشاندن عیب و عورت ظاهری است، و نیز خواهد فهمید که همانطوری که برای پوشاندن معایب ظاهری لباسی است، برای پوشاندن معایب درونی نیز لباسی است، و آن همان لباس تقوا است که خداوند به آن امر فرموده و به زبان انبیای بزرگوار برای بشر آن رایان کرده است.(2)

{ يَا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُم مِّنَ الْجَنَّةِ يَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوَاتِهِمَا... (3)} این آیه گر چه با خطاب "یا بنی آدم" از آیات قبل

ص: 151

1- . اعراف (7) آیه 26.

2- . طباطبایی، سید محمد حسین، سید محمد باقر موسوی همدانی، ترجمه تفسیر المیزان، ناشر: دفتر انتشارات اسلامی جامعه ی مدرسین حوزه علمیه قم، مکان چاپ: قم، سال چاپ: 1374 ش، ج 8، ص: 86.

3- . اعراف (7) آیه 27.

جدا شده الا اینکه بر حسب معنا تَمَّه همان مفاد است، به شهادت اینکه کلمه "سوات" دوباره ذکر شده است، و بنابر این معنای آن چنین می شود: "ای بنی آدم! بدانید که برای شما معایبی است که جز لباس تقوا چیزی آن را نمی پوشانند، و لباس تقوا همان لباسی است که ما از راه فطرت به شما پوشانده ایم پس زنهار! که شیطان فریبتان دهد و این جامه خدادادی را از تن شما بیرون نماید، همانطوری که در بهشت از تن پدر و مادرتان بیرون آورد. آری، ما شیطان ها را اولیای کسانی قرار دادیم که به آیات ما ایمان نیاورده با پای خود دنبال آنها به راه بیفتند". از اینجا معلوم می شود آن کاری که ابلیس در بهشت با آدم و حوا کرده (کندن لباس برای نمایاندن عورت هایشان) تمثیلی است که کندن لباس تقوا را از تن همه آدمیان به سبب فریفتن ایشان نشان می دهد و هر انسانی تا فریب شیطان را نخورده در بهشت سعادت است و همین که فریفته او شد خداوند او را از آن بیرون می کند. {إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ (1)}، این جمله نهی قبلی را تاکید نموده می فهماند راه نجات از فتنه های ابلیس بسیار باریک است، زیرا وی طوری به انسان نزدیک می شود و او را می فریبد که خود او نمی فهمد. آری، انسان غیر از خود کسی را سراغ ندارد که به جانب شر دعوت و به سوی شقاوت راهنمایی اش کند.

و جمله {إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ (2)} تاکید دیگری است برای نهی مزبور، و با ضم آن به آیات مشابه (3) چنین فهمیده می شود که شیطان ها بر

ص: 152

1- . همان.

2- . همان.

3- . سوره اسری آیه 65. او را تسلطی بر کسانی که ایمان دارند و به پروردگار خویش توکل می کنند نیست. سوره نحل آیه 99. تو را بر بندگان خاص من تسلطی نیست مگر گمراهانی که پیرویت کنند. سوره حجر آیه 42.

مؤمنین و متوکلین و آنان که خداوند ایشان را بنده خود به شمار آورده و فرموده: "عبادی... هیچگونه ولایتی ندارند، اگر چه احیاناً به لغزش شان دست یابند، تنها ولایت شان بر کسانی است که ایمان به خدا نیاورده اند." (1)

محکمه صلح فامیلی

اشاره

در محاکم عادی قضایی طرفین دعوا مجبورند برای دفاع از خود، هرگونه اسراری که دارند فاش سازند و نقص ها و معایب یکدیگر را بر ملا سازند و همدیگر را مفتضح و رسوا کنند. مسلم است که اگر زن و مرد در برابر افراد بیگانه و اجنبی اسرار زناشویی خود را فاش سازند احساسات یکدیگر را آن چنان جریحه دار می کنند که اگر به اجبار دادگاه به منزل و خانه بازگردند، دیگر از آن صمیمیت و محبت سابق خبری نخواهد بود، و همانند دو فرد بیگانه می شوند که به حکم اجبار باید وظائفی را انجام دهند، اصولاً تجربه نشان داده است که زن و شوهری که راهی آن گونه محاکم می شوند دیگر زن و شوهر سابق نیستند.

قرآن برای جلوگیری از آثار سوء طرح دعوای خانوادگی در محاکم قضایی عمومی، راه حلی ارائه می دهد که دست بالای اسلام در مسائل حقوقی و قضایی را آشکار می سازد؛ زیرا در محکمه صلح فامیلی یا این گونه مطالب به خاطر شرم حضور مطرح نمی شود و یا اگر بشود چون در برابر آشنایان و محرمان است آن اثر سوء را نخواهد داشت.

حکمیت یا داوری راهکار قرآن کریم برای تحکیم خانواده و حل مناقشات خانوادگی است. قرآن کریم به اقوام زوجین دستور می دهد که با مشاهده نشانه های

ص: 153

1- طباطبایی، سید محمد حسین، سید محمد باقر موسوی همدانی، ترجمه تفسیر المیزان، ناشر: دفتر انتشارات اسلامی جامعه ی مدرسین حوزه علمیه قم، مکان چاپ: قم، سال چاپ: 1374 ش، ج 8، ص: 87.

اختلاف و ناسازگاری، محکمه صلح خانوادگی تشکیل دهند تا بین دو طرف نزاع صلح و سازش ایجاد نمایند. {وَإِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَابْعَثُوا حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ وَحَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقُ اللَّهُ بَيْنَهُمَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا خَبِيرًا} (1).

امتیازات محکمه صلح خانوادگی

محکمه صلح خانوادگی که در آیه فوق به آن اشاره شد یکی از شاهکارهای اسلام است. این محکمه امتیازاتی دارد که سایر محاکم فاقد آن هستند، از جمله:

الف: محیط خانواده کانون احساسات و عواطف است و طبعاً مقیاسی که در این محیط باید به کار رود با مقیاس سایر محیط‌ها متفاوت است، یعنی همان گونه که در «دادگاه‌های جنایی» نمی‌توان با مقیاس محبت و عاطفه کار کرد، در محیط خانواده نیز نمی‌توان تنها با مقیاس خشک قانون و مقررات بی‌روح گام برداشت، در اینجا باید حتی الامکان اختلافات را از طرق عاطفی حل کرد، لذا دستور می‌دهد که داوران این محکمه کسانی باشند که پیوند خویشاوندی با دو همسر دارند و می‌توانند عواطف آنها را در مسیر اصلاح تحریک کنند، بدیهی است این امتیاز تنها در این محکمه است و سایر محاکم فاقد آن هستند.

ب: محفوظ ماندن آبرو و حیثیت طرفین که در بالا به آن اشاره شد.

ج: داوران در محاکم معمولی، در جریان اختلافات غالباً بی‌تفاوت اند و قضیه به هر شکل خاتمه یابد برای آنها تأثیری ندارد، دو همسر به خانه بازگردند، یا برای همیشه از یکدیگر جدا شوند، برای آنها فرقی نمی‌کند. محکمه از بستگان نزدیک مرد و زن هستند و جدایی یا صلح آن دو، در زندگی این عده هم از نظر عاطفی و هم از نظر مسؤولیت‌های ناشی از آن تأثیر دارد و لذا آنها نهایت کوشش را به خرج می‌دهند

ص: 154

که صلح و صمیمیت در میان این دو برقرار شود و به اصطلاح آب رفته به جوی باز گردد.

از همه این ها گذشته چنین محکمه ای هیچ یک از مشکلات و هزینه های سرسام آور و سرگردانی های محاکم معمولی را ندارد و بدون هیچگونه تشریفاتی طرفین می توانند در کمترین مدت به مقصود خود نائل شوند. ناگفته روشن است که حکمین باید از میان افراد پخته و با تدبیر و آگاه دو فامیل انتخاب شوند. با این امتیازاتی که شمردیم معلوم می شود که شانس موفقیت این محکمه در اصلاح میان دو همسر به مراتب بیشتر از محاکم دیگر است. (1)

مطالبه چهار شاهد برای اثبات زنا

دین مقدس اسلام برای مصون ماندن مسلمین و مؤمنین از بی عفتی و بی آبرویی و جلوگیری از در معرض خطر واقع شدن حیثیت اجتماعی آنان، راهکاری ارائه داده تا به صرف ادعا به آسانی شخصیت اجتماعی افراد لکه دار نشود. ازینرو برای اثبات زنا چهار شاهد عادل که هم زمان عمل منافی عفت را مشاهده نمود و در دادگاه شهادت دهند، مطالبه کرده و گفته اگر همزمان شهادت ندهند یا اگر نحوه گزارش آنها متفاوت باشد باید به جرمقذف مجازات شوند و هشتاد ضربه تازیانه بخورند.

این که اسلام، در مورد زنا، چهار شاهد خواسته است تا این مسئله اثبات شود، ممکن است به این علت باشد که زبان بسیاری از مردم در زمینه این اتهامات باز است، و همواره حیثیت افراد را با سوءظن، و بدون آن، جریحه دارد می کنند. و مسلم است آبروی رفته به آسانی باز نمی گردد.

ص: 155

1- . مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ناشر: دار الکتب الإسلامية، مکان چاپ: تهران، سال چاپ: 1374 ش، نوبت چاپ: اول، ج 3، ص: 377.

اسلام، در این زمینه سخت گیری کرده، تا حافظ حیثیت مردم باشد. ولی در مسائل دیگر، حتی قتل نفس، زبانها تا این حد، آلوده نیست. افزایش دادن تعداد شهود را به چهار نفر، به قدری سنگین است که فقط افراد بی باک و بی پروا، ممکن است مجرم شناخته شوند، و بدیهی است چنین اشخاصی باید به اشد مجازات گرفتار شوند، تا عبرت دیگران گردند، و محیط جامعه از آلودگی آنان، پاک شود. شرایطی که برای شهادت شهود، تعیین شده، مثل رؤیت و عدم قناعت به قراین، و هماهنگی در شهادت و مانند آن، اثبات جرم را سخت تر می کند.

قرآن کریم در این باره می فرماید: و از زنان شما [امت اسلام] کسانی که مرتکب زنا می شوند، چهار نفر مرد از خودتان را بر آنان به گواهی بخواهید.... {وَاللّٰتِ يٰۤاَتِيْنَ الْفٰحِشَةَ مِنْ نِّسَائِكُمْ فَاَسْتَشْهِدُوْنَ عَلَيْهِنَّ اَرْبَعَةً مِنْكُمْ...} (1)

و همچنین در سوره مبارکه نور می فرماید: و کسانی که زنان عقیقه پاكدامن را به زنا متهم می کنند، سپس چهار شاهد نمی آورند، پس به آنان هشتاد تازیانه بزنید، و هرگز شهادتی را از آنان نپذیرید، و اینانند که در حقیقت فاسق اند. {وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفٰسِقُونَ} (2)

می دانیم معمولاً برای اثبات حقوق و جرم ها در اسلام دو شاهد عادل کافی است حتی در مسئله قتل نفس با وجود دو شاهد عادل، جرم اثبات می شود، ولی در مسئله اتهام به زنا مخصوصاً چهار شاهد الزامی است، ممکن است سنگینی وزنه شاهد در اینجا به خاطر آن باشد که زبان بسیاری از مردم در زمینه این اتهامات باز است، و همواره عرض و حیثیت افراد را جریحه دار می کنند، اسلام در این زمینه سختگیری کرده تا حافظ اعراض مردم باشد.

از این گذشته قتل نفس در واقع یک طرف دارد، یعنی مجرم یکی است، در حالی

ص: 156

1- . نساء(4)، آیه 15.

2- . نور (24)، آیه 4.

که در مسئله زنا برای دو نفر اثبات جرم می شود، و اگر برای هر کدام دو شاهد بطلیم چهار شاهد می شود.

این سخن مضمون حدیثی است که از امام صادق علیه السلام نقل شده، آنجا که ابوحنیفه فقیه معروف اهل تسنن می گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: آیا زنا شدیدتر است یا قتل؟ فرمود: "قتل نفس" گفتم: اگر چنین است پس چرا در قتل نفس دو شاهد کافی است، اما در زنا چهار شاهد لازم است؟

فرمود: شما درباره این مسئله چه می گوید؟ ابوحنیفه پاسخ روشنی نداشت بدهد، امام فرمود: "این به خاطر این است که در زنا دو حد است، حدی بر مرد جاری می شود، و حدی بر زن، لذا چهار شاهد لازم است، اما در قتل نفس تنها یک حد درباره قاتل جاری می گردد".

در روایتی از امام صادق علیه السلام آمده است: «عن جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيٍّ فِي ثَلَاثَةِ شَهْدُوا عَلِيَّ رَجُلٍ بِالزَّانَا - فَقَالَ عَلِيُّ أَيْنَ الرَّابِعُ - قَالُوا الْآنَ يَجِيءُ فَقَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ حُدُّوهُمْ».

سه تن نزد امیرالمؤمنین علیه السلام بر علیه شخصی به زنا شهادت دادند. حضرت فرمود: چهارمی کجا است؟ گفتند: اکنون می آید. حضرت فرمان داد آن سه شاهد را حدّ قذف زدند»

شاید مضامین آیه و روایت اخیر در ابتدا تعجب برانگیز باشد. چه بسا سه نفر انسان متشخص و عادل به چشم خود عملی را با تمام شرایطش دیده اند. ممکن است این سه نفر جزء صحابه و مقربان و اولیای الهی باشند. ولی آیه شریفه و روایت عنوان می کند که اگر اینها علیه کسی (که قاعدتاً مجرم است) شهادت دادند، نه تنها مجرم مجازات نمی شود. بلکه همین شهود اولاً به مجازات شدید حدی محکوم می شوند. ثانیاً حکم به فسقشان داده می شود. ثالثاً هرگز شهادتشان نزد دادگاه مورد قبول نیست.

یعنی اگر در فرض روایت، آن شاهد چهارم هم بعد از اجرای حد سه نفر شاهد قبلی از راه می رسید و شهادت می داد، حکم زنای محصنه ثابت نمی شد. بلکه نفر چهارم هم مجازات می شد.

در روایتی از امام صادق از قول امام علی آمده است: «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ لَا أَكُونُ أَوَّلَ الشُّهُودِ الْأَرْبَعَةِ أَحْسَنِي الرَّوْعَةَ أَنْ يَنْكَلَ بَعْضُهُمْ فَأُجْلَدَ. در صورتی که شاهد زنا باشم، هرگز حاضر نیستم که اولین شخص شاهد باشم؛ زیرا خوف آن دارم که بعضی از شهود از ادای شهادت امتناع کنند و من تازیانه قذف بخورم».

اگر قائل باشیم که تبعیت از سنت ائمه معصومان علیهم السلام بر همگان لازم و لا اقل مستحب است (که چنین است)، و همه مسلمانان بخواهند از این روش ائمه علیهم السلام تبعیت کنند، کسی به شهادت علیه زناکار اقدام نخواهد کرد.

روایات متعددی وجود دارد که شهادت شوهر حتی اگر عادل و باتقوا باشد، در اثبات حکم زنای محصنه قبول نمی شود. بسیاری از فقیهان بر اساس این روایات فتوا داده اند که اگر سه نفر شهادت دهند یا چهار نفر که یکی از شهود، شوهر زن است شهادت دهد، نه تنها زنای محصنه اثبات نمی شود، همه شهود به شدت مجازات می شوند. «عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَحَدِهِمَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي أَرْبَعَةٍ شَهِدُوا عَلَيَّ امْرَأَةً بِالزَّانَا أَحَدُهُمْ زَوْجُهَا - قَالَ يُلَاعِنُ الزَّوْجُ وَيُجْلَدُ الْآخَرُونَ».

امام صادق علیه السلام در مورد شهادت چهار نفر که یکی از آنها همسر زناکار است فرمودند: همسر زن بایستی مراسم لعان برپا کند و بقیه شاهدان شلاق زده می شوند».

با توجه به وضعیت سخت گیرانه ای که احکام اسلامی برای اثبات زنا بهوسیله گواهی شهود در نظر گرفته است، مشخص می شود اهتمام حداکثری آن است که گناهان شنیعی مثل زنا تا حد امکان ظهور اجتماعی نیابد و با اغماض و قاطعیت،

گفتار دوم: راهکارهای اجتماعی سلبی

اشاره

در این گفتار به راهکارهای اجتماعی سلبی حفظ آبرو از منظر قرآن پرداخت خواهد شد، مراد از این راهکارها، پرهیز از اموری است که رفتار بر اساس آن‌ها زمینه‌های تحقیر و تضعیف شخصیت دیگران را در پی دارد و موجب بی‌آبرویی در انظار مردم می‌شود.

پرهیز از تمسخر و استهزاء

اشاره

یکی از عوامل موثر در خطر واقع شدن آبرو مسخره کردن است، تمسخر علاوه بر اینکه آبروی دیگران را در معرض خطر قرار می‌دهد، آبروی خود مسخره کننده را نیز تهدید می‌کند که در آیات و روایات به آن اشاره شده است.

خدای متعال درباره پرهیز از تمسخر می‌فرماید: "ای کسانی که ایمان آورده اید! نباید گروهی از مردان شما گروه دیگری را استهزاء کند" {یا ایُّهَا الَّذِیْنَ آمَنُوا لَا یَسْخَرُ قَوْمٌ مِّنْ قَوْمٍ (1)}.

چه اینکه "شاید آنها که مورد سخریه قرار گرفته اند از اینها بهتر باشند" {عَسَىٰ اَنْ یَّکُونُوا خَیْرًا مِّنْهُمْ (2)}. "همچنین هیچ گروهی از زنان نباید زنان دیگری را مورد سخریه قرار دهند، چرا که ممکن است آنها از اینها بهتر باشند" {وَلَا نِسَاءٌ مِّنْ نِّسَاءٍ عَسَىٰ اَنْ یَّکُنَّ خَیْرًا مِّنْهُنَّ (3)}.

ص: 159

1- . حجرات (49) آیه 11.

2- . همان.

3- . همان.

مخاطب آیه مؤمنان اند، اعم از مردان و زنان، قرآن به همه هشدار می دهد که از این عمل زشت بپرهیزند، چرا که سرچشمه استهزاء و سخریه همان حس خود برتری و کبر و غرور است که عامل بسیاری از جنگهای خونین در طول تاریخ بوده است.

و این "خود برتری" بیشتر از ارزشهای ظاهری و مادی سرچشمه می گیرد مثلاً فلان کس خود را از دیگری ثروتمندتر، زیباتر، یا از قبیله ای سرشناستر می شمرد، و احیاناً این پندار که از نظر علم و عبادت و معنویات از فلان جمعیت برتر است او را وادار به سخریه می کند، در حالی که معیار ارزش در پیشگاه خداوند تقوا است، و این بستگی به پاکی قلب و نیت و تواضع و اخلاق و ادب دارد.

هیچ کس نمی تواند بگوید: من در پیشگاه خدا از فلان کس برترم، و به همین دلیل تحقیر دیگران، و خود را برتر شمردن یکی از بدترین کارها، و زشتترین عیوب اخلاقی است که بازتاب آن در تمام زندگی انسانها ممکن است آشکار شود. و در پایان آیه برای تاکید بیشتر می فرماید: "و آنها که توبه نکنند و از این اعمال دست بردارند ظالم و ستمگرند" {وَمَنْ لَمْ يَتُبْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ} (1).

چه ظلمی از این بدتر که انسان با سخنان نیش دار، و تحقیر و عیبجویی، قلب مردم با ایمان را که مرکز عشق خدا است بیازارد، و شخصیت و آبروی آنها را که سرمایه بزرگ زندگی آنان است از بین ببرد.

قرآن کریم در جای دیگر می فرماید: کسانی که در دنیا افراد با ایمان را مسخره می کنند و با خنده های تمسخر آمیز و تحقیر کننده از کنارشان می گذرند و با

ص: 160

اشاره های چشم و آبرو آنان را به مسخره می گیرند و از این کار (زشت) خود اظهار سرور و خوشحالی نموده و به آن مباحثات می کنند و... باید بدانند که فردا نوبت مؤمنان است که بر آنها بخندند. اینک متن آیات: { اِنَّ الَّذِيْنَ اَجْرُمُوْا كَانُوْا مِنَ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا يَضْحَكُوْنَ. وَ اِذَا مَرُّوْا بِهِمْ يَتَغَامَزُوْنَ. وَ اِذَا اُنْقَلَبُوْا اِلَىٰ اٰهْلِهِمْ اُنْقَلَبُوْا فِكْهِيْنَ. وَ اِذَا رَاوْهُمُ قَالُوْا اِنَّ هٰؤُلَاءِ لَضٰلُّوْنَ. وَ مَا اَرْسَلُوْا عَلَيْهِمْ حٰفِظِيْنَ. فَاَلْيَوْمَ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا مِنَ الْكُفٰرِ يَضْحَكُوْنَ. عَلٰى الْاِرَائِكِ يَنْظُرُوْنَ. هَلْ تُؤْتِبُ الْكُفٰرًا مَا كَانُوْا يَفْعَلُوْنَ؟ }.

مجرمان و بد کاران همیشه در دنیا به مؤمنان می خندیدند و هنگامی که از کنار مؤمنان می گذرند با اشاره های چشم و آبرو آنها را مسخره می کنند و هنگامی که به سوی خانواده خود باز می گردند مسرور و خندانند. و هنگامی که آنها را (مؤمنان را) می دیدند می گفتند این ها گمراهانند در حالی که آنها هرگز مأمور مراقبت و متکفل آنان (مؤمنان) نبودند ولی امروز مؤمنان به کافران می خندند در حالی که بر تختهای مزین بهشتی نشسته اند و نگاه می کنند.

سپس به عنوان طعن و تمسخر گفته می شود: آیا کافران پاداش اعمالشان را گرفتند؟(1)

حدیثی از امام زین العابدین علیه السلام وارد شده که فرمود: زمانی که روز قیامت برپا شود از سرای بهشت دو عدد تخت آورده و بر روی کناره جهنم می گسترانند سپس علی علیه السلام می آید و بر روی آن می نشیند و شروع به خندیدن می کند و بر اثر خنده ایشان جهنم منقلب شده و زیر و رو می شود و سپس دو نفر از پیشینیان اهل جهنم در برابر حضرت می ایستند و در خواست ترحم و شفاعت می کنند و حضرت بر آن دو نفر

ص: 161

از روی استهزا می خندد... و این همان کلام خداست که فرمود: امروز مؤمنان به کافران می خندند در حالی که بر تختهای مزین بهشتی نشسته اند و نظاره گر خزی و خواری کافران هستند.

سپس به عنوان طعن و تمسخر گفته می شود: آیا کافران پاداش اعمالشان را گرفتند؟

«إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أُخْرِجَتْ أَرِيكَتَانِ مِنَ الْجَنَّةِ فَبَسِطَتَا عَلَى شَفِيرِ جَهَنَّمَ ثُمَّ يَجِيءُ عَلَى عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى يَقْعُدَ عَلَيْهِمَا فَإِذَا قَعَدَ ضَحِكَ وَإِذَا ضَحِكَ انْقَلَبَتْ جَهَنَّمَ فَصَارَ عَلَيْهَا سَافِلَهَا ثُمَّ يُخْرِجَانِ (الاولين) فَيُوقَفَانِ بَيْنَ يَدَيْهِ فَيَقُولَانِ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ يَا وَصِيَّ رَسُولِ اللَّهِ أَلَا تَرَحَّمُنَا أَلَا تَسْمَعُ لَنَا عِدَّةَ رَبِّكَ قَالَ فَيَضْحَكُ مِنْهُمَا ثُمَّ يَقُومُ فَيَدْخُلُ الْأَرِيكَتَانِ وَيُعَادَانِ إِلَى مَوْضِعِهِمَا فَذَلِكَ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ: فَالْيَوْمَ الَّذِينَ آمَنُوا مِنَ الْكُفَّارِ يَضْحَكُونَ عَلَى الْأَرَائِكِ يَنْظُرُونَ هَلْ تُؤْتَبُ الْكُفَّارُ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ» (1).

خلاصه اینکه سخریه و استهزاء نوعی عیب جویی است و سزاوار نیست انسان برای اینکه عده ای را بخنداند مرتکب این گناه شود و دیگران را تحقیر کند و کسانی که مردم را مسخره می کنند به خود مغرورند و همین غرور و خودبینی آنان سبب می شود که افراد مؤمن و متدین را به چشم حقارت بنگرند و در نتیجه برای خود عذابی سخت و دردناک آماده کنند.

در روایات معصومین علیهم السلام نیز از کسانی که مؤمنان را تحقیر و تمسخر می کنند شدیداً نکوهش شده است. در این مورد به چند حدیث اکتفا می شود.

ص: 162

1- [1]. استرآبادی، علی، تأویل الآيات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة - ایران؛ قم، چاپ: اول، 1409ق، ص756.

کسانی که از راه غیبت، تهمت، اهانت و تحقیر مردم، دیگران را می خندانند باید بدانند که در روز قیامت از خاسران و زیانکارانند. امام صادق علیه السلام فرمود:

در شهر مدینه مردی پست و فرومایه بود که کار او فقط هرزه گویی و خنداندن مردم بود. یک روز گفت که این مرد (یعنی علی بن الحسین) مرا عاجز کرده است زیرا تا کنون نتوانسته ام او را بخندانم. (منتظر فرصتی بود) تا اینکه روزی امام سجاد علیه السلام به همراه دو تن از خدمتگزاران خود می گذشت. او نیز (فرصتی به دست آورد) و عبای آن حضرت را از دوش مبارکش کشید و رفت.

امام هیچ گونه اعتنایی به او نکرد. کسانی که آنجا بودند رفتند و ردای امام سجاد علیه السلام را از او گرفته و بر دوش مبارک آن بزرگوار انداختند.

امام علیه السلام پرسید: این شخص که بود؟ گفتند: او مرد هرزه گو و خوشمزه ای است که مردم مدینه را می خندانند. فرمود: به او بگویند خدا را روزی است که در آن روز یاوه سرایان زیانکار خواهند شد. (1)

به هر حال، تردیدی نیست که این گونه افراد در روز قیامت گرفتار انواع عذاب و شکنجه خواهند شد و همان گونه که در دنیا مؤمنان را مسخره می کردند و می خندیدند

ص: 163

1- ابن بابویه، محمد بن علی، الأمالی (للصدوق) - تهران، چاپ: ششم، 1376ش، ص 221. کان بالمدينة رجل بطل يضحك الناس منه فقال قد أعياني هذا الرجل أن أضحكه (یعنی علی بن الحسین) قال: فمرّ علیّ علیه السلام و خلفه مولیان له قال: فجاء الرجل حتّى انتزع ردائه من رقبتة، ثمّ مضى، فلم يلتفت إليه علیّ علیه السلام فاتّبعوه و أخذوا الرّداء منه فجاءوا به فطرحوه عليه، فقال لهم، من هذا؟ فقالوا: هذا رجل بطل يضحك أهل المدينة فقال: قولوا له إنّ لله يوماً يخسر فيه المبطلون. و ابن شهر آشوب مازندرانی، محمد بن علی، مناقب آل أبي طالب عليهم السلام (لابن شهر آشوب) - قم، چاپ: اول، 1379 ق، ج 4؛ ص 158.

اهل ایمان نیز در روز قیامت بر آنها می خندند. صاحب تفسیر اطیب البیان در ذیل آیه {...فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ(1)} می فرماید:

{فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ(2)} پس اینها را سخریه و استهزاء و متلک میگویند.

{سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ(3)}: یا مراد آن است که جزای سخریه آنها را فردای قیامت به آنها می چشاند. یا ملائکه آنها را مسخره می کنند. چنانچه در خبر دارد که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: در روز قیامت کسانی را که در دنیا مردم را مسخره می کردند می آورند و دری از بهشت به روی آنان می گشایند و به آنها می گویند بیایید بیایید. آنها با آن همه سختی و ناراحتی به پیش می آیند و همین که نزدیک در می رسند در به روی آنها بسته می شود. سپس در دیگری به روی آنها باز می شود و گفته می شود شتاب کنید شتاب کنید. این بار نیز آنها با ناراحتی حرکت می کنند و همین که نزدیک این در می روند آن نیز بسته می شود و همین طور این کار تکرار می شود تا جایی که نا امید می شوند و سر انجام دیگر به سوی هیچ دری نمی روند. در اینجا مؤمنان که ساکنان بهشت اند به آنها نظاره می کنند به آنان می خندند(4). «وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» سپس آنها را در

ص: 164

1- . توبه (9) آیه 79.

2- . همان.

3- . همان.

4- . مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج 1، ص: 142 ما روی عن ابن عباس أنه قال يفتح لهم وهم في النار باب من الجنة فيقبلون من النار إليه مسرعين حتى إذا انتهوا إليه سد عليهم وفتح لهم باب آخر في موضع آخر فيقبلون من النار إليه مسرعين حتى إذا انتهوا إليه سد عليهم فيضحك المؤمنون منهم فلذلك قال الله عز وجل: {فاليوم الذين آمنوا من الكفار يضحكون}.

پرهیز از عیب جویی

اشاره

عیب جویی از جمله رذایل اخلاقی است که اثر سوء آن هم به خود عیب جو می رسد و هم به فردی که از آن عیب جویی می شود؛ زیرا صاحب این صفت با این عمل خود آبروی دیگران را بر باد می دهد و طبق روایات خدا هم مکافات عمل او را، بر ملا شدن عیوب او قرار داده است و لذا پرهیز از این عامل تأثیر ویژه ای در تأمین امنیت حیثیتی جامعه به جای می گذارد.

خدای متعال در این باره می فرماید: {... وَ لَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ...} (2) {وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ} (3).

"لا تلمزوا" از ماده "لمز" به معنی عیبجویی و طعنه زدن است، و بعضی فرق میان "همز" و "لمز" را چنین گفته اند که "لمز" شمردن عیوب افراد است در حضور آنها، و "همز" ذکر عیوب در غیاب آنها است، و نیز گفته اند که "لمز" عیبجویی با چشم و اشاره است، در حالی که "همز" عیبجویی با زبان است. (4)

جالب اینکه قرآن در این آیه با تعبیر "انفسکم" به وحدت و یکپارچگی مؤمنان اشاره کرده و اعلام می دارد که همه مؤمنان به منزله نفس واحدی هستند و اگر از دیگری عیبجویی کنید در واقع از خودتان عیبجویی کرده اید!

پرهیز از افشای عیوب اهل ایمان:

ص: 165

- 1- . طیب سید عبد الحسین، اطیب البیان فی تفسیر القرآن، ناشر: انتشارات اسلام مکان چاپ: تهران، سال چاپ: 1378 ش، نوبت چاپ: دوم، ج 6، ص: 278.
- 2- . حجرات (49) آیه 11.
- 3- . همزه (104) آیه 1.
- 4- . تفسیر نمونه، ج 22، ص: 180

فاش کردن عیوب مومنان، از عوامل هتک آبرو است که خدای متعال جز در موارد ظلم به شدت از آن نهی فرموده است، چنانچه در سوره نساء آمده است که؛ خدا افشای بدی های دیگران را دوست ندارد، جز برای کسی که مورد ستم قرار گرفته است [که بر ستمدیده برای دفع ستم، افشای بدی های ستمکار جایز است]؛ و خدا شنوا و داناست. { لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظَلِمَ وَ كَانَ اللَّهُ سَمِيعًا عَلِيمًا(1)}. مقصود از {الجهر بالسوء من القول}

در آیه افشای بدی شخص است. پس ممنوع بودن آن جز در مورد ظالم می تواند به این دلیل باشد که افشای بدی افراد، سبب هتک آبروی آنان می شود.

امام صادق علیه السلام نیز می فرماید: «عَوْرَةُ الْمُؤْمِنِ عَلَى الْمُؤْمِنِ حَرَامٌ»؛

فاش کردن عیوب و رازهای یک مومن، بر دیگر مومنان حرام است.(2) پیامبر

گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: «وَمَنْ مَشَى فِي عَيْبِ أَخِيهِ وَ كَشَفَ عَوْرَتَهُ كَانَ أَوَّلَ خُطْوَةٍ خَطَاَهَا وَ وَصَعَهَا فِي جَهَنَّمَ وَ كَشَفَ اللَّهُ عَوْرَتَهُ عَلَى رُءُوسِ الْخَلَائِقِ»؛ هر کس برای عیب جوئی و فاش کردن اسرار برادر دینی اش قدم بردارد اولین قدم او ورود به جهنم خواهد بود! و خداوند اسرار و عیوب او را نزد همه خلائق فاش و علنی خواهد کرد.(3)

و همچنین از آن حضرت نقل شده است که فرمود:

ص: 166

1- . نساء (4) آیه 148.

2- [3]. ابن بابویه، محمد بن علی، معانی الأخبار - قم، چاپ: اول، 1403 ق، ص 255. زَيْدِ الشَّحَّامِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِهِ عَوْرَةُ الْمُؤْمِنِ عَلَى الْمُؤْمِنِ حَرَامٌ قَالَ لَيْسَ هُوَ أَنْ يَنْكَشِفَ وَ يَرَى مِنْهُ شَيْئًا إِنَّمَا هُوَ أَنْ يَرَوِيَ عَلَيْهِ.

3- . ابن بابویه، محمد بن علی، ثواب الأعمال و عقاب الأعمال - قم، چاپ: دوم، 1406 ق، ص 288. و شهید ثانی، زین الدین بن علی، كشف الریبة - بی جا، چاپ: سوم، 1390 ق، ص 10.

«كَانَ بِالْمَدِينَةِ أَقْوَامٌ لَهُمْ عُيُوبٌ، فَسَكَتُوا عَنْ عُيُوبِ النَّاسِ، فَأَسَكَتَ اللَّهُ عَنْ عُيُوبِهِمُ النَّاسَ، فَمَاتُوا وَلَا عُيُوبَ لَهُمْ عِنْدَ النَّاسِ، وَكَانَ فِي الْمَدِينَةِ أَقْوَامٌ لَا عُيُوبَ لَهُمْ فَتَكَلَّمُوا فِي عُيُوبِ النَّاسِ، فَأَظْهَرَ اللَّهُ لَهُمْ عُيُوبًا، لَمْ يَزَالُوا يُعْرِفُونَ بِهَا إِلَى أَنْ مَاتُوا» (1) در مدینه مردمانی بودند که عیب‌هایی داشتند ولی از ذکر عیوب مردم خاموش ماندند، و خدا مردم را از ذکر عیوب آنها ساکت گرداند و در حالی از دنیا رفتند که پیش مردم بی عیب بودند، و در مدینه مردمی بی عیب بودند و عیب مردم را گفتند و خدا عیب‌هایی از آنها را پدیدار کرد که قبل از آن به آن عیوب شناخته نمی‌شدند تا اینکه از دنیا رفتند.

و در حدیث نورانی دیگری فرمود: «مَنْ أَدَاعَ فَاحِشَةً كَانَ كَمُبْتَدِئِهَا وَمَنْ عَيَّرَ مُؤْمِنًا بِشَيْءٍ لَمْ يَمُتْ حَتَّى يَرْكَبَهُ» (2)

هرکه عمل بدی را شایع کند، چون عامل آن است و هرکه مؤمنی را به کاری عیب کند، نمیرد تا مرتکب آن شود.»

و نیز امام جعفر صادق علیه السلام می‌فرماید: «يَا بُنَيَّ مَنْ كَشَفَ حِجَابَ غَيْرِهِ انْكَشَفَتْ عَوْرَاتُ نَفْسِهِ»؛ کسی که نسبت به مردم پرده دری کند پرده آبروی خودش دریده می‌شود. (3)

پس باید توجه داشت که شخص افشاگر در دنیا بدون مجازات نخواهد ماند.

از اطلاق بسیاری از اخبار معلوم می‌شود که کشف سر مؤمنین حرام است؛ یعنی، عیوبی که از مؤمنین مستور و مخفی است، چه خلقی یا عملی یا باشد، حرام است اظهار و افشای آن. چه شخص متصف، راضی به آن باشد یا نه؛ و چه قصد

ص: 167

1- . طوسی، محمد بن الحسن، الأمالی (للطوسی) - قم، چاپ: اول، 1414 ق، ص 44.

2- . کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی (ط - الإسلامية) - تهران، چاپ: چهارم، 1407 ق، ج 2؛ ص 356. و مفید، محمد بن محمد، الإختصاص - ایران؛ قم، چاپ: اول، 1413 ق، ص 229.

3- . مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، بحار الأنوار (ط - بیروت) - بیروت، چاپ: دوم، 1403 ق، ج 75؛ ص 202. (لنالی الاخبار، ج 5، ص 241).

انتقاص در کار باشد یا نباشد. ولی از ملاحظه مجموع اخبار استفاده می شود که قصد انتقاص دخیل در حرمت است، مگر آن که نفس عمل از اموری باشد که ذکر آن و اشاعه آن محرم شرعی باشد؛ چون معاصی خدا که صاحب معصیت نیز نمی تواند اظهار آن کند و از جمله اشاعه فاحشه است. و این مربوط به حرمت غیبت نیست و بعید نیست اظهار مستورات مؤمنین در صورت عدم رضایت آن ها نیز محرم باشد ولو قصد انتقاص در کار نباشد. (1)

راهکارهای مبارزه با عیب جویان

الف: عدم مجالست با عیب جویان

افراد عیب جو همانند مگس روی آلودگی ها می نشینند و تنها روی جنبه های منفی انگشت می گذارند و جنبه های مثبت اشخاص را نمی بینند، چنان که امام صادق علیه السلام فرمود: «افراد زبون و فرومایه مانند مگس روی ناپاکی ها و آلودگی ها می نشینند و دنبال کارهای زشت و عیوب مردم هستند و خوبی های آنان را نادیده می گیرند، همان طور که مگس دنبال نقاط فاسد بدن می گردد و مواضع صحیح و سالم را ترک می کند.»

«الْأَشْرَارُ يَتَّبِعُونَ مَسَاوِيءَ النَّاسِ وَيَتْرَكُونَ مَحَاسِنَهُمْ كَمَا يَتَّبِعُ الذُّبَابُ الْمَوَاضِعَ الْفَاسِدَةَ مِنَ الْجَسَدِ وَيَتْرَكَ الصَّحِيحَ». (2)

بنابراین، باید از معاشرت و همنشینی با آنها خودداری کرد و گذشته از اینکه نباید آنان را به عنوان دوست برگزید بلکه باید این گونه افراد را در ردیف دشمن ترین مردم نسبت به خود به حساب آورد زیرا ممکن است در اثر رفت و آمد نقطه ضعفی را

ص: 168

1- . خمینی، سید روح الله موسوی شرح چهل حدیث، ناشر: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی رحمه الله سال چاپ: 1395، ص 302.

2- . قمی، عباس، سفینه البحار - قم، چاپ: اول، 1414 ق، ج 6؛ ص 570.

مشاهده کنند و یک روز آبروی انسان را ببرند.

از این رو امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: «لِيَكُنْ أَبْغَضُ النَّاسِ إِلَيْكَ وَأَبْعَدُهُمْ مِنْكَ أَطْلُبُهُمْ لِمَعَايِبِ النَّاسِ» (1)

باید دشمن ترین مردم نزد تو و دورترین آنها از تو کسانی باشند که بیشتر در صدد یافتن خطاهای مردم هستند.»

ب: بی اعتنایی به عیب جویان

راه دیگری که برای جلوگیری از اشاعه فحشاء وجود دارد بی اعتنایی به کسانی است که می خواهند با شایعه پراکنی و عیب جویی از دیگران، از قبیح و زشتی گناهان بکاهند و آن را در نظر مردم بی اهمیّت جلوه دهند. این قبیل افراد با ذکر عیوب دیگران جوّ جامعه را آلوده کرده و بدین وسیله برای تعمیم فساد و گسترش گناه زمینه سازی می کنند. پس اگر به سخن آنها ترتیب اثر داده نشود و در همه جا با بی اعتنایی مردم روبرو شوند ناگزیر دست از این کار زشت برداشته و پی کار خود می روند.

شخصی به نام محمد بن فضیل می گوید: خدمت امام هفتم حضرت موسی بن جعفر علیه السلام رسیدم و عرض کردم: فدایت شوم، درباره یکی از برادران دینی من کاری را نقل می کنند که من آن را ناخوش دارم ولی هنگامی که از خود او سؤال می کنم انکار می کند با اینکه گروهی از افراد موثق و مورد اعتماد این خبر را برای من نقل کرده اند. حضرت فرمود: «يَا مُحَمَّدُ كَذِّبَ سَمْعَكَ وَبَصَرَكَ عَنْ أَخِيكَ فَإِنَّ شَهِدَ عِنْدَكَ خَمْسُونَ قَسَامَةً وَقَالُوا لَكَ قَوْلًا فَصَدَّقَهُ وَكَذَّبَهُمْ، لَا تُذِيعَنَّ عَلَيْهِ شَيْئًا تُشِينُهُ بِهِ، وَتَهْدِمُ بِهِ مَرْوَتَهُ فَتَكُونَ مِنَ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ {إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ

ص: 169

1- . آقا جمال خوانساری، محمد بن حسین، شرح آقا جمال خوانساری بر غرر الحکم و درر الکلم - تهران، چاپ: چهارم، 1366ش، ج

5؛ ص 50، ح 7378.

الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ {1}؛ ای محمد گوش و چشم خود را در مقابل برادر مسلمانان تکذیب کن و اگر پنجاه نفر به عنوان شاهد قسم یاد کردند و درباره او چیزی به تو گفتند ولی خود او انکار کرد به گواهی آنان ترتیب اثر مده، سخن او را بپذیر و گفته آنها را قبول مکن. سپس فرمود: مبادا چیزی را که مایه عیب و ننگ او و وسیله درهم کوبیدن شخصیت و شرف انسانی او می گردد منتشر کنی، زیرا در زمره کسانی قرار خواهی گرفت که خداوند درباره آنها فرموده است: «کسانی که دوست می دارند زشتی ها در میان مؤمنان پخش شود برای آنها است عذابی دردناک در دنیا و آخرت.» (2)

در حدیث دیگری، امام باقر علیه السلام فرمود: «يَجِبُ لِلْمُؤْمِنِ عَلَى الْمُؤْمِنِ أَنْ يَسْتُرَ عَلَيْهِ سَبْعِينَ كَبِيرَةً؛ هر مؤمنی وظیفه دارد هفتاد گناه کبیره را بر برادر مؤمن خود بپوشاند.» (3) حضرت علی علیه السلام می فرماید:

«ای مردم آن کس که نسبت به برادر دینی اش، از لحاظ دین و مذهب سابقه خوبی سراغ دارد، دیگر نباید به سخنانی که این و آن درباره او می گویند گوش فرا دهد. آگاه باشید، اثر زیان کلام از زیان تیر سخت تر و بیشتر است، زیرا گاهی تیرانداز تیر می اندازد و تیرش به خطا می رود، اما کلام بی اثر نمی ماند. اگر چه دروغ باشد و سخن باطل و نادرست فراوان گفته می شود. ولی سخن های باطل نابود خواهد شد و گناه آن برای گوینده باقی می ماند و خداوند شنوا و گواه است. بدانید بین حق و باطل

ص: 170

1- . نور (24) آیه 19.

2- . کلینی، محمد بن یعقوب، کافی (ط - دار الحدیث) - قم، چاپ: اول، ق 1429، ج 15؛ ص 355.

3- . همان، چاپ: اول، ق 1429، ج 3؛ ص 528. شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة - قم، چاپ: اول، 1409 ق، ج 16؛ ص 379.

بیش از چهار انگشت فاصله نیست. از امام علیه السلام درباره این سخن سؤال شد، حضرت انگشتانش را کنار هم گذاشت و میان گوش و چشم خود قرار داد، سپس فرمود: باطل آن است که بگویی شنیدم، و حق آن است که بگویی دیدم. «أَيُّهَا النَّاسُ مَنْ عَرَفَ مِنْ أَخِيهِ وَثِقَةً دِينَ وَ سَدَادَ طَرِيقٍ فَلَا يَسْمَعَنَّ فِيهِ أَقْوِيلَ الرَّجَالِ أَمَا إِنَّهُ قَدْ يَرْمِي الرَّامِيَ وَ تُخَطِّئُ السَّهَامَ وَ يُحِيلُ الْكَلَامَ وَ بَاطِلُ ذَلِكَ يَبُورُ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ وَ شَهِيدٌ أَمَا إِنَّهُ لَيْسَ بَيْنَ الْحَقِّ وَ الْبَاطِلِ إِلَّا أَرْبَعُ أَصَابِعَ فَسَدَّ بِلْ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ مَعْنَى قَوْلِهِ هَذَا فَجَمَعَ أَصَابِعَهُ وَ وَضَعَ عَهَا بَيْنَ أُذُنِهِ وَ عَيْنِهِ ثُمَّ قَالَ الْبَاطِلُ أَنْ تَقُولَ سَمِعْتُ وَ الْحَقُّ أَنْ تَقُولَ رَأَيْتُ» (1).

پرهیز از لقب زشت دادن

اشاره

به کار بردن القاب زشت برای افراد موجب خرد شدن شخصیت، تحقیر و ناراحتی فرد خطاب شونده شده که در این حال ممکن است فرد در جواب شخص مقابله به مثل کند و در نتیجه به مرور زمینه برای ترویج یک عمل زشت و ناپسند در جامعه فراهم شود.

نام بد موجب عقده حقارت می گردد و کسانی که با نام زشت و ناخوشایندی خوانده می شوند، همواره از شنیدن نام خود رنج می برند.

بسیاری از افراد بی بند و بار در گذشته و حال اصرار داشته و دارند که بر دیگران القاب زشتی بگذارند، و از این طریق آنها را تحقیر کنند، شخصیتشان را بکوبند، و یا احیاناً از آنان انتقام گیرند، و یا اگر کسی در سابق کار بدی داشته سپس توبه کرده و کاملاً پاک شده باز هم لقبی که بازگو کننده وضع سابق باشد بر او بگذارند.

اسلام صریحاً از این عمل زشت نهی می کند، و هر اسم و لقبی را که کوچکترین

ص: 171

1- . شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغة (للصبحی صالح) - قم، چاپ: اول، 1414 ق، ص 197، خطبه 141.

مفهوم نامطلوبی دارد و مایه تحقیر مسلمانی است ممنوع شمرده.

خداوند متعال درباره لقب زشت دادن به مومنین می فرماید: با القاب زشت و ناپسند یکدیگر را یاد نکنید، بسیار بد است که بر کسی پس از ایمان نام کفرآمیز بگذارید.

{... وَلَا تَنَابَزُوا بِالْأَلْقَابِ بِئْسَ الْأِسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ..} (1).

راغب اصفهانی در معنای لغوی تنابز می نویسد: «تَبَزَّ به معنای لقب دادن به کسی است.» (2)

علامه طباطبایی در باب معنای اصطلاحی تنابز می نویسد:

«کلمه "بز" - به فتح حرف اول و دوم - به معنای لقب است، و - به طوری که گفته اند - اختصاص دارد به لقب های زشت. (3) پس "تنابز" که باب تفاعل و طرفینی است به معنای این است که مسلمانان به یکدیگر لقب زشت از قبیل فاسق، سفیه و امثال آن بدهند.» (4)

از این که خداوند از استهزا، طعن و بدگویی نسبت به مؤمنان به طور مجزا و مؤکد نهی کرده و آن را گناه و ظلم شمرده است؛ مقام و حرمت مؤمن نزد خداوند استفاده می شود به خصوص واژه «بَعَدَ الْإِيمَانِ» می رساند که حضور در جرگه مؤمنان، فرد را در جایگاه محترمی قرار می دهد.

ص: 172

-
- 1- . حجات (49) آیه 11.
 - 2- . راغب اصفهانی، حسین بن محمد - خسروی، غلامرضا، ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن، ج 4، ص 279.
 - 3- . ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، ج 5، ص 414.
 - 4- . طباطبایی، سید محمد حسین، سید محمد باقر موسوی همدانی، ترجمه تفسیر المیزان، ناشر: دفتر انتشارات اسلامی جامعه ی مدرسین حوزه علمیه قم، مکان چاپ: قم، سال چاپ: 1374 ش، ج 18، ص 482.

عَلَّامَه طباطبایی رحمه الله در شرح آیه فوق می نویسد:

«و مراد از کلمه "اسم" در جمله "بِسِّ الْأَسْمِ الْفُسُوقُ" ذکر است، و از این باب است که در فارسی هم می گوئیم اسم فلانی به سخاوت در رفته، یعنی ذکرش سرزبانها است. بنابراین معنای "بِسِّ الْأَسْمِ"، "بِسِّ الذِّكْرِ" است، یعنی بد ذکر است ذکر مردمی که ایمان آورده اند به فسوق، و اینکها آنان را به بدی یاد کنی، چون مؤمن بدان جهت که مؤمن است سزاوارتر است که همواره به خیر یاد شود، و به او طعنه زده نشود، و باید چیزی که اگر بشنود ناراحت می شود درباره اش گفته نشود، مثلاً نگویند پدرش چنین، و یا مادرش چنان بوده. ممکن هم هست مراد از کلمه "اسم"

علامت گذاشتن باشد، و معنای جمله این باشد که: بد علامتی است اینکه انسانی را بعد از ایمان، به داغ فسوق علامت بگذاری، و به علامتی زشت یادش کنی.» (1)

در حدیثی آمده است که روزی "صفیه" دختر "حیی ابن اخطب" (همان زن یهودی که بعد از ماجرای فتح خیبر مسلمان شد و به همسری پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم در آمد) روزی خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد در حالی که اشک می ریخت، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از ماجرا پرسید، گفت: عایشه مرا سرزنش می کند و می گوید:

"ای یهودی زاده! پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: چرا نگفتی پدرم هارون است، و عمویم موسی، و همسرم محمد ص؟ و در اینجا بود که این آیه نازل شد." (2)

ص: 173

1- . طباطبایی، سید محمد حسین، سید محمد باقر موسوی همدانی، ترجمه تفسیر المیزان، ناشر: دفتر انتشارات اسلامی جامعه ی مدرسین حوزه علمیه قم، مکان چاپ: قم، سال چاپ: 1374 ش، ج 18، ص 482.

2- . طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ناشر: انتشارات ناصر خسرو، مکان چاپ: تهران، سال چاپ: 1372 ش، نوبت چاپ: سوم، تحقیق: محمد جواد بلاغی. جلد 9 صفحه 136.

به همین جهت در پایان آیه می افزاید: "بسیار بد است که بر کسی بعد از ایمان آوردن نام کفر بگذارند" {بِسْمِ الْإِسْمِ الْفُسُوقِ بَعْدَ الْإِيمَانِ (1)}. (2) پیشوایان معصوم علیهم السلام نیز مسلمانان را از تنابز و صدا زدن با القاب زشت نهی و آن را امری مذموم و ناپسند معرفی کرده اند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: «کسی که شخصی را به غیر نام خودش (با القاب زشت) صدا کند فرشتگان او را لعنت می کنند.» (3)

امیرالمومنین علی علیه السلام در توصف پارسایان و متقین، عدم تنابز را از جمله اوصاف پارسایان معرفی نموده و می فرماید: «لَا يُضَيِّعُ مَا اللَّهُ تَحْفِظُ وَلَا يَنْسَى مَا ذُكِّرَ وَلَا يُتَابِزُ بِالْأَلْقَابِ وَلَا يُصَارُ بِالْجَارِ وَلَا يَسْتَمْتُ بِالْمَصَائِبِ وَلَا يَدْخُلُ فِي الْبَاطِلِ وَلَا يَخْرُجُ مِنَ الْحَقِّ؛ آنچه حفظش را به او سپرده اند تباه نمی سازد و آنچه را به او تذکر داده اند، فراموش نمی کند. مردم را با نامهای زشت نمی خواند و به همسایگان زیان نمی رساند. مصیبت زده را شماتت نمی کند. در امور باطل وارد نمی شود و از دایره حق بیرون نمی رود.» (4)

راهکارهای جلوگیری از تنابز

الف. پرهیز از معاشرت با اهل فسق و فحاش:

از جمله راه های جلوگیری از تنابز، پرهیز از معاشرت با افرادی که اهلفحش و تنابز هستند، می باشد.

ص: 174

-
- 1- . حجرات (49) آیه 11.
 - 2- . تفسیر نمونه، ج 22، ص: 181.
 - 3- . علاءالدین علی الممتقی بن حسام الدین الهندی البرهان فوری، کنز العمال فی سنن الاقوال والافعال، ناشر: بیروت (مؤسسه الرساله)، نوبت چاپ: پنجم، سال چاپ 1405ق، ج 16، ص 420، حدیث 45211.
 - 4- . شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه (للصبحی صالح)، ص 306.

ب. نامگذاری فرزندان با اسماء و القاب نیکو:

یکی دیگر از راه های جلوگیری از تنابز، نامگذاری فرزندان به نام نیکو و پسندیده است.

امیرالمومنین علی علیه السلام می فرماید: «إِنَّا لَنُكْتِي أَوْلَادَنَا فِي صِغَرِهِمْ مَخَافَةَ النَّبَزِ أَنْ يَلْحَقَ بِهِمْ؛ ما برای فرزندانمان در کودکی کنیه قرار می دهیم، از ترس آنکه مبدا در بزرگی دچار لقبهای ناخوشایند گردند.»⁽¹⁾

از همان دوران کودکی خوب است فرزندان با اوصاف و لقبهای نیکو و پسندیده خطاب شوند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید:

«بَادِرُوا أَوْلَادَكُمْ بِالْكُنْيَةِ قَبْلَ أَنْ تَغْلِبَ عَلَيْهِمُ الْأَلْقَابُ؛ پیش از آنکه لقبهای زشت بر فرزندانتان غلبه یابد کنیه ها و لقبهای خوب بر آنان بگذارید.»⁽²⁾

پ. آموزش آداب سخن گفتن

مراکز فرهنگی اعم از آموزش و پرورش، حوزه های علمیه، دانشگاه ها و صدا و سیما وظیفه دارند که آداب و فرهنگ صحبت کردن و خطاب قرار دادن را به افراد جامعه آموزش دهند و افراد جامعه را با آثار سوء فردی و اجتماعی تنابز آگاهی بخشند.

ت. برخورد و مجازات

یکی دیگر از راه های جلوگیری از تنابز، برخورد با کسانی است که مردم مؤمن را با الفاظ زشت خطاب می کنند. در فقه اسلامی تنابز تعزیر دارد و

ص: 175

1- . علاءالدین علی الممتقی بن حسام الدین الیهندی البرهان فوری، کنز العمال فی سنن الاقوال والافعال، ناشر: بیروت (مؤسسه الرساله)، نوبت چاپ: پنجم، سال چاپ 1405 ق، ج 16، ص 419.

2- . طوسی، محمد بن الحسن، تهذیب الأحكام (تحقیق خراسان)، ناشر: دار الکتب الإسلامیه، مکان چاپ: تهران، سال چاپ: 1407 ق، ج 7، ص 439.

تعزیر آن سه تا هفتاد و نه شلاق می باشد. (1)

بنابراین تنابز و نام بردن القاب زشت و ناپسند برای مؤمنین در دین اسلام امری مذموم و حرام می باشد و آثار زیانباری برای فرد و اجتماع دارد و برای از بین بردن و ریشه کن کردن این امر مذموم، باید فرهنگ و آداب گفتاری افراد جامعه را به معارف قرآن کریم و ائمه معصومین علیهم السلام نزدیکتر کرد.

پرهیز از گمان بد

یکی از عواملی که زمینه را برای ریختن آبروی دیگران فراهم می کند، گمان بد داشتن نسبت به مؤمنین و افراد جامعه اسلامی است؛ زیرا گمان بد منجر به تجسس و تجسس منجر به غیبت از دیگران خواهد شد که خدای متعال با نهی از آن، ریشه بسیاری از عوامل آبروریزی را خشکانده و می فرماید: { يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ... } (2)

ای اهل ایمان! از بسیاری از گمان ها [در حق مردم] پرهیزید؛ زیرا برخی از گمان ها گناه هستند ...

و در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام می خوانیم:

«إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ مِنَ الْمُسْلِمِ دَمَهُ وَ مَالَهُ وَ عِرْضَهُ، وَ أَنْ يُظَنَّ بِهِ السُّوءَ».

" خداوند خون و مال و آبروی مسلمان را بر دیگران حرام کرده، و همچنین گمان بد درباره او بردن". (3)

ص: 176

1- . نجف آبادی، حسین علی منتظری - مترجم: صلواتی، محمود، مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج 3، ص: 632.

2- . حجرات (49) آیه 12.

3- . فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی، المحجة البيضاء، ناشر: جماعة المدرسين بقم، موسسه النشر الاسلامی، مکان چاپ: قم، نوبت چاپ: چهارم، سال چاپ: 1417 ق، جلد 5 صفحه 268.

در اینجا این سؤال مطرح می شود که گمان بد و خوب غالباً اختیاری نیست، یعنی بر اثر یک سلسله مقدمات که از اختیار انسان بیرون است در ذهن منعکس می شود، بنا بر این چگونه می شود از آن نهی کرد؟!

این سؤال دو پاسخ دارد، اول اینکه: منظور از این نهی، نهی از ترتیب آثار است، یعنی هر گاه گمان بدی نسبت به مسلمانی در ذهن شما پیدا شد، در عمل کوچکترین اعتنایی به آن نکنید، طرز رفتار خود را دگرگون نسازید، و مناسبات خود را با طرف تغییر ندهید، بنا بر این آنچه گناه است ترتیب اثر دادن به گمان بد می باشد.

لذا در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم می خوانیم:

«ثَلَاثٌ فِي الْمُؤْمِنِ لَا يُسْتَحْسَنُ، وَ لَهُ مِنْهُنَّ مَخْرَجٌ،.. فَمَخْرَجُهُ مِنْ سُوءِ الظَّنِّ أَنْ لَا يُحَقِّقَهُ(1)»:

"سه چیز است که وجود آن در مؤمن پسندیده نیست، و راه فرار دارد، از جمله سوءظن است که راه فرارش این است که به آن جامه عمل نپوشاند."

و دوم اینکه: انسان می تواند با تفکر روی مسائل مختلفی، گمان بد را در بسیاری از موارد از خود دور سازد، به این ترتیب که در راههای حمل بر صحت بیندیشد و احتمالات صحیحی را که در مورد آن عمل وجود دارد در ذهن خود مجسم سازد و تدریجاً بر گمان بد غلبه کند. بنا بر این گمان بد چیزی نیست که همیشه از اختیار آدمی بیرون باشد.

لذا در روایات دستور داده شده که اعمال برادرت را بر نیکوترین وجه ممکن حمل کن، تا دلیلی بر خلاف آن قائم شود، و هرگز نسبت به سخنی که از برادر مسلمانان

ص: 177

صادر شده گمان بد مبر، ما دام که می توانی محمل نیکی برای آن بیایی. (1)

به هر حال این دستور اسلامی یکی از جامعترین و حساب شده ترین دستورها در زمینه روابط اجتماعی انسانها است، که مسئله امنیت را به طور کامل در جامعه تضمین می کند. گمان بد نه تنها به طرف مقابل و حیثیت او لطمه وارد می کند، بلکه برای صاحب آن نیز بلائی بزرگ است؛ زیرا سبب می شود که او را از همکاری با مردم و تعاون اجتماعی بر کنار کند، و دنیایی وحشتناک آکنده از غربت و انزوا فراهم سازد، چنان که در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام آمده است: «مَنْ لَمْ يُحْسِنْ ظَنَّهُ اسْتَوْحَشَ مِنْ كُلِّ أَحَدٍ»: «کسی که گمان بد داشته باشد از همه کس می ترسد و وحشت دارد!» (2)

چیزی که زندگی انسان را از حیوانات جدا می کند، و به آن رونق و حرکت و تکامل می بخشد، روح تعاون و همکاری دسته جمعی است، و این در صورتی امکان پذیر است که اعتماد و خوشبینی بر مردم حاکم باشد، در حالی که سوءظن پایه های این اعتماد را در هم می کوبد، پیوندهای تعاون را از بین می برد و روح اجتماعی را تضعیف می کند.

افراد بدبین از همه چیز می ترسند، و از همه کس وحشت دارند، و نگرانی جانکاهی دائماً بر روح آنها مستولی است، نه می توانند یار و مونس غمخوار پیدا کنند، و نه شریک و همکاری برای فعالیتهای اجتماعی، و نه یار و یاور برای روز

ص: 178

-
- 1- . اصول کافی " جلد 2 باب التهمة و سوء الظن حدیث 3. قال امیر المؤمنین علیه السلام : ضع امر اخیک علی احسنه حتی یاتیک ما یقلبک منه. و لا تظنن بکلمة خرجت من اخیک سوء و انت تجد لها فی النخیر محملاً.
 - 2- [1]. لیشی واسطی، علی بن محمد، عیون الحکم و المواعظ (للیثی) - قم، چاپ: اول، 1376 ش؛ ص 465. ح 8463.

تردیدی نیست که ورود در حریم خصوصی مردم، خواه ناخواه سبببهدک حیثیت آنان خواهد شد؛ زیرا زشتی های پنهان انسان ها در این حرکت باطل آشکار می گردد و آنان نمی توانند مانند گذشته در موقعیت اجتماعی یا شغلی شان قرار بگیرند. از آن جا که خداوند ساتر عیوب یا پوشاننده زشتی های بندگان است، اخلاق اجتماعی اسلام اقتضا می کند که مؤمنان مظهر ستار العیوب باشند.

قرآن کریم آن گاه که از آسیب های اخلاقی و شخصیتی انسان ها سخن می راند، تجسس در امور و زندگی شخصی دیگران را یاد می کند و ایمان آورندگان را از استمرار این رفتار ناپسند اخلاقی بر حذر می دارد:

{ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا... وَلَا تَجَسَّسُوا... } (2) ای کسانی که ایمان آورده اید،... [در اموری که مردم پنهان ماندنش را خواهانند] تفحص و پی جویی نکنید....

کلمه "تجسس" با جیم به معنای پی گیری و تفحص از امور مردم است، اموری که مردم عنایت دارند پنهان بماند و تو آنها را پی گیری کنی تا خبردار شوی.

نهی از تجسس در امور مؤمنان چه بسا به این جهت باشد که به طور معمول سبب دست یافتن به چیزهایی می شود که وهن و بی آبرویی را در پی دارد. از همین رو این عمل حرام و گناه دانسته شده است.

اسلام می خواهد مردم در زندگی خصوصی خود از هر نظر در امنیت باشند. بدیهی است اگر اجازه داده شود هر کس به جستجوگری درباره دیگران بر خیزد حیثیت و آبروی مردم بر باد می رود، و جهنمی به وجود می آید که همه افراد اجتماع در

1- . تفسیر نمونه، ج 22، ص: 183.

2- . حجرات (49): 12.

ریشه تجسس:

نباید تردید داشت که بدگمانی نسبت به دیگران و نیز بدگویی در غیاب آنان، با تجسس برای یافتن نقطه ضعف ها یا عیوب پنهانی، پیوندی تنگاتنگ دارد؛ یعنی کسانی که به دلایلی دچار بدگمانی و دشمنی نسبت به کسی شده اند و یکسر به غیبت و تضعیف شخصیت اجتماعی او می پردازند، خواه ناخواه به دنبال شواهدی عینی برای اثبات گفته های خود می باشند. از این رو یا خود وارد حریم خصوصی افراد می شوند و یا از ساده لوحی نزدیکان استفاده کرده و می کوشند تا اندک مایه و اعتباری که آنان در حیات جمعی شان دارند، سلب کنند. اسلام از آن جا که نگاهی کریمانه به انسان ها دارد و حقوق فردی و اجتماعی شان را محترم می شمارد، به هیچ مسلمانی اجازه نمی دهد که سرنوشت کسی را بازیچه دست خود قرار دهد؛ زیرا با گسترش موج بی حرمتی و بی اعتمادی مردم به یکدیگر، نمی توان جامعه ای سالم و رشدیافته و معنویت گرا داشت. از طرفی نیز هراس و عدم امنیت اجتماعی مجال نمی دهد که کسی از حقوق خود یا ستمدیدگان جامعه جانبداری کند؛ زیرا ممکن است در معرض ترور شخصیت قرار گرفته و به کلی از منزلت اجتماعی اش محروم شود.

تجسس حلقه میانی بین گمان بیجا و غیبت

در تحلیل سه عامل آسیب رسان اجتماعی؛ گمان بیجا، تجسس و غیبت که قرآن کریم همگان را از آن ها باز نهی کرده است - باید تجسس را حلقه میانی دانست؛ یعنی هر نوع تجسس ناروا، خواه ناخواه از یک گمان بی پایه، ریشه گرفته است. البته هر ذهنیت منفی نسبت به دیگران، پیوندی تنگاتنگ با عشق و نفرت آدمی دارد. در واقع، منفور یا محبوب بودن آنان در چشم و دل ما ذهنیتی منفی یا مثبت را از فرد منفور یا محبوب پدید می آورد. بنابراین، باید دانست که گمان گرایی در صورت قهر و کدورت شکل می گیرد و بعد به تجسس گری می انجامد که همان ظهور ذهنی - عینی نفرت نسبت به

یک شخص خاص است. غیبت نیز از لحظه ها و قدم های تجسس آمیز تغذیه می شود. تا شخص غیبت کننده خبر تازه ای درباره کسی نداشته باشد، لب به سخن نمی گشاید. بنابراین غیبت کنندگان ناچارند که در تجسس گری چیره دستی داشته باشند، تا مخاطبان خود را از شنیدن غیبت و بدگویی شان مبهوت سازند.

راهکار خلاصی از تجسس در امور دیگران

حضرت امام خمینی (ره) راه خلاصی از مرداب تجسس در احوال شخصی مردم را از رهگذر محبت و دوست داشتن انسان ها می داند و به همین مناسبت می فرماید:

عزیزم، با بندگان خدا که مورد رحمت و نعمت او هستند و مخلع به خلعت اسلام و ایمانند، دوستی پیدا کن و محبت قلبی داشته باش. مبادا به محبوب حق دشمنی داشته باشی که حق تعالی دشمن دشمن محبوب خود است و تو را از ساحت رحمت خود طرد می کند. و بندگان خاص خدا در بین بندگان مخفی هستند و معلوم نیست این دشمنی تو و هتک ستر و کشف عورت این مؤمن، برگشت به هتک ستر خدا نکند. (1)

راه درمانی که حضرت امام خمینی (ره) برای بیماری روانی و اخلاقی تجسس گری و افشاگری های ناجوانمردانه ارائه می دهند، محبت است. جز از این طریق نمی توان مهار گسیختگی نفس را علاج کرد و حریم خصوصی مردم را نگه داشت؛ زیرا مهربانی مجال نمی دهد که کسی پرده عیوب دیگران را بالا-بزند و از پخش خبرهای دروغ و راست پیرامون منش و کنش آنان لذت ببرد. و افزون بر آن دوست داشتن کسی سبب می شود که او را به هنگام لغزیدن دست گیری کرده و از آلودگی های اخلاقی و رفتاری باز داریم. علی بن ابی طالب علیه السلام در این باره چنین فرموده است: «مَنْ

ص: 181

1- . خمینی، سید روح الله موسوی، شرح چهل حدیث، ناشر: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی رحمه الله سال چاپ: 1395 نوبت چاپ: 59، ص 312.

أَحَبُّكَ نَهَاكَ، وَ مَنْ أَبْغَضَكَ أَغْرَاكَ» (1) هر کس تو را دوست داشته باشد، تو را از زشتی‌ها باز می‌دارد.

بنابراین، زمینه پیدایش و گسترش تجسس‌های ناروا، و در پی آن بی‌آبرو کردن مؤمنان، بی‌مهری و بی‌اعتنایی به سرنوشت و موقعیت دیگران است. اگر محبت در دل‌ها رشد کند و نگاه‌های مهربانانه جایگزین نگاه‌های عیب‌جوینانه شود، کسی به افشای رازها و احوال شخصی مردم نمی‌پردازد. البته نباید فراموش کرد که محبت پایدار و سودمند در گرو ایمان و اخلاص است؛ یعنی آنگاه می‌توان نسبت به درمان بیماری اخلاقی - اجتماعی تجسس‌اطمینان حاصل نمود که دیگران را برای خدا دوست داشته باشیم، نه برای دنیا و منفعت‌های گذرا. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از اصحاب خود می‌خواست که مهر و نفرت خود را بر اساس ایمان استوار سازند و طعم حقیقت آن را بچشند.

«أَحَبُّ فِي اللَّهِ وَأَبْغَضُ فِي اللَّهِ وَوَالٍ فِي اللَّهِ وَعَادٍ فِي اللَّهِ فَإِنَّهُ لَا تَبَالَ وَلَا يَأِيَّةُ اللَّهُ إِلَّا بِذَلِكَ وَلَا يَجِدُ رَجُلٌ طَعَمَ الْإِيمَانَ وَإِنْ كَثُرَتْ صَلَاتُهُ وَصِيَامُهُ حَتَّى يَكُونَ كَذَلِكَ وَقَدْ صَارَتْ مُوَاحَاةُ النَّاسِ يَوْمَكُمْ هَذَا أَكْثَرُهَا فِي الدُّنْيَا عَلَيْهَا يَتَوَادُّونَ [يَتَوَادُّونَ] وَعَلَيْهَا يَتَبَاغَضُونَ» (2) به خاطر خدا دوست‌بدار و به خاطر خدا نفرت‌داشته باش، و به خاطر خدا دشمنی‌ورز؛ زیرا دوستی خدا جز با این‌ها به دست نیاید و آدمی تا چنین نباشد طعم ایمان را نچشد، هرچند نماز و روزه اش بسیار باشد. امروزه دوستی و برادری مردم با یکدیگر بیش‌تر به خاطر دنیا است. برای دنیا دوستی می‌کنند و برای دنیا با هم دشمنی می‌ورزند.

ص: 182

1- [2]. حلوانی، حسین بن محمد بن حسن بن نصر، نزهة الناظر و تنبيه الخاطر - قم، چاپ: اول، 1408 ق، ص 88. و غرر الحكم و درر الكلم، ج 5، ص 2329، ح 7718.

2- . ابن بابويه، محمد بن علی، علل الشرائع - قم، چاپ: اول، 1385 ش، ج 1؛ ص 140

ممکن است تجسس گران ادعای دوستی و رفاقت داشته باشند و یا در شمار دوستان و معاشران باشند، اما به دلیل عدم اخلاص در دوست داشتنی آلودگی به انگیزه های نفسانی و دنیوی نمی توانند پایبند مسائل اخلاقی بوده و حریم دوستی را پاس دارند. آنان شخصیت ثابت و استواری ندارند و هرگاه منافعشان اقتضا کند، رشته دوستی را سست کرده یا می گسلند. از این رو است که در جلب اعتماد عمومی نسبت به خود، توفیق چندانی کسب نمی کنند و همواره در معرض اتهامند.

پیامدهای تجسس

1. رسوایی در دنیا

خداوند تبارک و تعالی غیور است و هتک مستور مؤمنین و کشف عورات آن ها را، هتک ناموس خود می داند. اگر انسان، بی حیایی را از حد گذراند و هتک حرمت الهیه نمود، خداوند غیور مستورات او را، که به حکم ستاریت خود، ستر فرموده بود، مکشوف می فرماید و در بین مردم، ملائکه، انبیا و اولیا علیهم السلام مفتضح می شود. (1)

امام صادق علیه السلام در حدیثی به نقل از رسول اکرم، مرز اسلام و ایمان در روابط اجتماعی را پابندی به تکالیف اخلاقی و الهی برمی شمارد و مسلمانان را از هرگونه جستجوگری در زندگی خصوصی دیگران باز می دارد.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «يَا مَعْشَرَ مَنْ أَسْلَمَ بِلِسَانِهِ وَلَمْ يَخْلُصِ الْإِيمَانَ إِلَى قَلْبِهِ لَا تَدْثُمُوا الْمُسْلِمِينَ وَلَا تَتَّبِعُوا عَوْرَاتِهِمْ فَإِنَّهُ مَنْ تَتَّبَعَ عَوْرَاتِهِمْ تَتَّبَعَالَهُ عَوْرَتُهُ وَمَنْ تَتَّبَعَ اللَّهُ تَعَالَى عَوْرَتَهُ يَقْضَ حُجَّهُ وَ لَوْ فِي بَيْتِهِ.» ای گروهی که به زبان اسلام آوردید و ایمان به قلب شما وارد نشده، مذمت نکنید مسلمانان را، و جستجو نکنید قبایح مستوره آن ها

ص: 183

را؛ زیرا کسی که عورات آن‌ها را جستجو کند، خداوند جستجو کند عورات او را. و کسی را که خدا جستجوی عورت او کند، مفتضح کند او را و اگرچه در خانه اش باشد. (1)

گفتنی است که پیامبر اسلام سزای چنین حریم شکنانی را خاطر نشان می‌سازد. چرا که در جامعه اسلامی، باید هر شهروندی در آشیانه خود احساس امنیت و آسایش داشته باشد. در واقع، این وظیفه حاکمان مسلمان است که عناصر خودسر و حریم شکن را از آلودگی به ارتکاب محرمات الهی در عرصه جامعه باز دارند.

2. بی اعتمادی مردم به تجسس گران

تجسس علاوه بر آنکه آبروی دیگران را در خطر قرار می‌دهد، آبرو و اعتبار خود فرد جستجوگر در احوال و اوضاع مردم را نیز از بین می‌برد؛ زیرا مردم با شناختی که از او دارند، نه تنها کسی رازی با او در میان نمی‌گذارد، بلکه تمایلی به مصاحبت و رفاقت با وی نخواهد داشت؛ زیرا او همواره می‌کوشد باطن افراد را افشا کند و آبروی دیگران را بازیچه هوس و منفعت و شهرت خود سازد.

امام خمینی در این باره چنین می‌فرماید: تمام معاصی از روی جهالت و نادانی و غفلت از مبادی و نتایج آن، از انسان صادر می‌شود. اما فایده خیالی مترتب بر آن، آن است که انسان به قدر چند دقیقه، قضای شهوت نفسانی خود را در ذکر مساوی مردم و کشف عورات آن‌ها کرده و با بذله‌گویی و هرزه‌سرایی، که ملایم با طبیعت حیوانی یا شیطنانی است، صرف وقت نموده، مجلس آراییی نموده و تشفی قلبی از محسودان نموده است... اما آثار آن در این عالم، آن است که انسان از چشم مردم می‌افتد و اطمینان آن‌ها از او سلب

ص: 184

می شود. طبع انسانی بالفطره مجبول به حبّ کمال و نیکویی و خوبی و متنفر از نقص و پستی و زشتی است. و بالجمله، فرق می گذارند بین اشخاصی که احتراز از هتک مستور و کشف أعراض و سرایر مردم کنند، و غیر آن ها. (1)

3. بدفرجامی اهل تجسس

حضرت امام از بدفرجامی تجسس پیشگان یاد می کند که کم کم خصلت و عمل تجسس در وجودشان به صورت ملکه در آمده است و رهایی از آن غیر ممکن بوده و یا محال می نماید. ایشان ضمن استعاذه، خاطر نشان می سازد که دشمنی و نفرت از تجسس، ممکن است در لحظه های مرگ شخص تجسس پیشه، سبب رؤیت حقایق شود. بی تردید مشاهده منزلت اولیا و مقامات آن ها، او را نسبت به پروردگار دچار عداوت خواهد ساخت که عین خسران است. پناه می برم به خداوند از غضب حلیم. بلکه ممکن است هتک حرمت مؤمنین و کشف عورات آن ها انسان را منتهی به سوء عاقبت کند؛ زیرا که اگر این عمل در انسان ملکه شد، تأثیراتی در نفس دارد که یکی از آن ها این است که تولید بغض و عداوت می کند نسبت به صاحبش؛ و کم کم زیاد می شود. و ممکن است این بغض و عداوت که در وقت مردن بعض حقایق بر انسان کشف می شود و پرده ملکوت برداشته می شود، باعث شود انسان به واسطه رؤیت مقامات آن ها و اکرام و اعظام حق تعالی از آن ها به حق تعالی بغض پیدا کند. (2)

پرهیز از غیبت

تعریف غیبت:

شیخ محقق سعید شهید، در کشف الریبه می فرماید: از برای آن دو تعریف است:

ص: 185

1- . شرح چهل حدیث، ص 311 - 312.

2- . همان.

اول: «غیبت یعنی فردی به قصد ایجاد نقص در شخصیت فردی دیگر، مطالبی در باره او ذکر کند که اولاً پیش عرف مردم موجب نقصان باشد و ثانیاً مورد خوشایند فرد مغتاب نباشد.

دوم: «آن عبارت است از آگاهی دادن بر چیزی که، موافق با واقع باشد». و تعریف دوم اعم است از اول. (1) ابوذر غفاری با پیامبر بزرگوار اسلام گفت و گویی درباره غیبت و مفهوم آن دارد که شنیدنی و نکته آموز است:

«يَا أَبَا ذَرٍّ إِيَّاكَ وَالْغَيْبَةَ فَإِنَّ الْغَيْبَةَ أَشَدُّ مِنَ الزَّانَا قُلْتُ وَ لِمَ ذَاكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ - قَالَ لِأَنَّ الرَّجُلَ يَزْنِي فَيَتُوبُ إِلَى اللَّهِ فَيَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِ وَالْغَيْبَةُ لَا تُغْفَرُ حَتَّى يَغْفِرَهَا صَاحِبُهَا يَا أَبَا ذَرٍّ سِ بَابِ الْمَسْأَلِمْ فَسُوقٌ وَقِتَالُهُ كُفْرٌ وَأَكْلٌ لَحْمِهِ مِنْ مَعَاصِي اللَّهِ وَ حُرْمَةٌ مَالِهِ كَحُرْمَةِ دَمِهِ قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَا الْغَيْبَةُ قَالَ ذِكْرَكَ أَخَاكَ بِمَا يَكْرَهُ قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ - فَإِنْ كَانَ فِيهِ الَّذِي يَذْكَرُ بِهِ قَالَ أَعْلَمَ أَنَّكَ إِذَا ذَكَرْتَهُ بِمَا هُوَ فِيهِ فَقَدْ دِ اغْتَبْتَهُ وَإِذَا ذَكَرْتَهُ بِمَا لَيْسَ فِيهِ فَقَدْ بَهْتَهُ» (2). گفتم ای رسول خدا غیبت چیست؟ فرمود: یاد کردن برادر دینی خود به چیزی که خوشایند او نیست.

گفتم ای رسول خدا، اگر آن عیب در او باشد، غیبت است؟ فرمود: اگر باشد، غیبت است و اگر نباشد که بهتان است.

بدین سان معلوم می شود که غیبت، گزارش گونه ای ناخوشایند از عیوب پنهان

ص: 186

1- . شهید ثانی، زین الدین بن علی، کشف الريبه - بی جا، چاپ: سوم، 1390ق، ص 5. «هو ذكر الإنسان حال غيبته بما يكره نسبه إليه مما يُعدّ نقصاناً في العرف بقصد الانتقاص والذم». «التنبيه على ما يكره نسبه إليه... الخ». والثاني اعم من الاول؛ لشمول مورده اللسان و الإشارة و الحكاية وغيرها و هو أولى لما سيأتي من عدم قصر الغيبة على اللسان وقد جاء على المشهور. به نقل از شرح چهل حدیث، ص 301.

2- . شيخ حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشيعة - قم، چاپ: اول، 1409 ق، ج 12؛ ص 281.

شخصیتی دیگران است. در پاسخ این پرسش که مواد خام این گزارش ها چگونه فراهم می شود؟ خواه ناخواه انگشت اشاره به سمت تجسس گرانی می رود که نه نگرش و احساس مهرورزانه ای دارند و نه تقوایی که آن ها را از هتک حرمت مردم باز دارد. در این جا دریغ است که حدیثی از امام سجاد علیه السلام درباره بهتان آورده نشود. آن حضرت، افراد تجسس پیشه و غیبت کننده را از کیفری در دنیا می ترساند که همان بهتان زدن دیگران به این دسته عیجو است. در واقع، فرمایش امام سجاد علیه السلام بیانگر این حقیقت است که جامعه بر اثر تجسس و غیبت و گمان گرایی های بی اساس و انتقام گیری های شیطانی، مرزهای خود را از دست می دهد.

«مَنْ رَمَى النَّاسَ بِمَا فِيهِمْ، رَمَوْهُ بِمَا لَيْسَ فِيهِ»؛ هر کس به مردم عیبی را نسبت دهد که دارند، مردم به او عیبی را که ندارد، نسبت دهند. (1)

فلسفه نهی از غیبت

شارع مقدس از این جهت از غیبت نهی فرموده که: غیبت اجزای مجتمع بشری را یکی پس از دیگری فاسد می سازد، و از آثار صالحی که از هر کسی توقعش می رود ساقط می کند، و آن آثار صالح عبارت است از اینکه هر فرد از افراد جامعه با فرد دیگر بیامیزد و در کمال اطمینان خاطر و سلامتی از هر خطری، با او یکی شود، و ترسی از ناحیه او به دل راه ندهد، و او را انسانی عادل و صحیح بداند، و در نتیجه با او مأنوس شود. نه اینکه از دیدن او بیزار باشد و او را فردی پلید بشمارد. در این هنگام است که از تک تک افراد جامعه آثاری صالح عاید جامعه می گردد، و جامعه عیناً مانند یک تن واحد متشکل می شود. و اما اگر در اثر غیبت و بدگویی از او بدشبیاید و او را فردی معیوب بیندارد، به همین مقدار با او قطع رابطه می کند، و این

ص: 187

1- . حلوانی، حسین بن محمد بن حسن بن نصر، نزهة الناظر و تنبيه الخاطر - قم، چاپ: اول، 1408 ق، ص 91.

قطع رابطه را هر چند اندک باشد، وقتی در بین همه افراد جامعه در نظر بگیریم، آن وقت می فهمیم که چه خسارت بزرگی به ما وارد آمده، پس در حقیقت عمل غیبت و این بلاى جامعه سوز به منزله خوره ای است که در بدن شخص راه یابد، و اعضای او را یکی پس از دیگری بخورد، تا جایی که به کلی رشته حیاتش را قطع سازد. و انسان که از روز ازل به حکم ضرورت، اجتماع تشکیل داد، برای این تشکیل داد که یک زندگی اجتماعی داشته باشد، و در اجتماع دارای منزلتی شایسته و صالح باشد، منزلتی که به خاطر آن دیگران با او بیامیزند، و او با دیگران بیامیزد، او از خیر دیگران بهره مند، و دیگران از خیر او برخوردار شوند. و غیبت عامل مؤثری است برای اینکه او را از این منزلت ساقط کند و این هویت را از او بگیرد. در آغاز یک فرد را از عدد مجتمع صالح کم کند، و سپس فرد دوم و سوم را، تا آنجا که در اثر شیوع غیبت تمامی افراد جامعه از صلاحیت زندگی اجتماعی ساقط شوند، و صلاح جامعه به فساد مبدل گردد، و آن وقت دیگر افراد جامعه با هم انس نگیرند، و از یکدیگر ایمن نباشند، و به یکدیگر اعتماد نکنند، آن وقت است که دواء که همان تشکیل جامعه از روز نخست بود، به صورت دردی بی دواء درمی آید.

پس غیبت در حقیقت ابطال هویت و شخصیت اجتماعی افرادی است که خودشان از جریان اطلاعاتی ندارند و خبر ندارند که دنبال سرشان چه چیزهایی می گویند، و اگر خبر داشته باشند و از خطری که این کار برایشان دارد اطلاع داشته باشند از آن احتراز می جویند و نمی گذارند پرده ای را که خدا بر روی عیوبشان انداخته به دست دیگران پاره شود، چون خدای سبحان این پرده پوشیها را بدین منظور کرده که حکم فطری بشر اجراء گردد، یعنی اینکه فطرت بشر او را وامی داشت تا به زندگی اجتماعی تن در دهد، این غرض حاصل بشود، و افراد بشر دور هم جمع شوند، با یکدیگر تعاون و معاضدت داشته باشند، و گرنه اگر این پرده پوشی خدای تعالی نبود، با در نظر گرفتن اینکه هیچ انسانی منزله از تمامی عیوب نیست، هرگز اجتماعی

تشکیل نمی شد.

مرحوم خوبی در مورد علت و فلسفه حرمت غیبت می فرماید: مستفاد از اخبار درباره علت حرمت غیبت آنست که این عمل منجر به هتک و انتقاص عرض و آبروی مؤمن شده و موجب اذیت او می شود(1).

جمله {أَيُّحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ(2)} در ضمن مثالی به همین حقیقت اشاره می کند.

«آری آبروی برادر مسلمان همچون گوشت تن او است، و ریختن این آبرو به وسیله غیبت و افشای اسرار پنهانی همچون خوردن گوشت تن او است.»(3)

«و حاصل معنای آیه این است که: غیبت کردن مؤمن به منزله آن است که یک انسانی گوشت برادر خود را در حالی که او مرده است بخورد. حال چرا فرمود گوشت برادرش؟ برای اینکه مؤمن برادر او است، چون از افراد جامعه اسلامی است که از مؤمنین تشکیل یافته، و خدای تعالی فرموده: {إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ(4)}. و چرا او را مرده خواند؟ برای اینکه آن مؤمن، بی خبر از این است که دارند از او غیبت می کنند.

و اینکه فرمود "فَكَرِهْتُمُوهُ" و فرمود "فَكَرِهْتُمُوهُ"، اشعار دارد به اینکه کراهت شما امری است ثابت و محقق، و هیچ شکی در این نیست که شما هرگز راضی نمی شوید

ص: 189

1- . منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغة (خوئی)، ج 8، ص: 384.... الموارد التي يجوز فيها الغيبة جوازا بالمعنى الأعم، فإنّ الاستفادة من الأخبار أنّ حرمتها إنّما هو لأجل ما فيها من هتك عرض المؤمن و انتقاصه و تأذیه فلو لم توجب هتكا لكونه مهتوكا بدونها ككونه متجاهرا بالفسق أو لم يقصد بها الانتقاص بالذات فلا. قال في جامع المقاصد: و ضابط الغيبة كلّ فعل يقصد به هتك عرض المؤمن و التفكّه به أو إضحاك الناس منه، و أمّا ما كان لغرض صحيح فلا يحرم كنصيحة المستشير و التظلم آه.

2- . حجرات (49) آیه 12.

3- . تفسیر نمونه، ج 22، ص: 185

4- . حجرات (49) آیه 10.

یک انسانی را که برادر شما است و مرده است، بخورید. پس همان طور که این کار مورد کراهت و نفرت شما است، باید غیبت کردن برادر مؤمنان، و بدگویی در دنبال سر او نیز مورد نفرت شما باشد، چون این هم در معنای خوردن گوشت برادر مرده شما است.»⁽¹⁾

سرمایه بزرگ انسان در زندگی حیثیت و آبرو و شخصیت او است، و هر چیز آن را به خطر بیندازد مانند آن است که جان او را به خطر انداخته باشد، بلکه گاه ترور شخصیت از ترور شخص مهمتر محسوب می شود، و اینجا است که گاه گناه آن از قتل نفس نیز سنگین تر است.

یکی از فلسفه های تحریم غیبت این است که این سرمایه بزرگ بر باد نرود، و حرمت اشخاص در هم نشکند، و حیثیت آنها لکه دار نشود، و این مطلبی است که اسلام آن را با اهمیت بسیار تلقی می کند.

نکته دیگر اینکه "غیبت"، "بد بینی" می آفریند، پیوندهای اجتماعی را سست می کند، سرمایه اعتماد را از بین می برد، و پایه های تعاون و همکاری را متزلزل می سازد.

می دانیم اسلام برای مسئله وحدت و یکپارچگی جامعه اسلامی و انسجام و استحکام آن اهمیت فوق العاده ای قائل شده است، هر چیز این وحدت را تحکیم کند مورد علاقه اسلام است، و هر چیز آن را تضعیف نماید منفور است، و غیبت یکی از عوامل مهم تضعیف است.

از اینها گذشته "غیبت" بذر کینه و عداوت را در دلها می پاشد، و گاه سرچشمه

ص: 190

1- . طباطبایی، سید محمد حسین، سید محمد باقر موسوی همدانی، ترجمه تفسیر المیزان، ناشر: دفتر انتشارات اسلامی جامعه ی مدرسین حوزه علمیه قم، مکان چاپ: قم، سال چاپ: 1374 ش، ج 18، ص: 486.

نزاعهای خونین و قتل و کشتار می گردد.

خلاصه این که اگر در اسلام غیبت به عنوان یکی از بزرگترین گناهان کبیره شمرده شده به خاطر آثار سوء فردی و اجتماعی آن است.

در روایات اسلامی تعبیراتی بسیار تکان دهنده در این زمینه دیده می شود، که نمونه ای از آن را در ذیل می آوریم:

پیغمبر گرامی اسلام فرمود: «إِنَّ الدُّرَّهَمَ يُصَيَّبُهُ الرَّجُلُ مِنَ الرَّبِّ أَعْظَمُ عِنْدَ اللَّهِ فِي الْخَطِيئَةِ مِنْ سِتِّ وَثَلَاثِينَ زُنْيَةً يَزِينُهَا الرَّجُلُ وَإِنَّ أَرْبَى الرَّبَاعِزِضِ الرَّجُلِ الْمُسْلِمِ وَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَى مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ أَنَّ الْمُعْتَابَ إِذَا تَابَ فَهُوَ آخِرُ مَنْ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ وَإِنْ لَمْ يَتُبْ فَهُوَ أَوَّلُ مَنْ يَدْخُلُ النَّارَ» (1).

"درهمی که انسان از ربا به دست می آورد گناهِش نزد خدا از سی و شش زنا بزرگتر است! و از هر ربا بالاتر آبروی مسلمان است!... کسی که بمیرد در حالی که از غیبت توبه کرده باشد آخرین کسی است که وارد بهشت می شود و کسی که بمیرد در حالی که اصرار بر آن داشته باشد اولین کسی است که وارد دوزخ می گردد.

این مقایسه به خاطر آن است که "زنا" هر اندازه قبیح و زشت باشد جنبه "حق الله" دارد، ولی رباخواری، و از آن بدتر ریختن آبروی مردم از طریق غیبت، یا غیر آن، جنبه "حق الناس" دارد.

در حدیث دیگری آمده است: روزی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با صدای بلند خطبه خواند و فریاد زد:

«يَا مَعْشَرَ مَنْ آمَنَ بَلِسَانِهِ وَلَمْ يُؤْمِنْ بِقَلْبِهِ لَا تَغْتَابُوا الْمُسْلِمِينَ وَلَا تَتَّبِعُوا عَوْرَاتِهِمْ فَإِنَّهُ مَنْ تَتَّبَعَ عَوْرَةَ أَخِيهِ تَتَّبَعَ اللَّهُ عَوْرَتَهُ وَمَنْ تَتَّبَعَ اللَّهُ عَوْرَتَهُ يَفْضَحْهُ»

ص: 191

1- . مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، بحار الأنوار (ط - بیروت) - بیروت، چاپ: دوم، 1403 ق، ج 72؛ ص 222. ورام بن ابی فراس، مسعود بن عیسی، مجموعة ورام - قم، چاپ: اول، 1410 ق، ج 1؛ ص 116.

لَوْ فِي جَوْفِ بَيْتِهِ!؟»⁽¹⁾ ای گروهی که به زبان ایمان آورده اید و نه با قلب! غیبت مسلمانان نکنید، و از عیوب پنهانی آنها جستجو ننمائید، زیرا کسی که در امور پنهانی برادر دینی خود جستجو کند خداوند اسرار او را فاش می سازد، و در دل خانه اش رسوایش می کند!

و نیز در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم می خوانیم:

«الغَيْبَةُ أَسْرَعُ فِي دِينِ الرَّجُلِ الْمُسْلِمِ مِنَ الْأَكْلَةِ فِي جَوْفِهِ! تأثیر غیبت در دین مسلمان از خوره در جسم او سریعتر است!»⁽²⁾ این تشبیه نشان می دهد که غیبت همانند خوره است که گوشت تن را می خورد.

خلاصه:

دستورهای ششگانه ای که در آیه های 11 و 12 حجرات مطرح شده (نهی از سخریه، و عیبجویی، و القاب زشت، و گمان بد، و تجسس، و غیبت) هر گاه به طور کامل در یک جامعه پیاده شود آبرو و حیثیت افراد جامعه را از هر نظر بیمه می کند، نه کسی می تواند به عنوان خود برترینی دیگران را وسیله تفریح و سخریه قرار دهد، و نه می تواند زبان به عیبجویی این و آن بگشاید، و نه با القاب زشت حرمت و شخصیت افراد را در هم بشکند.

نه حق دارد حتی گمان بد ببرد، نه در زندگی خصوصی افراد به جستجو پردازد، و نه عیب پنهانی آنها را برای دیگران فاش کند.

به تعبیر دیگر انسان چهار سرمایه دارد که همه آنها باید در دژهای ایتقان قرار گیرد و محفوظ باشد: جان، و مال، و ناموس، و آبرو.

تعبیرات آیات فوق و روایات اسلامی نشان می دهد که آبرو و حیثیت افراد همچون

ص: 192

1- [2]. مفید، محمد بن محمد، الأملی (للمفید) - قم، چاپ: اول، 1413ق، ص 141.

2- . کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی (ط - الإسلامية) - تهران، چاپ: چهارم، 1407 ق، ج 2؛ ص 357.

مال و جان آنها است، بلکه از بعضی جهات مهمتر است! اسلام می خواهد در جامعه اسلامی امنیت کامل حکمفرما باشد نه تنها مردم در عمل و با دست به یکدیگر هجوم نکنند، بلکه از نظر زبان مردم، و از آن بالاتر از نظر اندیشه و فکر آنان نیز در امان باشند، و هر کس احساس کند که دیگری حتی در منطقه افکار خود تیرهای تهمت را به سوی او نشانه گیری نمی کند، و این امنیتی است در بالاترین سطح که جز در یک جامعه مذهبی و مؤمن امکان پذیر نیست.

پرهیز از جدال و مرء

مفهوم جدال و مرء:

جدال و مرء و مخاصمه سه لفظ است که مفاهیمی نزدیک به هم دارد، و در عین حال تفاوتی در میان آنها موجود است.

"جدال" در اصل به معنی پیچانیدن طناب است سپس به پیچانیدن طرف مقابل و گفتگو برای غلبه بر او به کار رفته. (1)

"مرء" (بر وزن حجاب) به معنی گفتگو کردن در چیزی است که در آن "مریه" (شک) وجود دارد.

"و خصومت" و "مخاصمه" در اصل به معنی گلاویز شدن دو نفر به یکدیگر که هر کدام پهلوی دیگری را بگیرد آمده سپس به گفتگوها و مشاجرات لفظی اطلاق گردیده است.

به گفته مرحوم علامه مجلسی در "بحار الانوار" "جدال" و "مرء" بیشتر در مسائل علمی به کار می رود در حالی که "مخاصمه" در امور دنیوی است. (2)

ص: 193

1- . راغب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات ألفاظ القرآن، ناشر: دار القلم، مکان چاپ: بیروت، نوبت چاپ: اول، ص: 190
الْجِدَالُ، فَكَأَنَّ الْمُتَجَادِلِينَ يَفْتَلُّ كُلُّ وَاحِدٍ الْآخَرَ عَنْ رَأْيِهِ.

2- . مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، بحار الأنوار (ط - بیروت)، ناشر: دار إحياء التراث العربی، مکان چاپ: بیروت، سال چاپ: 1403 ق جلد 73 صفحه 399.

واژه «مراء» بطوری که «راغب» در «مفردات» می گوید - در اصل از «مریت الناقة» یعنی «پستان شتر را بدست گرفتم برای دوشیدن» گرفته شده است، سپس به بحث و گفتگو پیرامون چیزی که مورد شک و تردید است اطلاق گردیده (1). و بسیار می شود که در گفتگوهای لجاجت آمیز و دفاع از باطل به کار می رود، ولی ریشه اصلی آن محدود به این معنی نیست، بلکه هر نوع بحث و گفتگو را درباره هر مطلبی که محل تردید است شامل می شود.

یکی دیگر از عوامل آسیب رسان به آبروی انسان، پرداختن به مراء وجدال است که اجتناب از آن برای مصونیت شخصیت از حقارت ضروری است.

امام علی علیه السلام در مورد پرهیز از جدل های بی فایده که سبب آبروریزی است می فرماید: «مَنْ ضَنَّ بِعَرَضِهِ فَلْيَدَعْ الْمِرَاءَ». هر کس که از آبروی خود بیمناک است از جدال پرهیزد. (2)

بحث ها و نزاع هایی که از ابتدا مشخص است سودی نداشته و بی نتیجه باقی می ماند سبب می گردد حرمت ها شکسته شده و آبروها ریخته شود. در چنین مواردی افراد برای رسیدن به اهداف خویش گاه از عیوب مخفی و اتفاقات پنهان پرده برمی دارند که منجر به آبرو ریزی خواهد شد.

بنابراین، مفهوم کلام امام علیه السلام این می شود: هر کس می خواهد آبرو، شخصیت، اصالت و قداست نفس خویش و آنچه مربوط به اوست را حفظ کند باید مراء را کنار بگذارد؛ زیرا به هنگام مراء، افراد بر سر لجاجت می افتند و گاه انواع توهین ها را به

ص: 194

1- . مفردات ألفاظ القرآن، ص: 766 أصله من: مَرَيْتُ النَّاقَةَ: إذا مسحت ضرعها للحلب.

2- . (نهج البلاغة/ترجمه دشتی/ص 715).

طرف مقابل روا می‌دارند و عیوب پنهانی او را برمی‌شمارند و هتک حرمت می‌کنند، گاه درباره خودش و گاه درباره کسانی که مورد علاقه او هستند. بنابراین افرادی که علاقه مند به آبرو و شخصیت خود می‌باشند باید همین که بحث آن‌ها با طرف مقابل به مرحله مرء رسید رشته کلام را قطع کرده و به پایان برسانند.

در حکمت 31 امیر مؤمنان علی علیه السلام حقیقت ایمان را بر اساس چهار پایه تشریح می‌کند و در مقابل آن برای شک نیز چهار ستون قائل است.

ستون اول، مرء و جدال است که در بیان آن می‌فرماید: «فَمَنْ جَعَلَ الْمِرَاءَ دَيْدَنًا لَمْ يُصْبِحْ لَيْلَهُ (1)»؛ هر کس که مرء را عادت خویش قرار دهد هرگز از تاریکی شک به روشنایی یقین گام نمی‌نهد» و به یقین چنین است؛ زیرا افرادی که اهل مرء و جدال هستند دائماً در این فکرند که بر حریف خود غلبه یابند خواه حق باشند یا باطل. و به همین دلیل ضعیف‌ترین ادله را برای خود حجت می‌شمارند و محکم‌ترین دلیل رقیب را نادیده می‌انگارند و به این ترتیب دائماً در بیراهه و تاریکی سیر می‌کنند و صبحگاهان روشن‌یقین در زندگی آن‌ها هرگز ظاهر نمی‌شود.

به همین دلیل امام امیر مؤمنان علیه السلام در کلام دیگری که مرحوم کلینی در کافی از آن حضرت نقل کرده می‌فرماید: «إِيَاكُمْ وَالْمِرَاءَ وَالْخُصُومَةَ فَإِنَّهُمَا يُمْرِضَانِ الْقُلُوبَ عَلَى الْأَخْوَانِ وَيَنْبُتُ عَلَيْهِمَا النَّفَاقُ؛ از مرء و خصومت بپرهیزید که دل را در برابر برادران دینی بیمار می‌سازد و نفاق از آن می‌روید» (2).

خدای متعال پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم را از مرء درباره تعداد افراد اصحاب کهف نهی می‌کند و می‌فرماید: {فَلَا تُمَارِ فِيهِمْ إِلَّا مِرَاءً ظَاهِرًا...}. مفهومش این است که آن

ص: 195

1- همان، حکمت 31.

2- کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی (ط - الإسلامية) - تهران، چاپ: چهارم، 1407 ق، ج 2؛ ص 300.

چنان با آنها منطقی و مستدل سخن بگو که برتری منطق تو آشکار گردد.

وصاحب تفسیر کنز الدقائق درباره مفهوم عبارت {فَلَا تُمَارِ فِيهِمْ إِلَّا مِرَاءً ظَاهِرًا} می فرماید: یعنی در باره ی جوانان اصحاب کهف جز جدال ظاهری انجام مده و به مقدار وارد شده در کتاب خدا اکتفا کن. (1) امام عسکری علیه السلام در روایتی که ابن شعبه حرانی آن را در تحف العقول نقل کرده می فرماید: «لَا تُمَارِ فَيَذْهَبُ بِهَاؤُوكَ وَلَا تُمَارِخَ فَيَجْتَرَأَ عَلَيْكَ؛ مرأ نكن كه شخصیت تو را از بین می برد و (زیاد) مزاح مكن كه افراد را در برابر تو جسور می سازد (ورعايت احترام تو را نخواهند كرد)». (2)

در غررالحكم در حدیث پر معنایی از امیر مؤمنان علیه السلام می خوانیم: «سِدَّةٌ لَا يُمَارُونَ: الْفَقِيهُ وَالرَّئِيسُ وَالِدُنِّيُّ وَالْبَدِيُّ وَالْمَرْأَةُ وَالصَّبِيُّ؛ با شش گروه بحث توأم با جدل و مرأ نكنيد: شخص دانشمند، رئیس جمعیت، شخص پست، فرد بد زبان، زن (نادان) و کودک (زیرا در برابر فقیه و رئیس ناتوان خواهید شد و در برابر چهار گروه دیگر آبروی شما می رود)». (3)

خدای متعال نیز ما را از هر گونه مجادله که خارج از شیوه و طریقه جدال احسن باشد نهی می کند و می فرماید: {وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ وَقُولُوا آمَنَّا بِالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْنَا وَأُنزِلَ إِلَيْكُمْ وَإِلَهُنَا وَإِلَهُكُمْ

ص: 196

-
- 1- . قمی مشهدی، محمد بن محمد رضا، تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب - تهران، چاپ: اول، 1368 ش، ج 8؛ ص 56. فلا تجادل فی شأن الفتية إلا جدالا ظاهرا غير متعمق فيه، و هو أن تقص عليهم ما في القرآن من غير تجهيل لهم و الرد عليهم.
 - 2- . ابن شعبه حرانی، حسن بن علی، تحف العقول - قم، چاپ: دوم، 1404 / 1363 ق، ص 486. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی (ط - الإسلامية) - تهران، چاپ: چهارم، 1407 ق، ج 2؛ ص 665.
 - 3- . تمیمی آمدی، عبد الواحد بن محمد، غرر الحكم و درر الكلم - قم، چاپ: دوم، 1410 ق، ص 403.

با اهل کتاب جز به روشی که از همه نیکوتر است مجادله نکنید، مگر کسانی از آنان که ستم کردند؛ و (به آنها) بگویید: «ما به تمام آنچه از سوی خدا بر ما و شما نازل شده ایمان آورده ایم، و معبود ما و شما یکی است، و ما در برابر او تسلیم هستیم!»⁽¹⁾

تعبیر به "بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ"، تعبیر بسیار جامعی است که تمام روش های صحیح و مناسب مباحثه را شامل می شود، چه در الفاظ، چه در محتوای سخن، چه در آهنگ گفتار، و چه در حرکات دیگر همراه آن.

بنا بر این مفهوم این جمله آن است که الفاظ شما مؤدبانه، لحن سخن دوستانه، محتوای آن مستدل، آهنگ صدا خالی از فریاد و جنجال و هر گونه خشونت و هتک احترام بوده و همچنین حرکات دست و چشم و آبرو که معمولاً مکمل بیان انسان هستند همه باید در همین شیوه و روش انجام گیرد.

علامه طباطبایی درباره جدال احسن می فرماید:

«اگر از راه جدال دعوت می کند باید که از هر سخنی که خصم را بر رد دعوتش تهییج می کند و او را به عناد و لجبازی می اندازد بپرهیزد و مقدمات کاذب را هر چند که خصم راستش بپندارد بکار نبندد مگر اینکه جنبه مناقضه داشته باشد، و نیز باید از بی عفتی در کلام و از سوء تعبیر، اجتناب کند و به خصم خود و مقدسات او توهین ننماید و فحش و ناسزا نگوید و از هر نادانی دیگری بپرهیزد؛ چون اگر غیر این کند درست است که حق را احیاء کرده اما با احیاء باطل و کشتن حقی دیگر.»⁽²⁾

ص: 197

1- . عنكبوت (29)، آیه 46.

2- . طباطبایی، سید محمد حسین، سید محمد باقر موسوی همدانی، ترجمه تفسیر المیزان، ناشر: دفتر انتشارات اسلامی جامعه ی مدرسین حوزه علمیه قم، مکان چاپ: قم، سال چاپ: 1374 ش، ج 12، ص: 535.

الف: جدال حق

هدف در جدال حق، تحقیر طرف، و اثبات تفوق و پیروزی بر او نیست، بلکه هدف، نفوذ در افکار و اعماق روح او است، به همین دلیل روش مجادله احسن با جدال باطل در همه چیز متفاوت است.

در صورتی که هر دو طرف بحث، طالب حق و در جستجوی راه باشند، و یا حد اقل اگر یک طرف از طریق لجاجت وارد می شود طرف مقابل در فکر احقاق حق و رسیدن به واقع باشد، آثار منفی جدال و مرء را نخواهد داشت.

از موارد استعمال این لفظ - مخصوصاً در قرآن مجید - به خوبی استفاده می شود که جدال، مفهوم وسیعی دارد، و هر نوع بحث و گفتگوی طرفین را شامل می شود، خواه به حق باشد یا به باطل، در سوره مبارکه نحل می خوانیم که خداوند به پیامبر اسلام دستور می دهد: **وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ**: "با آنها به روشی که نیکوتر است مجادله و گفتگو کن"⁽¹⁾ و در مورد حضرت ابراهیم علیه السلام در سوره مبارکه هود می خوانیم: **{ فَلَمَّا ذَهَبَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ الرَّوْعُ وَ جَاءَتْهُ الْبُشْرَى يُجَادِلُنَا فِي قَوْمِ لُوط }**: "هنگامی که وحشت ابراهیم زائل شد و بشارت تولد فرزند به او رسید، برای تأخیر مجازات قوم لوط با ما به گفتگو و مجادله پرداخت"⁽²⁾. اینها از نوع مجادله به حق است.

ولی در غالب موارد در قرآن کریم این واژه در مجادله به باطل استعمال شده

ص: 198

1- . سوره نحل (16)، آیه 125.

2- . سوره هود (11)، آیه 74.

ب: مجادله باطل

هر گاه گفتگو در میان کسانی روی دهد که هر کدام برای خودخواهی و اظهار تفوق بر دیگری، و به کرسی نشاندن حرف خویش به ستیزه و جنجال برخیزد نتیجه ای جز دور شدن از حق، تاریکی دل، ریشه دار شدن خصومتها و کینه ها نخواهد داشت.

و به همین دلیل در روایات اسلامی از مرء و مجادله به باطل نهی شده است، و اشارات پر معنایی به ضررهای این نوع مجادلات در این روایات وارد شده.

در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم:

من ضن بعرضه فلیدع المرء: هرکس به آبروی خویش علاقمند است مجادله و ستیزه جویی را ترک کند. (1)

زیرا در اینگونه مباحثات کار تدریجاً به بی حرمتی و توهین و حتی دشنامو انواع سخنان زشت و رکیک و نسبتهای ناروا می رسد.

چرا که اینگونه پرخاشگری ها که غالباً عاری از اصول صحیح بحث و استدلال است روح لجاجت و تعصب را در افراد تقویت می کند تا آنجا که هر کدام می خواهد برای غلبه بر دیگری، از هر وسیله حتی دروغ و تهمت و بی حرمتی استفاده کند، و این کار نتیجه ای جز کینه توزی و پرورش بذرهای نفاق در دلها نخواهد داشت.

در نکوهش مرء، روایات بسیار فراوانی از پیشوایان اسلام نقل شده است که علاقه مندان می توانند در بحارالانوار، وسایل الشیعه، کنز العمال و میزان الحکمة در بحث مرء، آن را مطالعه کنند. این سخن را با حدیث دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پایان می

ص: 199

1- . شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغة (للصبحی صالح) - قم، چاپ: اول، 1414 ق، ص 538.

دهیم: «لَا يَسَّ تَكْمُلُ عَبْدٌ حَقِيقَةَ الْإِيْمَانِ حَتَّى يَدَعَ الْمِرَاءَ وَإِنْ كَانَ مُحِقًّا؛ هِيْج كَس حَقِيقَت اِيْمَان رَا بَه كِمَال نَمِي رَسَانَد مِگَر زَمَانِي كَه مِرَاء و جَدَال رَا تَرَك گُوِيَد هِر چَنَد حَق بَا اُو بَاشَد».(1)

پرهيز از چشم چرانی

اشاره

چشم چرانی از چند جهت می تواند آبروی انسان را در خطر قرار دهد:

جهت اول: اینکه کسی به عورت دیگری (غیر از همسر) اعم از جنس مخالف و موافق نگاه کند که خود عاملی برای ریختن آبروی دیگران است، که در قرآن کریم از این نگاه منع شده است آن هم به صورت اُکید؛ زیرا از یک طرف فرمود: (ای پیامبر) به مومنان بگو چشمهای خود را فروبندند، و از طرف دیگر فرمود: فرج و عورت خود را از نگاه های دیگران حفظ کنید. چنانچه در سوره مبارکه نور می فرماید:

{قُلْ لِلْمُؤْمِنِيْنَ يَعْضُوْا مِنْ اَبْصَارِهِمْ وَ يَحْفَظُوْا فُرُوْجَهُمْ ذٰلِكَ اَزْكٰى لَهُمْ اِنَّ اللّٰهَ خَبِيْرٌۢ بِمَا يَصْنَعُوْنَ} (*) وَقُلْ لِلْمُؤْمِنٰتِ يَعْضُضْنَ مِنْ اَبْصَارِهِنَّ وَ يَحْفَظْنَ فُرُوْجَهُنَّ... {2}.

نخست می گوید: به مردان مؤمن بگو: چشمان خود را [از آنچه حرام است مانند دیدن زنان نامحرم و عورت دیگران] فرو بندند، و شرمگاه خود را حفظ کنند.

"يَعْضُوْا" از ماده "غض" در اصل به معنی کم کردن و نقصان است و در بسیاری از موارد در کوتاه کردن صدا یا کم کردن نگاه گفته می شود، بنابراین آیه نمی گوید مؤمنان باید چشمهانشان را فرو بندند، بلکه می گوید باید نگاه خود را کم و کوتاه کنند، و این تعبیر لطیفی است؛ به این منظور که اگر انسان به راستی هنگامی که با زن

ص: 200

1- . مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، بحار الأنوار (ط - بیروت) - بیروت، چاپ: دوم، 1403 ق،؛ ج 2؛ ص 138.

2- . سوره نور (24)، آیه 30 و 31.

نامحرمی روبرو می شود بخواهد چشم خود را به کلی ببندد، ادامه راه رفتن و مانند آن برای او ممکن نیست، اما اگر نگاه را از صورت و اندام او بر گیرد و چشم خود را پائین اندازد گویی از نگاه خویش کاسته است و آن صحنه ای را که ممنوع است از منطقه دید خود به کلی حذف کرده.

از آنچه گفتیم این نکته روشن می شود که مفهوم آیه فوق این نیست که مردان در صورت زنان خیره نشوند تا بعضی از آن چنین استفاده کنند که نگاههای غیر خیره مجاز است، بلکه منظور این است که انسان به هنگام نگاه کردن معمولاً منطقه وسیعی را زیر نظر می گیرد، هر گاه زن نامحرمی در حوزه دید او قرار گرفت چشم را چنان فرو گیرد که آن زن از منطقه دید او خارج شود یعنی به او نگاه نکند اما راه و چاه خود را ببیند و اینکه "غض" را به معنی کاهش گفته اند منظور همین است.

از مقابله ای که میان جمله {يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ} با جمله {يَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ} افتاده، این معنا فهمیده می شود که مراد از «حفظ فروج» پوشاندن آن از نظر نامحرمان است، نه حفظ آن از زنا و لواط که بعضی پنداشته اند، در روایت هم از امام صادق علیه السلام رسیده که فرمود: تمامی آیاتی که در قرآن درباره حفظ فروج هست به معنای حفظ از زنا است، به غیر این آیه که منظور در آن حفظ از نظر و نگاه است.

و بنابراین ممکن است جمله اولی از این دو جمله را با جمله دومی تقیید کرده، و گفته شود: مدلول آیه تنها نهی از نظر کردن به عورت، و امر به پوشاندن آن است. (1)

"فروج" در اصل به معنی "شکاف" و فاصله میان دو چیز است، ولی در اینگونه موارد کنایه از عورت می باشد که در زبان فارسی (با حفظ معنای کنایی) به معنای

ص: 201

1- طباطبایی، سید محمد حسین، سید محمد باقر موسوی همدانی، ترجمه تفسیر المیزان، ناشر: دفتر انتشارات اسلامی جامعه ی مدرسین حوزه علمیه قم، مکان چاپ: قم، سال چاپ: 1374 ش، ج 15، ص: 155.

دامان یا شرمگاه است.

منظور از "حفظ فرج" به طوری که در روایات وارد شده است پوشانیدن آن از نگاه کردن دیگران است، در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم:

«كُلُّ شَيْءٍ فِي الْقُرْآنِ مِنْ حِفْظِ الْفَرْجِ فَهُوَ مِنَ الزَّنَا إِلَّا هَذِهِ الْآيَةُ فَإِنَّهَا مِنَ النَّظَرِ: هر آیه ای که در قرآن سخن از حفظ فروج می گوید، منظور حفظ کردن از زنا است جز این آیه منظور از آن حفظ کردن از نگاه دیگران است».(1)

فلسفه نهی از چشم چرانی

و از آنجا که گاه به نظر می رسد که چرا اسلام از این کار که با شهوت و خواست دل بسیاری هماهنگ است نهی کرده، در پایان آیه می فرماید: "این برای آنها بهتر و پاکیزه تر است" {ذَلِكَ أَزْكَى لَهُمْ (2)}. بدیهی است وقار و سکینت اهل ایمان با اظهار عفت و ستر عورت خود و هم چنین خودداری از نظر افکندن به عورت دیگران می باشد.(3)

سپس به عنوان اخطار برای کسانی که نگاه هوس آلود و آگاهانه به زنان نامحرم می افکنند و گاه آن را غیر اختیاری قلمداد می کنند می گوید: "خداوند از آنچه انجام می دهید مسلماً آگاه است" «إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ».

در آیه بعد به شرح وظائف زنان در این زمینه می پردازد، نخست به وظائفی که مشابه مردان دارند اشاره کرده می گوید: "و به زنان با ایمان بگو چشمهای خود را فرو

ص: 202

1- . کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی (ط - الإسلامية) - تهران، چاپ: چهارم، 1407 ق، ج 2؛ ص 36. و عروسی حویزی، عبد علی بن جمعه تفسیر نور الثقلین، ناشر: انتشارات اسماعیلیان، مکان چاپ: قم، نوبت چاپ: چهارم، سال چاپ: 1415 ق، ج 3، ص: 588.

2- . نور (24) آیه 30.

3- . حسینی همدانی، سید محمد، انوار درخشان، ناشر: کتابفروشی لطفی، مکان چاپ: تهران، نوبت چاپ: اول، سال چاپ: 1404 ق ج 11، 358.

گیرند (و از نگاه کردن به مردان نامحرم خودداری کنند) و دامان خود را حفظ نمایند" {وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ (1)}.

و به این ترتیب "چشم چرانی" همانگونه که بر مردان حرام است بر زنان نیز حرام می باشد، و پوشانیدن عورت از نگاه دیگران، چه از مرد و چه از زن برای زنان نیز همانند مردان واجب است. (2)

جهت دوم: اینکه نگاه بد علاوه بر اینکه خود سهمی از زنا (زناى بصرى) دارد، مقدمه و زمینه ساز عمل مخالف عفت (زنا) است؛ چرا که گاهی یک نگاه کردن، انسان را در دروازه این عمل قرار می دهد. و نقش زنا در رسوایی و بی آبرو کردن انسان، بدیهی و روشن است.

اگر همسر عزیز مصر (زلیخا) نگاه های شهوت آمیز خود را کنترل می کرد، کار به جایی نمی کشید که از غلام خویش طلب کام جویی کند و آبرو و حیثیت خود را بر باد دهد، پس برای حفظ آبرو باید از ریشه های شهوت مثل نگاه حرام پرهیز کرد. خدای متعال در این باره می فرماید: "نزدیک زنا نشوید چرا که عمل بسیار زشتی است و راه و روش بدی است" {وَلَا تَقْرَبُوا الزَّانِيَ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَسَاءَ سَبِيلًا (3)}.

نمی گوید زنا نکنید، بلکه می گوید به این عمل شرم آور نزدیک نشوید، این تعبیر علاوه بر تأکیدی که در عمق آن نسبت به خود این عمل نهفته شده، اشاره لطیفی به این معنا است که آلودگی به زنا غالباً مقدماتی دارد که انسان را تدریجاً به آن نزدیک می کند، چشم چرانی یکی از مقدمات آن است، برهنگی و بی حجابی مقدمه دیگر، کتاب های بدآموز و "فیلم های آلوده" و "نشریات فاسد" و "کانون های فساد" هر یک

ص: 203

1- . نور (24) آیه 31.

2- . تفسیر نمونه، ج 14، ص: 437

3- . اسراء (17) آیه 32.

مقدمه ای برای این کار محسوب می شود. همچنین خلوت با اجنبیه (یعنی بودن مرد و زن نامحرم در یک مکان خالی و تنها) عامل وسوسه انگیز دیگری است. و بالاخره ترک ازدواج برای جوانان، و سختگیریهای بی دلیل طرفین در این زمینه، همه از عوامل "قرب به زنا" است که در آیه فوق با یک جمله کوتاه همه آنها را نهی می کند، و در روایات اسلامی نیز هر کدام جداگانه مورد نهی قرار گرفته است. (1)

امام صادق علیه السلام نیز در این باره می فرماید: «و نگاه بعد از نگاه (چشم چرانی) در دل ایجاد شهوت می کند و این، در انداختن صاحبش به فتنه (زنا) کفایت می کند» (2). در روایتی دیگر از امام باقر علیه السلام، چشم چرانی نیز نوعی زنا است؛ چرا که زنای هر عضو مناسبت کار آن است، «زنای چشم، نگاه به نامحرم و زنای دست، لمس کردن نامحرم و زنای دهان، بوسه زدن بر نامحرم است. (3)

چه بسیاری دوستی ها و ارتباط های نامشروع که از نگاه و یک چشمک زدن آغاز شده ولی نگاه های هوس آلود و تداوم آن و تسلط طبیعی شهوت، آن را به ناکجا آباد کشانیده، سبب بدبختی و بدنامی طرفین گردیده و حتی افشا شدن برخی از این روابط بعد از ازدواج، کانون گرم خانوادگی را متلاشی نموده، سبب بروز مشکلات خانوادگی و اجتماعی شده است.

در مجلات مختلفی که درباره جوانان و مسائل خانوادگی چاپ می شود می توان سرگذشت ها و نامه های زیادی را دید که حکایت از عشق های نامشروع دارد که بر اثر یک نگاه حرام به وجود آمده و سبب فساد و جنایت و یا تزلزل خانواده شده است. ولی

ص: 204

1- . تفسیر نمونه، ج 12، ص: 103.

2- . شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة، ناشر: مؤسسه آل البيت عليهم السلام، مکان چاپ: قم، سال چاپ: 1409 ق، نوبت چاپ: اول، ج 14، حدیث 6.

3- . همان، حدیث 2.

نقطه آغاز آن همان نگاه حرام بوده است.

جهت سوم: اینکه چشم چرانی نسبت به ناموس دیگران، باعث چشم چرانی به ناموس خود فرد بد نگاه خواهد شد و ناموس او نیز در معرض خطر بی آبرویی قرار خواهد گرفت. امام صادق علیه السلام در حدیثی فرمود: «خود را از زنان و ناموس مردم حفظ کنید و چشم طمع به آنان ندوزید تا زنان و ناموس شما از چشم و طمع دیگران، محفوظ و مصون گردند».(1)

بنابراین عفت چشم، نه تنها از انحرافات جنسی پیشگیری می کند، بلکه در حفظ آبروی فرد و خانوادش و دیگران، مؤثر است.

پرهیز از جلوه گری، پای کوبی و تبرج

اشاره

جلوه گری، پای کوبی و تبرج که زمینه هایی برای رسوایی هستند، در قرآن کریم مورد نهی واقع شده اند تا راه بر بیمار دلان به طور مطلق بسته شود.

قرآن به زنان با ایمان دستور می دهد که هر گونه بهانه و مستمسکی را از دست مفسده جویان بگیرند و راه هر گونه نفوذ و آسیب به حریم و دامان خود را ببندند.

پوشاندن سینه ها و گردن ها

اشاره

خدای متعال در این باره می فرماید: "ای پیامبر! به همسران و دخترانت و زنان مؤمنین بگوروسری های بلند خود را بر خویش فرو افکنند تا شناخته نشوند و مورد آزار قرار نگیرند" { يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِأَزْوَاجِكَ وَبَنَاتِكَ وَنِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ ذَلِكَ أَدْنَى أَنْ يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذَيْنَ } (2).

ص: 205

1- . مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، بحار الأنوار (ط - بیروت)، ناشر: دار إحياء التراث العربی، مکان چاپ: بیروت، سال چاپ:

1403 ق، ج 71، ص 270.

2- . احزاب (33) آیه 59.

{ ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَنْ يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذَيْنَ (1) } - یعنی پوشاندن همه بدن به شناخته شدن به اینکه اهل عفت و حجاب و صلاح و سدادند نزدیک تر است، در نتیجه وقتی به این عنوان شناخته شدند، دیگر اذیت نمی شوند، یعنی اهل فسق و فجور متعرض آنان نمی گردند. (2)

مرحوم طبرسی از جبابی نقل می کند که در ذیل عبارت { ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَنْ يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذَيْنَ } - گفته: یعنی این نزدیکتر است به اینکه به حفاظ و پوشش و صلاح شناخته شوند، پس متعرض و مزاحم آنها نشوند برای آنکه فاسق و زناکار وقتی زنی را به پوشش و عفت شناخت دیگر مزاحم او نمی شود. (3)

پای کوبی ممنوع

خدای متعال درباره پای کوبی زنان می فرماید:

{... وَ لَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ... (4) }.

نباید زنان به هنگام راه رفتن پاهای خود را چنان به زمین کوبند تا صدای خلخال هایشان به گوش رسد! این امر نشان می دهد که اسلام بهاندازه ای در مسائل مربوط به عفت عمومی سختگیر و مو شکاف است که حتی اجازه چنین کاری را نیز نمی دهد، و البته به طریق اولی عوامل مختلفی را که دامن به آتش شهوت جوانان می زند مانند نشر عکسهای تحریک آمیز و فیلمهای اغوا کننده و رمانها و داستانهای جنسی را نخواهد داد، و بدون شک محیط اسلامی باید از اینگونه مسائل که مشتریان را به مراکز فساد سوق می دهد و پسران و دختران جوان را به آلودگی و فساد می کشاند

ص: 206

1- . همان.

2- . ترجمه تفسیر المیزان، ج 16، ص: 510.

3- . ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج 20، ص: 177.

4- . نور (24) آیه 31..

پاک و مبرا باشد. آنها در رعایت عفت و دوری از اموری که آتش شهوت را در دل مردان شعله ور می سازد و ممکن است منتهی به انحراف از جاده عفت شود، آن چنان باید دقیق و سختگیر باشند که حتی از رساندن صدای خلخال را که در پای دارند به گوش مردان بیگانه خود داری کنند، و این گواه باریک بینی اسلام در این زمینه است.

تبرج ممنوع

قرآن در زمینه رعایت عفت و حفظ آبرو چنین می فرماید:

{وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى... (1)}

"شما در خانه های خود بمانید و همچون جاهلیت نخستین در میان جمعیت ظاهر نشوید" و اندام و وسائل زینت خود را در معرض تماشای دیگران قرار ندهید.

"تبرج" به معنی آشکار شدن در برابر مردم است، و از ماده "برج" گرفته شده که در برابر دیدگان همه ظاهر شدن است.

با ناز و کرشمه حرف زدن ممنوع

خضوع در سخن گفتن برای زنان، چراغ سبزی برای نفوذ و طمع بیمار دلان است، خدای متعال در این باره می فرماید: " (ای زنان پیامبر) به گونه ای هوس انگیز سخن نگوئید که بیمار دلان در شما طمع کنند " {فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ (2)}.

بلکه به هنگام سخن گفتن، جدی و خشک و بطور معمولی سخن بگوئید، نه همچون زنان کم شخصیت که سعی دارند با تعبیرات تحریک کننده، که گاه توأم با ادا و اطوار مخصوصی است و افراد شهوت ران را به فکر گناه می افکند، سخن بگوئید.

ص: 207

1- . احزاب (33) آیه 33.

2- . همان، آیه 32.

در پایان آیه دومین دستور را به این گونه شرح می دهد: " شما باید به صورت شایسته ای که مورد رضای خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و توأم با حق و عدالت باشد سخن بگوئید" { وَقُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا (1) }.

در حقیقت جمله { لَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ } اشاره به کیفیت سخن گفتن و جمله { قُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا } اشاره به محتوای سخن می باشد.

البته " قول معروف " (گفتار نیک و شایسته) معنی وسیعی دارد که علاوه بر آنچه گفته شد، هر گونه گفتار باطل و بیهوده و گناه آلود و مخالف حق رانفی می کند.

ضمناً جمله اخیر می تواند، توضیحی برای جمله نخست باشد، مبدا کسی تصور کند که باید برخورد زنان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با مردان بیگانه مودیانه و دور از ادب باشد، بلکه باید بر خورد شایسته و مؤدبانه و در عین حال بدون هیچگونه جنبه های تحریک آمیز داشته باشد. (2)

جاهلیت قدیم و مدرن

اگر در جاهلیت عرب زنان، " تبرج به زینت " می کردند، و روسری های خود را کنار می زدند به گونه ای که مقداری از سینه و گلو و گردنبند و گوشواره آنها نمایان می گشت، در عصر ما کلوپهایی تشکیل می شود بنام کلوپ برهنگان (که نمونه آن در انگلستان معروف است) که با نهایت معذرت افراد در آن برهنه مادرزاد می شوند، رسوایی های کنار دریا و استخرها و حتی معابر عمومی نگفتنی است.

اگر در جاهلیت عرب، " زنان آلوده ذوات الاعلام " بودند که پرچم بر در خانه خود می زدند تا افراد را به سوی خود دعوت کنند!، در جاهلیت قرن ما افرادی هستند که در

ص: 208

1- . همان.

2- . تفسیر نمونه، ج 17، ص: 290.

فضاهای مجازی و روزنامه های مخصوص مطالبی را در این زمینه مطرح می کنند که قلم از ذکر آن جداً شرم دارد، و جاهلیت عرب بر آن صد شرف دارد.

پرهیز از رمی و قذف

اشاره

"رمی" در اصل به معنی انداختن تیر یا سنگ و مانند آن است، و طبیعیاست که در بسیاری از موارد آسیب هایی می رساند، سپس این کلمه به عنوان کنایه در متهم ساختن افراد و دشنام دادن و نسبتهای ناروا به کار رفته است، چرا که گویی این سخنان همچون تیری بر پیکر طرف می نشیند و او را مجروح می سازد.⁽¹⁾

"قذف": در لغت به معنی پرتاب کردن به سوی یک نقطه دور دست است⁽²⁾، ولی در این گونه موارد - مانند کلمه رمی - کنایه از متهم ساختن کسی به یک اتهام ناموسی است، و به تعبیر دیگر عبارت از فحش و دشنامی است که به این امور مربوط می شود.

یکی از عوامل آبروریزی، تهمت و افترا (اعم از تهمت جنسی و غیر جنسی) و قذف (در خصوص نسبت زنا به همسر خود) است. این عامل نقش بیشتری نسبت به سایر عوامل در ریختن آبروی دیگران دارد: زیرا در سایر عوامل مثل غیبت، فرد به دنبال معایب به وقوع پیوسته از افراد بر می خیزد و آنها را بیان می کند و چه بسا در مورد افرادی اصلاً عیبی پیدا نکند و آبروی آنها محفوظ بماند. اما شخصی که از طریق تهمت به دنبال آبروریزی دیگران است از پیش خود حرف هایی در می آورد و به افراد بی گناه نسبت می دهد که روح شخص مورد تهمت از آنها خبر ندارد، به همین خاطر در روایات بهتان بدتر از غیبت معرفی شده است.

خدای متعال درباره گناه تهمت می فرماید: {وَمَنْ يَكْسِبْ خَطِيئَةً أَوْ إِثْمًا ثُمَّ يَرْمِ بِهِ بَرِيئًا فَقَدِ احْتَمَلَ بُهْتَانًا وَإِثْمًا

ص: 209

1- . قاموس قرآن، ج 3، ص: 124.

2- . مفردات الفاظ قرآن، ج 3، ص: 151

" هر کس خطا یا گناهی مرتکب شود و آن را به گردن بی گناهی بیفکند، بهتان و گناه آشکاری انجام داده است."

قابل توجه اینکه در آیه مذکور در مورد تهمت، تعبیر لطیفی به کار برده شده و آن اینکه گناه را بمنزله " تیر " قرار داده و انتساب آن را به دیگری به منزله " پرتاب بسوی هدف " اشاره به اینکه همانطور که تیراندازی به سوی دیگری ممکن است باعث از بین رفتن او شود پرتاب تیر گناه هم به کسی که مرتکب نشده ممکن است آبروی او را که بمنزله خون او است از بین ببرد، بدیهی است که وزر و وبال این کار برای همیشه بر دوش فردی که تهمت زده است باقی خواهد ماند، و تعبیر به {فَقَدْ احْتَمَلَ} نیز اشاره به سنگینی و دوام این مسئولیت است!

در قرآن کریم نسبت به تهمت و افرادی که از این طریق در پی بی آبرو کردن مؤمنان هستند عبارات شدید اللحنی وجود دارد که اهل ایمان با مشاهده و قرائت آن آیات به خود می لرزند و هرگز به خود اجازه چنین جرأت و

ص: 210

1- . نساء (4) 112.

2- . در این آیه گناهانی را که انسان مرتکب می شود و به گردن دیگری می افکند به دو قسم تقسیم شده یکی خطیئة و دیگر اثم - درباره تفاوت میان این دو، مفسران و اهل لغت سخن بسیار گفته اند، اما آنچه نزدیکتر به نظر می رسد این است که " خطیئة " از " خطا " در اصل به معنی لغزشها و گناهانی است که بدون قصد از انسان سر می زند و گاهی دارای کفاره و غرامت است، ولی تدریجا در معنی خطیئة توسعه ای داده شده و هر گناه اعم از عمد و غیر عمد را در بر می گیرد، زیرا هیچگونه گناهی (اعم از عمد و غیر عمد) با روح سلیم انسان سازگار نیست و اگر از او سر بزند در حقیقت یک نوع لغزش و خطا است که شایسته مقام او نیست، نتیجه اینکه خطیئة معنی وسیعی دارد که هم گناه عمدی و هم غیر عمدی را شامل می شود، ولی اثم معمولاً- به گناهان عمدی و اختیاری گفته می شود - و در اصل " اثم " به معنی چیزی است که انسان را از کاری باز می دارد و از آنجا که گناهان آدمی را از خیرات، باز میدارند به آنها اثم گفته شده است.

جسارتی نمی دهند که با شنیدن سخنان بی پایه و بی اساس در پی پخش آن باشند

از آنجا که در اوایل سوره نور مجازات شدیدی برای زن و مرد زناکار بیان شده و ممکن است این موضوع دستاویزی شود برای افراد مغرض و بی تقوا که از این طریق افراد پاک را مورد اتهام قرار دهند، بلا فاصله بعد از بیان مجازات شدید زناکاران، مجازات شدید تهمت زندگان را که در صدد سوء استفاده از این حکم هستند بیان می کند، تا حیثیت و حرمت خانواده های پاکدامن از خطر اینگونه اشخاص مصون بماند، و کسی جرأت تعرض به آبروی مردم پیدا نکند.

نخست می فرماید: "کسانی که زنان پاکدامن را متهم به عمل منافی عفت می کنند باید برای اثبات این ادعا چهار شاهد (عادل) بیاورند، و اگر نیاورند هر یک از آنها را هشتاد تازیانه بزنید!" {وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَبْوَابِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً (1)}

و به دنبال این مجازات شدید، دو حکم دیگر نیز اضافه می کند: "و هرگز شهادت آنها را نپذیرید" {وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا (2)}. "و آنها فاسقانند" {وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ (3)}.

به این ترتیب نه تنها این گونه افراد را تحت مجازات شدید قرار می دهد، بلکه در دراز مدت نیز سخن و شهادتشان را از ارزش و اعتبار می اندازد، تا نتوانند حیثیت پاکان را لکه دار کنند، به علاوه داغ فسق بر پیشانی شان می نهد و در جامعه رسوایشان

ص: 211

1- . نور (24) آیه 4.

2- . همان.

3- . همان.

می کند.

این سختگیری در مورد حفظ حیثیت مردم پاکدامن، منحصر به اینجا نیست و در بسیاری از تعلیمات اسلام منعکس است، و همگی از ارزش فوق العاده ای که اسلام برای حیثیت زن و مرد با ایمان و پاکدامن قائل شده است حکایت می کند.

تهمت زدن به بی گناه از زشت ترین کارهایی است که اسلام آن را به شدت محکوم ساخته است، آیه فوق و روایات متعدد اسلامی که درباره این موضوع وارد شده نظر اسلام را در این زمینه روشن می سازد.

امام صادق علیه السلام از حکیمی چنین نقل می کند: «الْبُهْتَانُ عَلَى الْبَرِيِّ أَثْقَلُ مِنَ الْجِبَالِ الرَّاسِيَاتِ». تهمت زدن به بی گناه از کوه های عظیم نیز سنگین تر است. (1)

تهمت زدن به افراد بی گناه با روح ایمان سازگار نیست. چنان که از امام صادق علیه السلام نقل شده: کسی که برادر مسلمانش را متهم کند، ایمان در قلب او ذوب می شود همانند ذوب شدن نمک در آب. (2) «إِذَا أَتَاهُمُ الْمُؤْمِنُ أَخَاهُ انَّمَا الْإِيمَانُ مِنْ قَلْبِهِ كَمَا يَنْمِثُ الْمِلْحُ فِي الْمَاءِ».

در حقیقت بهتان و تهمت، بدترین انواع دروغ و کذب است، زیرا هم مفسد عظیم کذب را دارد، و هم زیانهای غیبت، و هم بدترین نوع ظلم و ستم است، و لذا از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده که فرمود:

«مَنْ بَهَتَ مُؤْمِنًا أَوْ مُؤْمِنَةً أَوْ قَالَ فِيهِمَا مَا لَيْسَ فِيهِ أَقَامَهُ اللَّهُ تَعَالَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى تَلٍّ مِنْ نَارٍ حَتَّى يَخْرُجَ مِمَّا قَالَهُ». کسی که به مرد یا زن با ایمان تهمت بزند و یا درباره او چیزی بگوید که در او نیست، خداوند در روز قیامت او را بر تلی از آتش

ص: 212

1- ابن بابویه، محمد بن علی، الأملی (للصدوق) - تهران، چاپ: ششم، 1376ش، ص 245. و ابن بابویه، محمد بن علی، الخصال - قم، چاپ: اول، 1362ش، ج 2؛ ص 348.

2- کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی (ط - الإسلامية) - تهران، چاپ: چهارم، 1407 ق، ج 2؛ ص 361.

قرار می دهد تا از مسئولیت آنچه گفته است در آید. (1)

در حقیقت رواج این کار ناجوانمردانه در یک محیط، سبب به هم ریختن نظام و عدالت اجتماعی و آلوده شدن حق به باطل و گرفتار شدن بی گناه و تبرئه گنهکار و از میان رفتن اعتماد عمومی می شود. (2)

ولی از آنجا که اسلام هرگز راه بازگشت را بر کسی نمی بندد، بلکه در هر فرصتی آلودگان را تشویق به پاکسازی خویش و جبران اشتباهات گذشته می کند، در آیه بعد می گوید: " مگر کسانی که بعد از این عمل توبه کنند و به اصلاح و جبران پردازند که خداوند آنها را مشمول عفو و بخشش خود قرار می دهد، خدا غفور و رحیم است " {إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ} (3). (4)

توجه به احکام سخت قذف

هر گاه قذف با لفظ صریح انجام گیرد، به هر زبان و به هر شکل بوده باشد حد آن هشتاد تازیانه است، و اگر صراحت نداشته باشد مشمول حکم " تعزیر " است. (5)

حتی اگر کسی گروهی را به چنین تهمتهایی متهم سازد و به آنها دشنام دهد و این نسبت را درباره یک یک تکرار کند، در برابر هر یک از این نسبتها حد قذف دارد، اما اگر

ص: 213

- 1- . شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة - قم، چاپ: اول، 1409 ق، ج 12؛ ص 288. و فتال نیشابوری، محمد بن احمد، روضة الواعظین و بصیرة المتعظین (ط - القدیمة) - ایران؛ قم، چاپ: اول، 1375 ش، ج 2؛ ص 470.
- 2- . تفسیر نمونه، ج 4، ص: 121.
- 3- . نور (24) آیه 5.
- 4- . تفسیر نمونه، ج 14، ص: 371.
- 5- . (منظور از تعزیر گناهدانی است که حد معینی در شرع برای آن نیامده بلکه به اختیار حاکم گذارده شده که با توجه به خصوصیات مجرم و کیفیت جرم و شرایط دیگر روی مقدار آن در محدوده خاصی تصمیم می گیرد).

یک جا و یک مرتبه آنها را متهم سازد، اگر آنها نیز یک جا مطالبه مجازات او را کنند، یک حد دارد، اما اگر جدا جدا اقامه دعوا کنند، در برابر هر یک حد مستقلی دارد! این موضوع بقدری اهمیت دارد که اگر کسی را متهم کنند و او از دنیا برود، ورثه او می توانند اقامه دعوا کرده و مطالبه اجراء حد کنند، البته از آنجا که این حکم مربوط به حشخص است چنانچه صاحب حق، " مجرم " را ببخشد، حد او ساقط می شود، مگر اینکه آن قدر این جرم تکرار شود که حیثیت و عرض جامعه را به خطر بیفکند که در اینجا حسابش جدا است.

هر گاه دو نفر به یکدیگر دشنام ناموسی دهند در اینجا حد از دو طرف ساقط می گردد، ولی هر دو به حکم حاکم شرع تعزیر می شوند. بنابراین هیچ مسلمانی حق ندارد که دشنام را پاسخ به مثل بدهد، بلکه تنها می تواند از طریق قاضی شرع احقاق حق کند و مجازات دشنام دهنده را بخواهد.

به هر حال هدف از این حکم اسلامی، اولاً حفظ آبرو و حیثیت انسانها و ثانیاً جلوگیری از مفساد فراوان اجتماعی و اخلاقی است که از این رهگذر دامان جامعه را می گیرد، چرا که اگر افراد فاسد آزاد باشند هر دشنام و هر نسبت ناروایی به هر کس بدهند و از مجازات مصون بمانند، حیثیت و نوامیس مردم همواره در معرض خطر قرار می گیرد و حتی سبب می شود که به خاطر این تهمتهای ناروا همسر نسبت به همسرش بد بین گردد، و پدر نسبت به مشروع بودن فرزند خود! خلاصه، موجودیت خانواده به خطر می افتد، و محیطی از سوءظن و بدبینی بر جامعه حکم فرما می شود، بازار شایعه سازان داغ، و همه پاکدامنان در اذهان لکه دار می گردند.

اینجا است که باید با قاطعیت رفتار کرد، همان قاطعیتی که اسلام در برابر این افراد بد زبان و آلوده دهن نشان داده است.

آری آنها باید جریمه یک دشنام زشت و تهمت آور را هشتاد تازیانه‌نوش جان کنند تا حیثیت و نوامیس مردم را بازیچه نگیرند! (1)

لعان و ملاعنه سدی بزرگ برای جلوگیری از تهمت به زنان

قرآن کریم برای جلوگیری از اتهام زنی مردان به زنان خویش، قانونی را وضع کرده است که علاوه بر اثبات صداقتشان در صورت موافقت ادعایشان با واقع، جلوی ادعاهای بی اساسشان را نیز می‌گیرد، و بر همین اساس می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ يَرْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ شُهَدَاءُ إِلَّا أَنفُسُهُمْ فَشَهَادَةُ أَحَدِهِمْ أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ (*) وَالْخَامِسَةُ أَنَّ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كَانَ مِنَ الْكَاذِبِينَ (*) وَيَدْرَأُ عَنْهَا الْعَذَابَ أَنْ تَشْهَدَ أَرْبَعَ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ (*) وَالْخَامِسَةَ أَنَّ غَضَبَ اللَّهِ عَلَيْهَا إِنْ كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ (*) وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ وَأَنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ حَكِيمٌ﴾ (2).

و کسانی که همسران خود را (به عمل منافی عفت) متهم می‌کنند، و گواهی‌های جز خودشان ندارند، هر يك از آنها باید چهار مرتبه به نام خدا شهادت دهد که از راستگویان است؛ و در پنجمین بار بگوید که لعنت خدا بر او باد اگر از دروغگویان باشد. آن زن نیز می‌تواند کیفر (زنا) را از خود دور کند، به این طریق که چهار بار خدا را به شهادت طلبد که آن مرد (در این نسبتی که به او می‌دهد) از دروغگویان است. و بار پنجم بگوید که غضب خدا بر او باد اگر آن مرد از راستگویان باشد. و اگر فضل و رحمت خدا شامل حال شما نبود و اینکه او توبه پذیر و حکیم است (بسیاری از شما گرفتار مجازات سخت الهی می‌شدید)!

برای دفع حد قذف از مردی که زن خود را متهم به زنا ساخته لازم است چهار مرتبه خدا را گواه گیرد که راست می‌گوید که در حقیقت هر یک از این چهار شهادت در این مورد خاص جانشین شاهی شده است، و در مرتبه پنجم برای تاکید بیشتر، لعنت خدا را به جان می‌خرد اگر دروغگو باشد. با توجه به اینکه اجرای این مقررات، معمولاً در یک محیط اسلامی و توأم با تعهدات مذهبی است و هنگامی که کسی ببیند باید در مقابل حاکم اسلامی این چنین قاطعانه خدا را به گواهی بطلبد و لعن بر خود بفرستد، غالباً از اقدام به چنین خلافی خودداری می‌کند، و همین سدی بر سر راه او و اتهامات دروغین می‌گردد، این در مورد مرد.

ص: 215

1- . تفسیر نمونه، ج 14، ص: 377

2- . سوره نور (24)، آیات 6الی 10.

اما اینکه زن برای دفاع از خود باید چهار بار خدا را به گواهی طلبد که این نسبت دروغ است به خاطر این می باشد که تعادل میان شهادت مرد و زن برقرار شود، و چون زن در معرض اتهام قرار گرفته در پنجمین مرحله با عبارتی شدیدتر از عبارت مرد از خود دفاع می کند، و غضب خدا را بر خود می خرد اگر مرد راست گفته باشد.

پرهیز از اشاعه فحشا

از آنجا که انسان یک موجود اجتماعی است، جامعه بزرگی که در آن زندگی می کند از یک نظر همچون خانه او است، و حریم آن همچون حریم خانه او محسوب می شود، پاکی جامعه به پاکی او کمک می کند و آلودگی آن به آلودگیش.

روی همین اصل در اسلام با هر کاری که جو جامعه را مسموم یا آلوده کند شدیداً مبارزه شده است.

اگر می بینیم در اسلام با غیبت شدیداً مبارزه شده یکی از فلسفه هایش این است که غیبت، عیوب پنهانی را آشکار می سازد و حرمت جامعه را جریحه دار می کند.

اگر می بینیم دستور عیب پوشی داده شده یک دلیلش همین است که گناه جنبه عمومی و همگانی پیدا نکند.

اگر می بینیم گناه آشکار اهمیتش بیش از گناه مستور و پنهان است تا آنجا که در روایتی از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام می خوانیم:

«الْمُذِيعُ بِالسَّيِّئَةِ مَخْذُولٌ وَالْمُسْتَتِرُ بِالسَّيِّئَةِ مَغْفُورٌ لَهُ»:

آن کس که گناه را نشر دهد مخذول و مطرود است و آن کس که گناه را پنهان می دارد مشمول آمرزش الهی است. (1)

و اگر می بینیم در آیات فوق موضوع اشاعه فحشاء با لحنی بسیار شدید و فوق

ص: 216

1- . کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی (ط - الإسلامية) - تهران، چاپ: چهارم، 1407 ق، ج 2؛ ص 428.

العاده کوبنده، محکوم شده نیز دلیلش همین است.

اصولاً گناه همانند آتش است، هنگامی که در نقطه ای از جامعه این آتش روشن شود باید سعی و تلاش کرد که آتش خاموش، یا حد اقل محاصره گردد، اما اگر به آتش دامن زنیم و آن را از نقطه ای به نقطه دیگر ببریم، حریق همه جا را فرا خواهد گرفت و کسی قادر بر کنترل آن نخواهد بود.

خدای متعال در یک قانون کلی و جامع راه هر گونه تعرض به آبرو و حیثیت افراد را بسته و می فرماید: کسانی که دوست می دارند زشتیها و گناهان قبیح در میان افراد با ایمان اشاعه یابد عذاب دردناکی در دنیا و آخرت دارند. {إِنَّ الَّذِينَ يُجِبُونَ أَنْ تَشِيَعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ} (1)

قابل توجه اینکه نمی گوید کسانی که اشاعه فحشاء دهند، بلکه می گوید "دوست دارند که چنین کاری را انجام دهند" و این نهایت تأکید در این زمینه است.

شان نزول:

طبق شان نزول های معروف، منافقین برای لکه دار ساختن حیثیت پیامبر خدا و متزلزل ساختن و جاهت عمومی او دست به جعل ناجوانمردانه ترین شایعات و پخش آن زدند و پاکی بعضی از همسران پیامبر بزرگ اسلام را - با استفاده از یک فرصت مناسب - زیر سؤال کشیدند، و برای مدتی نسبتاً طولانی چنان افکار مسلمانان را مشوب و ناراحت کردند که مؤمنان ثابت قدم و راستین همچون مار گزیده به خود می پیچیدند تا اینکه وحی الهی بهیاری آنان آمد و چنان گوشمال شدیدی به منافقان

ص: 217

شایعه ساز داد که درس عبرتی برای همگان شد. (1)

و این همه اصرار و تاکید به خاطر این نیست که همسر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم یا شخص دیگری در پایه او، متهم شده است، بلکه در مورد هر کس و هر فرد با ایمان چنین برنامه ای پیش آید تمام آن تأکیدات و اصرارها در مورد او صادق است، چرا که جنبه شخصی و خصوصی ندارد، هر چند ممکن است بر حسب موارد جنبه های دیگری بر آن افزوده شود.

مفهوم فاحشه

کلمه "فاحشه" یا "فحشاء" از نظر مفهوم لغوی چنان که "راغب" در "مفردات" گوید: "فحش" و "فحشاء" و "فاحشه" به معنی هر گونه رفتار و گفتاری است که زشتی آن بزرگ باشد، و در قرآن مجید نیز گاهی در همین معنی وسیع استعمال شده مانند { وَالَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ } (2).

"کسانی که از گناهان بزرگ و از اعمال زشت و قبیح اجتناب می کنند". ولی در قرآن مجید غالباً در موارد انحرافات جنسی و آلودگیهای ناموسی به کار رفته است. (3)

اشکال مختلف اشاعه فحشا

باید توجه داشت که "اشاعه فحشاء" منحصر به این نیست که انسان تهمت و دروغ بی اساسی را در مورد زن و مرد با ایمانی نشر دهد، و آنها را به عمل منافی عفت متهم سازد، این یکی از مصادیق آن است، اما منحصر به آن نیست، این تعبیر مفهوم وسیعی دارد که هر گونه نشر فساد و اشاعه زشتیها و قبائح و کمک به توسعه آن را شامل

ص: 218

1- . مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج 7، ص: 205.

2- . شوری (42) آیه 37.

3- . مفردات ألفاظ القرآن، ص: 626 ذیل ماده فحش. الْفُحْشُ وَالْفُحْشَاءُ وَالْفَاحِشَةُ: ما عظم قبحه من الأفعال والأقوال.

می شود؛ گاه به این می شود که دروغ و تهمت را دامن بزند و برای این و آن بازگو کند.

گاه به این است که مراکزی که موجب فساد و نشر فحشاء است به وجود آورد.

گاه به این است که وسائل معصیت در اختیار مردم بگذارند و یا آنها را به گناه تشویق کنند و بالاخره گاه به این حاصل می شود که پرده حیا را بدرند و مرتکب گناه در ملاء عام شوند، همه اینها مصداق "اشاعه فحشاء" است چرا که مفهوم این کلمه، وسیع و گسترده می باشد. و به این ترتیب وسعت مفهوم آیه کاملاً روشن می شود.

و در ادامه به آثار دنیوی و اخروی این گناه اشاره کرده و می فرماید:

{..لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ... (1)}

اما اینکه می گوید: آنها عذاب دردناکی در دنیا دارند ممکن است اشاره به حدود و تعزیرات شرعی، و عکس عملهای اجتماعی، و آثار شوم فردی آنها باشد که در همین دنیا دامنگیر مرتکبین این اعمال می شود، علاوه بر این محرومیت آنها از حق شهادت، و محکوم بودنشان به فسق و رسوایی نیز از آثار دنیوی آن است.

و اما عذاب دردناک آخرت دوری از رحمت خدا و خشم و غضب الهی و آتش دوزخ می باشد.

و در پایان آیه می فرماید: " و خدا می داند و شما نمی دانید {وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (2)}.

او از عواقب شوم و آثار مرگبار اشاعه فحشاء در دنیا و آخرت به خوبی آگاه است، ولی شما از ابعاد مختلف این مسئله آگاه نیستید.

او می داند چه کسانی در قلبشان حب این گناه است و کسانی را که زیر نامهای

ص: 219

1- . نور (24) آیه 19.

2- . همان.

فریبنده به این عمل شوم می پردازند می شناسد اما شما نمی دانید و نمی شناسید.

و او می داند چگونه برای جلوگیری از این عمل زشت و قبیح، احکامش را نازل کند.

از این گذشته عظمت گناه در نظر عامه مردم و حفظ ظاهر جامعه از آلودگیها خود سد بزرگی در برابر فساد است، اشاعه فحشاء و نشر گناه و تجاهر به فسق این سد را می شکند، گناه را کوچک می کند، و آلودگی به آن را ساده می نماید. در حدیثی از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم می خوانیم: «مَنْ أَدَاعَ فَاحِشَةً كَانَ كَمُبْتَدِئِهَا»:

"کسی که کار زشتی را نشر دهد همانند کسی است که آن را در آغاز انجام داده. (1)

در حدیث دیگری از امام موسی بن جعفر علیه السلام می خوانیم که مردی خدمتش آمد و عرض کرد: فدایت شوم از یکی از برادران دینی کاری نقل کردند که من آن را ناخوش داشتم، از خودش پرسیدم انکار کرد در حالی که جمعی از افراد موثق این مطلب را از او نقل کرده اند، امام فرمود:

«كَذَّبُ سَمْعَكَ وَبَصَرَكَ عَنْ أَخِيكَ وَإِنْ شَهِدَ عِنْدَكَ خَمْسُونَ فَسَامَةً وَقَالَ لَكَ قَوْلٌ [قَوْلًا] فَصَدَّقْتَهُ وَكَذَّبْتَهُمْ وَلَا تُذِيعَنَّ عَلَيْهِ شَيْئًا تَشِينُهُ بِهِ وَتَهْدِمُ بِهِ مُرُوَّتَهُ فَيَكُونُ [فَتَكُونُ] مِنَ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ - الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ»

"گوش و چشم خود را در مقابل برادر مسلمانان تکذیب کن، حتی اگر پنجاه نفر سوگند خورند که او کاری کرده و او بگوید نکرده ام از او بپذیر و از آنها نپذیر، هرگز چیزی که مایه عیب و ننگ او است و شخصیتش را از میان می برد در جامعه پخش مکن که از آنها خواهی بود که خداوند درباره آنها فرموده:

ص: 220

1- . کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی (ط - الإسلامية) - تهران، چاپ: چهارم، 1407 ق، ج 2؛ ص 356.

کسانی که دوست می دارند زشتیها در میان مؤمنان پخش شود عذاب دردناکی در دنیا و آخرت دارند. (1)

بلای شایعه سازی

جعل و پخش شایعات دروغین و نگران کننده یکی از مهمترین شاخه های جنگ روانی توطئه گران است.

هنگامی که دشمن قادر نیست از طریق رویارویی صدمه ای وارد کند دست به پخش شایعات می زند، و از این طریق افکار عمومی را نگران و به خود مشغول ساخته و از مسائل ضروری و حساس منحرف می کند.

شایعه سازی یکی از سلاحهای مخرب برای جریحه دار ساختن حیثیت نیکان و پاکان و پراکنده ساختن مردم از اطراف آنها است.

پرهیز از اظهار نیاز پیش دیگران

یکی از عواملی که نقش بسزایی در بی آبرو کردن انسان دارد، سؤال و اظهار نیاز پیش دیگران است که پرهیز از آن، راهکاری قرآنی برای صیانت از آبرو است. و در روایات نیز به این مهم اشاره شده است، چنانچه امام علی علیه السلام درباره تقاضا نزد اشخاص مختلف نکته جالبی را بیان نموده اند: «آبرویت جامد است و تقاضا آن را آب کرده و فرو می ریزد، بین آن را نزد که فرو می ریزی»؛ (مَاءٌ وَجْهَكَ جَامِدٌ يُقَطِّرُهُ السُّؤَالُ، فَأَنْظِرْ عِنْدَ مَنْ تُقَطِّرُهُ). (2)

اشاره به اینکه انسان تا می تواند نباید از کسی تقاضایی کند و آبروی خود را در آن

ص: 221

1- . کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی (ط - الإسلامية) - تهران، چاپ: چهارم، 1407 ق، ج 8؛ ص 147. کتاب ثواب الاعمال طبق نقل تفسیر نور الثقلین جلد 2 صفحه 582.

2- . شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغة (للصبحی صالح) - قم، چاپ: اول، 1414 ق، ص 535.

راه بریزد؛ اما اگر روزی ناچار شد، باید کسی را برای تقاضا کردن برگزیند که شایسته آن باشد و لااقل آبروی خود را نزد انسان باشخصیتی فروریخته باشد. در حدیثی می خوانیم که «حارث همدانی» (از یاران خاص امیر مومنان علی علیه السلام) می گوید: شبی نزد آن حضرت به گفتگو نشستیم بودم. عرض کردم: حاجتی دارم. امام علیه السلام فرمود: مرا شایسته دانستی که حاجت خود را از من بخواهی؟ عرض کردم: آری. فرمود: خدا تو را جزای خیر دهد. سپس برخاست و چراغ را خاموش کرد و نشست. بعد فرمود: چراغ را برای این خاموش کردم که ذلت عرض حاجت را در صورت تو نبینم. اکنون بگو چه می خواهی، زیرا از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم می فرمود: حوائج مردم امانت الهی در سینه بندگان است، کسی که آن را بپوشاند، عبادتی برای او محسوب می شود و هر کس آن را افشا کند لازم است برای انجام آن حاجت تلاش کند. (1)

در این زمینه، احادیث فراوانی در منابع مختلف اسلامی آمده است: از جمله در حدیثی از امام باقر علیه السلام می خوانیم: «لَوْ يَعْلَمُ السَّائِلُ مَا فِي الْمَسْأَلَةِ مَا سَأَلَ أَحَدًا وَلَا يَعْلمُ الْمُعْطَى مَا فِي الْعَطِيَةِ مَا رَدَّ أَحَدٌ أَحَدًا»؛ اگر تقاضاکننده می دانست تقاضا کردن چه عیوبی دارد هیچکس از دیگری تقاضایی نمی کرد و اگر شخص بخشنده می دانست چه فضیلتی در عطیه‌هاست هیچکس دیگری را محروم نمی ساخت». (2) یعنی با اینکه آثار فقر به هر حال در چهره آنها نمایان است؛ اما حاضر نیستند از کسی سؤال و تقاضایی کنند.

در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می خوانیم که خطاب به اباذر فرمود: «يَا أَبَا ذَرٍّ إِيَّاكَ وَالسُّؤَالَ فَإِنَّهُ ذُلٌّ حَاضِرٌ وَفَقْرٌ تَتَعَجَّلُ فِيهِ حِسَابٌ طَوِيلٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»؛ ای اباذر! از

ص: 222

1- . کلینی، محمد بن یعقوب، کافی (ط - دار الحدیث) - قم، چاپ: اول، ق 1429، ج 7؛ ص 263.

2- . ابن بابویه، محمد بن علی، من لا یحضره الفقیه - قم، چاپ: دوم، 1413 ق، ج 2؛ ص 71.

سؤال و درخواست پرهیز که ذلت حاضر و فقری است که آن را با شتاب به سوی خود می آوری (به علاوه) حسابی طولانی در روز قیامت دارد. (1) از این حدیث شریف نبوی استفاده می شود که شخص سائل اگر نیاز شدید نداشته باشد در قیامت مورد بازخواست قرار می گیرد. به همین دلیل در حدیثی از امام حسین علیه السلام می خوانیم که شخصی خدمت آن حضرت رسید و تقاضایی کرد، امام علیه السلام فرمود: «إِنَّ الْمَسْأَلَةَ لَا تَصَّ لُحَّ إِلَّا فِي غُرْمٍ فَادِحٍ أَوْ فَقْرٍ مُدْعِعٍ أَوْ حَمَالَةٍ مُقَطَّعَةٍ فَقَالَ السَّائِلُ: مَا حِثُّ إِلَّا فِي إِحْدَاهُنَّ فَأَمَرَ لَهُ بِمِائَةِ دِينَارٍ»؛ سؤال و تقاضا شایسته نیست مگر در بدهکاری سنگین یا فقر ناتوان کننده یا دیه ثابت و مسلم. سائل عرض کرد: من به دلیل یکی از این سه چیز خدمت شما رسیده ام.

امام علیه السلام امر فرمود یکصد دینار به او دادند. (2) (هر دینار یک مثقال طلا بود). «نیز به همین دلیل در حدیث دیگری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می خوانیم: «وَمَنْ فَتَحَ عَلَيَّ نَفْسَهُ بَابَ مَسْأَلَةٍ فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْهِ سَبْعِينَ بَاباً مِنَ الْفَقْرِ لَا يَسُدُّ أَدْنَاهَا شَيْءٌ»؛ کسی که برای خود، دری از سؤال و تقاضا بگشاید، خداوند هفتاد در از فقر به سوی او می گشاید که هیچ چیزی، کمترین این درها را نمی بندد». (3)

از این احادیث و احادیث دیگر و کلام حکیمانه بالا که همه به این مضمون وارد شده استفاده می شود که افراد باایمان حتی الامکان و تا زمانی که به شدت گرفتار نشده اند از کسی چیزی تقاضا نکنند و مناعت طبع و تعفف را نگاه دارند. این سخن را با حدیثی که در کتاب شریف کافی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده پایان می دهیم.

ص: 223

- 1- . همان، ج 4، ص: 375.
- 2- . مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، بحار الأنوار (ط - بیروت) - بیروت، چاپ: دوم، 1403 ق، ج 75؛ ص 118.
- 3- . شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة - قم، چاپ: اول، 1409 ق، ج 9؛ ص 438.

امام صادق علیه السلام می فرماید: گروهی از انصار خدمت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم رسیدند و به آن حضرت سلام کردند. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به آنها جواب گفت. عرض کردند: ای رسول خدا! ما را حاجتی است. فرمود: حاجتتان را بیان کنید. عرض کردند: حاجت بسیار بزرگی است. فرمود: بگوئید چیست؟ عرض کردند: بهشت را برای ما تضمین کن. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم سر به زیر انداخت و با عصای کوچکی که در دست داشت به زمین اشاره کرد. سپس سر بلند کرد و فرمود: «أَفْعَلُ ذَلِكَ بِكُمْ عَلَى أَنْ لَا تَسْأَلُوا أَحَدًا شَيْئًا»؛ من این کار را انجام می دهم به این شرط که هرگز از کسی چیزی تقاضا نکنید. بعد از این ماجرا آنها به قدری به این شرط وفادار بودند که اگر در سفری سوار بر مرکب بودند و تازیانه یکی از آنها می افتاد به شخص پیاده ای نمی گفت این تازیانه را به من بده، چراکه آن هم نوعی تقاضا بود؛ خودش پیاده می شد و تازیانه را برمی داشت و زمانی که بر سر سفره ای نشسته بودند هرگاه یکی از حاضران به ظرف آب از دیگری نزدیکتر بود به او نمی گفت ظرف آب را به من بده، خودش برمی خاست و از ظرف آب می نوشید. (1)

نقطه مقابل سوال، «تَعَفُّفٌ» است که قرآن مجید جمعی از فقرا و نیازمندان را برای داشتن آن ستوده و می فرماید: (انفاق شما، مخصوصاً باید) برای نیازمندی باشد که در راه خدا، در تنگنا قرار گرفته اند؛ (و توجه به آیین خدا، آنها را از وطن های خویش آواره ساخته؛ و شرکت در میدان جهاد، به آنها اجازه نمی دهد تا برای تأمین هزینه زندگی، دست به کسب و تجارتی بزنند؛) نمی توانند مسافرتی کنند (و سرمایه ای به دست آورند؛) و از شدت خویشتن داری، افراد ناآگاه آنها را بی نیاز می پندارند؛ اما آنها را از چهره هایشان می شناسی؛ و هرگز با اصرار چیزی از مردم نمی خواهند. (این است

ص: 224

1- . کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی (ط - الإسلامية) - تهران، چاپ: چهارم، 1407 ق، ج 4؛ ص 21.

مشخصات آنها!) و هر چیز خوبی در راه خدا اتفاق کنید، خداوند از آن آگاه است. {لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أَحْصِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسِيمَاهُمْ لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِحْفَافًا وَ مَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ} (1) در این آیه بهترین مواردی که اتفاق در آنجا باید صورت گیرد، بیان شده است، و آن ها کسانی هستند که دارای صفات سه گانه ای که در این آیه آمده است باشند، در بیان اولین وصف آنان می فرماید: اتفاق شما به خصوص " باید برای کسانی باشد که در راه خدا، محصور شده اند (2)"

یعنی کسانی که به خاطر اشتغال به جهاد در راه خدا و نبرد با دشمن و یادگیری فنون جنگی یا تحصیل علوم لازم دیگر، از تلاش برای معاش و تأمین هزینه زندگی باز مانده اند، که یک نمونه روشن آن، اصحاب صفه در عصر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بودند.

سپس برای تأکید می افزاید: " همان ها که نمی توانند سفری کنند" و سرمایه ای به دست آورند { لَا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ }.

تعبیر به "ضرب فی الارض" به جای سفر، به خاطر آن است که مسافران مخصوصاً آنها که برای هدفهای مهمی پیاده به سفر می روند، پیوسته پای بر زمین می کوبند و پیش می روند.

بنابراین کسانی که می توانند تأمین زندگی کنند، باید مشقت و رنج سفر را تحمل کرده، از دسترنج دیگران استفاده نکنند، مگر اینکه کار مهم تری همچون جهاد در راه

ص: 225

1- . بقره (2) آیه 273.

2- . "حصر" به معنی حبس و منع و تضییق است، و در اینجا به معنی تمام اموری است که انسان را از تأمین معاش باز می دارد.

خدا یا فرا گرفتن علوم واجب، مانع از سفر گردد.

و در دومین توصیف از آنان، می فرماید: " آنها کسانی اند که افراد نادان و بی اطلاع، آنها را از شدت عفاف غنی می پندارند " {يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ}.

ولی این سخن به آن مفهوم نیست که این نیازمندان با شخصیت قابل شناخت نیستند لذا می افزاید: " آنها را از چهره هایشان می شناسی " {تَعْرِفُهُمْ بِسِيمَاهُمْ}.

" سیما" در لغت به معنی علامت و نشانه است و این که در فارسی امروز آن را به معنی چهره و صورت به کار می برند، معنی تازه ای است و گرنه در مفهوم عربی آن، چنین معنایی ذکر نشده است، به هر حال منظور این است که آنها گر چه سخنی از حال خود نمی گویند ولی در چهره هایشان نشانه هایی از رنجهای درونی وجود دارد که برای افراد فهمیده آشکار است، آری " رنگ رخساره خبر می دهد از سر درون".

و در سومین توصیف از آنان می فرماید: آنها چنان بزرگوارند که: " هرگز چیزی با اصرار از مردم نمی خواند " { لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِلْحَافًا}. اصولاً آنها از مردم چیزی نمی خواهند تا چه رسد به اینکه اصرار در سؤال داشته باشند، و به تعبیر دیگر معمول نیازمندان عادی اصرار در سؤال است اما آنها یک نیازمند عادی نیستند.

بنابراین اگر قرآن می گوید: " آنها با اصرار سؤال نمی کنند" مفهومی این نیست که بدون اصرار سؤال می کنند، بلکه مفهومی این است که آنها فقیر عادی نیستند تا سؤال کنند؛ زیرا سؤال آنها معمولاً توأم با اصرار و الحاف است، به قرینه اینکه می گوید: " آنها را از سیمایشان باید شناخت" نه از سؤالشان و الا جمله " يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ" مفهومی نداشت.

و در پایان آیه، باز همگان را به انفاق از هر گونه خیرات تشویق کرده، می فرماید: " و هر چیز خوبی در راه خدا انفاق کنید خداوند از آن آگاه است " {وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ}.

این جمله برای تشویق انفاق کنندگان است خصوصاً انفاق به افرادی که دارای عزت نفس و طبع بلندند و چه بسا در این موارد بخششهایی در پوشش غیر انفاق، ولی در واقع به قصد انفاق، صورت می گیرد تا طرف مقابل ناراحت نشود، مسلماً خداوند از این نیت پنهانی آگاه است و آنها را به تناسب نیت و زحماتشان بهره مند می سازد.

فقرای آبرومند

فقرای آبرومند به گونه ای زندگی می کنند که ناآگاهان به احوال آنان، آنها را توانگر می پندارند: {يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ}؛ زیرا هرگز با درخواست یا پوشیدن لباس مندرس، فقر خود را آشکار نمی سازند و عفت خود را حفظ می کنند، مگر به خودی خود فقر آنان روشن شود؛ مانند اینکه جز لباس کهنه، پوشش دیگری نداشته باشند، پس این فقرا عمل مسئلت بار و زبان درخواست کننده ندارند.

خدای سبحان در این آیه علاوه بر بیان مورد افضل صرف صدقه، به فقرا نیز زندگی آبرومندانه و عقیفانه را می آموزد.

عدم اصرار فقیر آبرومند

فقیر آبرومند تا ضرورت نباشد، هرگز از مردم درخواست کمک نمی کند و هنگام ضرورت که توان تأمین هزینه های زندگی خود و خانواده اش را به صورت خرید و اجاره و قرض ندارد، فقط می گوید: «من مستمند هستم» و در حد رفع تکلیف، درخواست کمک کرده و در گرفتن صدقه نیز پای نمی فشرد: {لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِلْحَافًا}؛ یعنی سؤال آنان از مردم نوعی خاص از درخواست است که با اصرار و پافشاری نیست. (1)

نهی از الحاف

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ أَنْ يَرَى أَثَرَ نِعْمَتِهِ عَلَى عَبْدِهِ... وَيُحِبُّ الْحَلِيمَ

ص: 227

الْمُتَعَفِّفَ مِنْ عِبَادِهِ وَيُغِيْضُ الْفَاحِشَ الْبَدِيءَ السَّائِلِ الْمُلْحِفَ» (1) همانا خدای متعال دوست می دارد آثار و نشانه های نعمتش را بر بندگانش مشاهده کند... و از میان بندگانش افراد بردبار و پاکدامن را دوست می دارد و انسانهای دشنام گوی و اصرار کننده در تقاضا از دیگران را دشمن می دارد.

و نیز آن حضرت فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ كَرِهَ لَكُمْ ثَلَاثًا... كَثْرَةَ السُّؤَالِ وَ إِضَاعَةَ الْمَالِ...» (2) خداوند سه چیز را برای شما ناپسند می داند: زیاده روی در سؤال و ضایع کردن دارایی و اموال و...

و نیز فرمودند: «الْأَيْدِي ثَلَاثٌ: فَيَدُ اللَّهِ الْعُلْيَا وَ يَدُ الْمُعْطَى الَّتِي تَلِيهِ وَ يَدُ السَّائِلِ السُّفْلَى إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ؛ وَ مَنْ سَأَلَ وَ لَهُ مَا يُغْنِيهِ جَاءَتْ مَسْئَلَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كُدُوحًا أَوْ خُمُوشًا أَوْ خُدُوشًا فِي وَجْهِهِ» (3) دست ها بر سه نوع هستند: دست خدا که دست برتر است و دست عطاکننده که تالی تلو دست خداست و سومی دست فرد تقاضا کننده که همیشه پایین و پست است و اگر کسی با وجود بی نیازی دست گدایی پیش دیگران باز کند در روز قیامت در حالی محشور خواهد شد که چهره اش خدشه برداشته است.

چگونگی برخورد با سائل

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «إِذَا سَأَلَ السَّائِلُ فَلَا تَقْطَعُوا عَلَيْهِ مَسْئَلَتَهُ حَتَّى يَفْرَغَ مِنْهَا، ثُمَّ زُدُّوا عَلَيْهِ بِوَقَارٍ وَ لِينٍ، إِمَّا بَدَلٌ يَسِيرٌ أَوْ رَدٌّ جَمِيلٌ فَإِنَّهُ قَدْ يَأْتِيكُمْ مَنْ لَيْسَ بِإِنْسٍ وَ لَا جَانٌّ، يَنْظُرُونَ كَيْفَ صَنَعْتُمْ فِيْمَا حَوَّلَكُمْ اللَّهُ تَعَالَى» (4)

ص: 228

1- . مجمع البيان، ج 2-1، ص 667؛ وسائل الشيعه، ج 9، ص 442.

2- . الكافي، ج 3، ص 563؛ وسائل الشيعه، ج 9، ص 313.

3- . الكافي، ج 4، ص 19؛ وسائل الشيعه، ج 9، ص 436.

4- . قمی مشهدی، محمد بن محمدرضا، تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب - تهران، چاپ: اول، 1368 ش، ج 2؛ ص 437

هرگاه نیازمندی از شما چیزی خواست، به سخن او گوش فرادهید و اجازه دهید تا کلام و درخواستش پایان پذیرد. سپس با متانت و احترام با او برخورد کنید یا بخششی آسان و بدون تکلف داشته باشید یا او را با برخورد و گفتاری نیکو پاسخ گوید؛ زیرا گاهی کسی (مثلاً فرشته ای به صورت سائل) پیش شما می آید، نه از بشر است و نه از پری، تا ببیند درباره آنچه خداوند در اختیارتان قرار داده، چه می کنید.

تقاضا کردن بدون حاجت

یکی از گناهان بزرگ تکدی و سؤال و تقاضای از مردم بدون نیاز است، و در روایات متعددی از این کار، نکوهش شده، در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می خوانیم: **إِنَّ الصَّدَقَةَ لَا تَحِلُّ لِعَنِيٍّ وَلَا لِزِيٍّ مَرَّةً سَوِيًّا** "صدقات برای افراد بی نیاز حرام است". (1)

و در حدیث دیگری از همان حضرت آمده است: **«مَنْ سَأَلَ وَ عِنْدَهُ مَا يُغْنِيهِ فَإِنَّمَا يَسْتَكْبِرُ مِنْ جَمَرِ جَهَنَّمَ»** "کسی که از مردم در خواست کند در حالی که به مقدار کفایت دارد، آتش دوزخ را برای خود افزون می سازد". (2)

همچنین در روایات وارد شده که: "شهادت سائل به کف پذیرفته نیست". (3)

حضرت امیر علیه السلام در باب طلب مال از کسی می فرماید: **«بَدَلُ الْوَجْهِ إِلَى اللَّئَامِ الْمَوْتُ الْأَكْبَرُ»**: روانداختن به سوی لئیمان، مردن بزرگ تر است. (4)

ص: 229

1- . مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، بحار الأنوار (ط - بیروت) - بیروت، چاپ: دوم، 1403 ق، ج 18؛ ص 115.

2- . تفسیر مراغی، جلد 3 صفحه 50.

3- . وسائل الشیعه، جلد 18 صفحه 281، کتاب الشهادت، باب 35.

4- . آقا جمال خوانساری، محمدبن حسین، شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم و دررالکلم، 7 جلد، دانشگاه تهران - تهران، چاپ چهارم، 1366 ش، ج 3، ص 264.

ظاهر این است که «بذل رو» در اینجا به معنی بی قدر ساختن و خوار نمودن رو باشد، اما به هر تقدیر معنی این است که ریختن آبروی خود نزدلثیمان؛ یعنی بخیلان یا مردم فرومایه، مرگ بزرگ تر است؛ یعنی از مرگ حقیقی، بدتر و دشوارتر است.

یا در جای دیگری بیان می دارد: «بَذَلُ مَاءِ الْوَجْهِ فِي الطَّلَبِ، أَعْظَمُ مِنْ قَدْرِ الْحَاجَةِ وَإِنْ عَظُمَتْ وَأَنْجَحَ فِيهَا الطَّلَبُ»: بخشیدن آبرو در طلب نیازی، بزرگ تر است از اندازه ی حاجت تو، هرچند آن حاجت مهم بوده و برآورده شود. (1) که در اینجا هم تکیه بر این است که آبرو را برای هیچ حاجتی نباید ریخت، چون حاجت هر قدر هم بزرگ باشد و برآورده شود، نمی تواند با آبرو برابری کند. دوباره ایشان در یک عبارت بسیار شیوا می فرماید: «آبروی تو بسته است (محفوظ می باشد) سؤال و درخواست آن را می چکاند (می ریزد) بنگر آن را پیش چه کسی می ریزی (از مردم پست چیزی نخواه که اگر خواسته ات را انجام ندهد شرمنده می گردی و اگر روا سازد همیشه تورا فروتن می خواهد).» (2)

امام صادق علیه السلام می فرماید: ...إِنَّمَا شِيعَتُنَا مَنْ... لَا يَطْمَعُ طَمَعَ الْغَرَابِ وَلَا يَسْأَلُ

ص: 230

1- . همان.

2- . شریف الرضی، محمدبن حسین و فیض الاسلام اصفهانی، علی نقی، ترجمه و شرح نهج البلاغة (فیض الإسلام)، 2 جلد، مؤسسه چاپ و نشر تألیفات فیض الإسلام - تهران، چاپ پنجم، 1379ش، ج 6، ص 1248.

النَّاسَ بِكَفِّهِ وَإِنْ مَاتَ جُوعاً... (1) همانا شیعیان ما اهل طمع نیستند و اگر از گرسنگی هم بمیرند اقدام به گدایی نمی کنند؛ (به خاطر اینکه این کار را در تعارض با کرامت انسانی خود می بینند).

ص: 231

1- . ابن ابی زینب، محمد بن ابراهیم، الغیبة للنعمانی - تهران، چاپ: اول، 1397ق، ص 203

نتیجه گیری

حفظ آبرو و از آن جهت ضروری است که سرمایه فردی و اجتماعی انسان محسوب می شود و فرد بدون حفاظت از آن، از هیچ کرامت و شرافتی در زندگی برخوردار نخواهد بود. و نیز از آن جهت ضروری است که عاریه و امانتی است که خدای متعال آن را در وجود آدمی به ودیعت نهاده است و معلوم است که حفاظت از امانت و عاریه عقلاً و عرفاً و شرعاً لازم است.

و اما آنچه مهم است دستیابی به راهکارهایی است که فرد را در فرایند چالش برانگیز زندگی دنیوی یاری دهد تا با در دست داشتن آنها بتواند مراحل مختلف صیانت از آبرو را به نحو احسن پشت سر بگذارد.

با تحلیل و ارزیابی راهکارهای ارائه شده به این نتیجه می رسیم که همه راهکارها (اعم از فردی و اجتماعی و سلبی و ایجابی) در یک کلمه خلاصه می شود و آن، کلمه و شجره طیبه ایمان است که شاخه ها و میوه های آبرومندی در پرتو این درخت، شکوفه داده و پرثمر می گردد؛ زیرا ایمان به خدا و روز قیامت است که انسان را به سوی تمامی اعمال صالح و شایسته مقام انسان سوق می دهد و از هرگونه اعمال پست و حقارت آفرین و مورد کراهت خدای متعال باز می دارد.

و از نتایج این پژوهش این است که قرآن کریم، کتاب کریم پروری است که در همه چیز کرامت انسان را مد نظر قرار داده است؛ زیرا قرآن کریم: رب انسان را کریم و اکرم می داند، فرشته امین وحی (جبرئیل) را کریم می داند، پیامبر مرسل از سوی خدا را نیز کریم می داند، کتاب و قرآنمزل از جانب خدای عز و جل را نیز کریم می داند، خلقت نوع انسان و بنی آدم را نیز مفطور به کرامت می داند و بالاخره جایگاه بهشتی و اجر و پاداش الهی را، جایگاه و اجر کریمانه می داند.

پیشنهادها

پیشنهاد می شود این موضوع به طور گسترده مورد تحقیق و پژوهش پژوهشگران حوزوی و دانشگاهی قرار گیرد تا ابعاد فردی و اجتماعی، و دنیوی و اخروی آن کاملاً آشکار گردد و آنگاه روشن خواهد که می توان گفت یکی از اهداف ارسال رسل و انزال کتب آسمانی، حفظ کرامت و آبروی انسان بوده است.

و امید است که این مختصر راهگشای دهها کتاب و مقاله در این زمینه بوده باشد.

ص: 233

- 1) ابن أبی الحدید، عبد الحمید بن ہبۃ اللہ، شرح نہج البلاغۃ لابن أبی الحدید، ناشر: مکتبۃ آیۃ اللہ المرعشی النجفی، مکان چاپ: قم، سال چاپ: 1404 ق، نوبت چاپ: اول.
- 2) ابن بابویہ، محمد بن علی، الخصال، ناشر: جامعہ مدرسین، مکان چاپ: قم سال چاپ: 1362 ش.
- 3) ابن بابویہ، محمد بن علی، إعتقادات الإمامیۃ (للصدوق)، ناشر: کنگرہ شیخ مفید، مکان چاپ: ایران؛ قم، سال چاپ: 1414 ق، نوبت چاپ: دوم.
- 4) ابن بابویہ، محمد بن علی، الأموال (للصدوق)، ناشر: کتابچی، مکان چاپ: تہران، سال چاپ: 1376 ش.
- 5) ابن بابویہ، محمد بن علی، المقنع (للصدوق) - قم، چاپ: اول، 1415 ق.
- 6) ابن بابویہ، محمد بن علی، ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، ناشر: دار الشریف الرضی للنشر، مکان چاپ: قم، سال چاپ: 1406 ق.
- 7) ابن بابویہ، محمد بن علی، علل الشرائع، ناشر: کتاب فروشی داوری، مکان چاپ: قم، سال چاپ: 1385 ش.
- 8) ابن بابویہ، محمد بن علی، معانی الأخبار - قم، چاپ: اول، 1403 ق.
- 9) ابن حیون، نعمان بن محمد مغربی، دعائم الإسلام، ناشر: مؤسسة آل البيت علیہم السلام، مکان چاپ: قم، سال چاپ: 1385 ق.
- 10) ابن شعبہ حرانی، حسن بن علی، تحف العقول، ناشر: جامعہ مدرسین، مکان چاپ: قم، سال چاپ: 1404 / 1363 ق، نوبت چاپ: دوم.

- (11) ابن شهر آشوب مازندرانی، محمد بن علی، مناقب آل أبي طالب عليهم السلام (لابن شهر آشوب) - قم، چاپ: اول، 1379 ق.
- (12) ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، تفسیر القرآن العظیم، تحقیق: محمد حسین شمس الدین، ناشر: دار الکتب العلمیة، مکان چاپ: بیروت، سال چاپ: 1419 ق، نوبت چاپ: اول.
- (13) ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، ناشر: دار صادر، مکان چاپ: بیروت، نوبت چاپ: سوم.
- (14) ابوالفتح رازی حسین بن علی، روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، ناشر: بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، مکان چاپ: مشهد، سال چاپ: 1408 ق، نوبت چاپ: اول، تحقیق: محمد جعفر یاحقی و محمد مهدی ناصح.
- (15) آرام، احمد، حکیمی، محمدرضا ترجمه احمد آرام، دفتر نشر فرهنگ اسلامی - تهران، چاپ اول، 1380 ش.
- (16) استرآبادی، علی، تأویل الآيات الظاهرة فی فضائل العترة الطاهرة - ایران؛ قم، چاپ: اول، 1409 ق.
- (17) آقا جمال خوانساری، محمد بن حسین، شرح آقا جمال خوانساری بر غرر الحکم و درر الکلم، ناشر: دانشگاه تهران، مکان چاپ: تهران، سال چاپ: 1366 ش
- (18) آلوسی سید محمود، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، ناشر: دارالکتب العلمیة، مکان چاپ: بیروت، سال چاپ: 1415 ق، نوبت چاپ: اول، تحقیق: علی عبدالباری عطیة.
- (19) ایروانی، علی بن عبد الحسین نجفی، حاشیة المکاسب، ناشر: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تاریخ نشر: 1406 ه ق، نوبت چاپ: اول، مکان چاپ:

- (20) بحرانی، هاشم بن سلیمان، البرهان فی تفسیر القرآن، ناشر: بنیاد بعثت، مکان چاپ: تهران، سال چاپ: 1416 ق، نوبت چاپ: اول.
- (21) بروجردی، آقا حسین، جامع احادیث الشیعة (للبروجردی)، ناشر: انتشارات فرهنگ سبز، مکان چاپ: تهران، سال چاپ: 1386 ش
- (22) بستانی، فؤاد افرام و مهیار، رضا، فرهنگ ابجدی انتشارات: اسلامی - تهران، چاپ دوم، 1375 ش.
- (23) تهرانی، محمدصادقی، الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن و السنة، ناشر: فرهنگ اسلامی تهران، تاریخ نشر: 1390.
- (24) پاینده، ابو القاسم، نهج الفصاحة (مجموعه کلمات قصار حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم)، ناشر: دنیای دانش، مکان چاپ: تهران، نوبت چاپ: چهارم، سال چاپ: 1382 ش.
- (25) تبریزی، جواد بن علی، إرشاد الطالب إلى التعليق على المكاسب، ناشر: مؤسسه اسماعیلیان، تاریخ نشر: 1416 ه ق، نوبت چاپ: سوم، مکان چاپ: قم - ایران
- (26) تبریزی، جواد بن علی، أسس الحدود و التعزیرات، ناشر: دفتر مؤلف، تاریخ نشر: 1417 ه ق، نوبت چاپ: اول، مکان چاپ: قم - ایران.
- (27) تمیمی آمدی، عبد الواحد بن محمد، غرر الحکم و درر الکلم، ناشر: دار الكتاب الإسلامی، مکان چاپ: قم، سال چاپ: 1410 ق، نوبت چاپ: دوم.
- (28) تمیمی آمدی، عبد الواحد بن محمد، تصنیف غرر الحکم و درر الکلم - ایران؛ قم، چاپ: اول، 1366 ش.
- (29) تهانوی، موسوعه کشف اصطلاحات الفنون و العلوم، بی نا، بی تا.

(30) تویسرکانی، محمدنبی، لئالی الاخبار، ناشر: جهان، سال چاپ: 1374.

(31) جمعی از پژوهشگران زیر نظر شاهرودی، سید محمود هاشمی، فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت علیهم السلام، ناشر: مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت علیهم السلام، تاریخ نشر: 1426 ه ق، نوبت چاپ: اول، مکان چاپ: قم - ایران

(32) جوادی آملی، عبدالله، تسنیم، ناشر: بنیاد علمی و حیانی اسراء، نوبت چاپ: سوم، سال چاپ: 1388.

(33) جوهری، اسماعیل بن حماد، الصحاح، ناشر: دار العلم للملایین، 1، مکان چاپ: بیروت، نوبت چاپ: اول.

(34) حسینی همدانی، سید محمد، انوار درخشان، ناشر: کتابفروشی لطفی، مکان چاپ: تهران، نوبت چاپ: اول، سال چاپ: 1404 ق.

(35) حکیمی، محمدرضا و حکیمی، محمد و حکیمی، الحیاة / ترجمه احمد آرام، ناشر: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، مکان چاپ: تهران. بی تا.

(36) حلوانی، حسین بن محمد بن حسن بن نصر، نزهة الناظر و تنبيه الخاطر - قم، چاپ: اول، 1408 ق.

(37) خمینی، سید روح الله موسوی، شرح چهل حدیث، ناشر: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی رحمه الله سال چاپ: 1395 نوبت چاپ: 59.

(38) خمینی، سید روح الله موسوی - مترجم: اسلامی، علی، تحریر الوسیلة - ترجمه، ناشر: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، تاریخ نشر: 1425 ه ق، نوبت چاپ: 21، مکان چاپ: قم - ایران.

(39) دهخدا، علی اکبر، لغت نامه دهخدا، ناشران: مؤسسه چاپ و انتشارات دانشگاه تهران، روزنه، سال چاپ: 1377.

(40) راغب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات ألفاظ القرآن، ناشر: دار القلم،

مکان چاپ: بیروت، نوبت چاپ: اول.

(41) رجائی، محمد رضا، پرواز به سوی آبرو، ناشر: کیاراد اصفهان، سال چاپ 1394.

(42) زمخشری، محمود بن عمر، الفائق فی غریب الحدیث - بیروت، 1) چاپ: اول، 1417ق.

(43) سید بن قطب بن ابراهیم شاذلی، فی ظلال القرآن، ناشر: دارالشروق، مکان چاپ: بیروت - قاهره، سال چاپ: 1412 ق، نوبت چاپ: هفدهم.

(44) شهید ثانی، زین الدین بن علی، شرح مصباح الشریعة / ترجمه عبد الرزاق گیلانی - تهران، چاپ: اول، 1377 ش.

(45) شهید ثانی، زین الدین بن علی، کشف الریبة - بی جا، چاپ: سوم، 1390ق.

(46) شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة، ناشر: مؤسسة آل البيت علیهم السلام، مکان چاپ: قم، سال چاپ: 1409 ق، نوبت چاپ: اول.

(47) _____ جهاد النفس ووسائل الشیعة/ترجمه افراسیابی، 1 جلد، ناشر: نهاوندی، مکان چاپ: قم، نوبت چاپ: اول، سال چاپ: 1380 ش.

(48) طباطبائی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ناشر: دفتر انتشارات اسلامی جامعه ی مدرسین حوزه علمیه قم، مکان چاپ: قم، سال چاپ: 1417 ق، نوبت چاپ: پنجم.

(49) طباطبائی، سید محمد حسین، سید محمد باقر موسوی همدانی، ترجمه تفسیر المیزان، ناشر: دفتر انتشارات اسلامی جامعه ی مدرسین حوزه علمیه قم، مکان چاپ: قم، سال چاپ: 1374 ش

ص: 238

(50) طبرسی، فضل بن حسن، مترجمان، ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ناشر: انتشارات فراهانى، مكان چاپ: تهران، نوبت چاپ: اول، سال 1) چاپ: 1360 ش.

(51) _____ مجمع البيان فى تفسير القرآن، تحقيق: محمد جواد بلاغى، ناشر: انتشارات ناصر خسرو، مكان چاپ: تهران، نوبت چاپ: سوم، سال چاپ: 1372 ش.

(52) طريحي، فخر الدين بن محمد، مجمع البحرين، ناشر: مرتضوى، مكان چاپ: تهران، سال چاپ: 1375، نوبت چاپ: سوم.

(53) طوسى، محمد بن الحسن، الأمالى (للطوسى) - قم، چاپ: اول، 1414ق.

(54) طوسى، محمد بن الحسن، تهذيب الأحكام (تحقيق خراسان)، ناشر: دار الكتب الإسلاميه، مكان چاپ: تهران، سال چاپ: 1407 ق.

(55) طوسى، محمد بن الحسن، مصباح المتهجد و سلاح المتعبد - بيروت، چاپ: اول، 1411 ق، ج 2؛ ص 844. ابن طاووس، على بن موسى، الإقبال بالأعمال الحسنة (ط - الحديثة) - قم، چاپ: اول، 1376 ش.

(56) طيب، سيد عبد الحسين، اطيب البيان فى تفسير القرآن، ناشر: انتشارات اسلام مكان چاپ: تهران، سال چاپ: 1378 ش، نوبت چاپ: دوم.

(57) عروسى حويزى، عبد على بن جمعه تفسير نور الثقلين، ناشر: انتشارات اسماعيليان، مكان چاپ: قم، نوبت چاپ: چهارم، سال چاپ: 1415 ق.

(58) علاء الدين على المتقى بن حسام الدين الهندي البرهان فوري، كنز العمال (1) فى سنن الاقوال و الافعال، ناشر: بيروت (مؤسسه الرساله)، نوبت چاپ: پنجم، سال چاپ 1405ق.

(59) عميد حسن، فرهنگ فارسى عميد، ناشر: مؤسسه انتشارات اميركبير، سال

چاپ: 1375 نوبت چاپ: 6.

60) فاضل مقداد، مقداد بن عبد الله، كنز العرفان في فقه القرآن، ناشر: مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی، مکان چاپ: تهران، سال چاپ: (1419 ق)، نوبت چاپ: اول، تحقیق: سید محمد قاضی.

61) فتال نیشابوری، محمد بن احمد، روضة الواعظین و بصیرة المتعظین (ط - القديمة)، ناشر: انتشارات رضی، مکان چاپ: ایران؛ قم، سال چاپ: 1375 ش

62) فخر رازی، محمد بن عمر، مفاتیح الغیب، ناشر: دار احیاء التراث العربی، مکان چاپ: بیروت، سال چاپ: 1420 ق، نوبت چاپ: سوم.

63) فیروزآبادی، محمد بن یعقوب، ناشر: دار الکتب العلمیة، منشورات محمد علی بیضون مکان نشر: بیروت، سال نشر 1415 ق. نوبت چاپ: اول.

64) فیض کاشانی، ملا محسن، تفسیر الصافی، ناشر: انتشارات الصدر، مکان چاپ: تهران، سال چاپ: 1415 ق، نوبت چاپ: دوم، تحقیق: حسین اعلمی.

65) فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی، المحجة البيضاء، ناشر: جماعة المدرسين بقم، موسسه النشر الاسلامی، مکان چاپ: قم، سال چاپ: 1417 ق، نوبت چاپ: چهارم.

66) قرائتی، محسن، تفسیر نور، ناشر: مرکز فرهنگی درسهای از قرآن، مکان چاپ: تهران، سال چاپ: 1383 ش، نوبت چاپ: یازدهم.

67) قربانزاده، مهدی، راز آبرومندی، ناشر: وثوق، سال چاپ 1384.

68) قرشی، سید علی اکبر، قاموس قرآن، ناشر: دار الکتب الإسلامیة، مکان چاپ: تهران، سال چاپ: 1371 ش، نوبت چاپ: ششم.

69) قضاعی، محمد بن سلامة، شرح فارسی شهاب الأخبار (کلمات قصار پیامبر خاتم ص)، ناشر: مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، مکان چاپ: تهران، سال چاپ:

1361 ش، نوبت چاپ: اول.

(70) قمی مشهدی، محمد بن محمدرضا، تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب، ناشر: سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، مکان چاپ: تهران، سال چاپ: 1368 ش، نوبت چاپ: اول، تحقیق: حسین درگاهی.

(71) قمی، عباس، سفینة البحار، ناشر: اسوه، مکان چاپ: قم، سال چاپ: 1414 ق، نوبت چاپ: اول.

(72) قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر القمی، ناشر: دار الکتب، مکان چاپ: قم، سال چاپ: 1363 ش، نوبت چاپ: سوم، تحقیق: طیب موسوی جزایری.

(73) کاشانی ملافتح الله، تفسیر منهج الصادقین فی الزام المخالفین، ناشر: کتابفروشی محمد حسن علمی، مکان چاپ: تهران، سال چاپ: 1336 ش، نوبت چاپ: سوم.

(74) کفعمی، ابراهیم بن علی عاملی، البلد الامین و الدرع الحصین -1 بیروت، چاپ: اول، 1418 ق.

(75) کفعمی، ابراهیم بن علی عاملی، المصباح للكفعمی (جنة الأمان الواقية) - قم، چاپ: دوم، 1405 ق.

(76) کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی (ط - الإسلامية) مکان چاپ: تهران، سال چاپ: 1407 ق.

(77) لیثی واسطی، علی بن محمد، عیون الحکم و المواعظ (للیثی) - قم، چاپ: اول، 1376 ش.

(78) مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، بحار الأنوار (ط - بیروت)، ناشر: دار إحياء التراث العربی، مکان چاپ: بیروت، سال چاپ: 1403 ق.

(79) محمدی ری شهری، میزان الحکمه، ناشر: موسسه فرهنگی دار الحدیث،

ص: 241

مترجم: حمیدرضا شیخی، سال چاپ: 1398 نوبت چاپ: 16.

(80) مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، محقق مصحح: رسولی محلاتی، سید هاشم، ناشر: دار الکتب الإسلامية مکان چاپ: تهران، سال چاپ: 1404 ق.

(81) مراغی احمد بن مصطفی، تفسیر المراغی، ناشر: داراحیاء التراث العربی، مکان چاپ: بیروت، نوبت چاپ: اول.

(82) مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ناشر: دار الکتب العلمیة - مرکز نشر اثار علامه مصطفوی، مکان چاپ: بیروت، نوبت چاپ: سوم.

(83) معین محمد، فرهنگ فارسی معین ناشر: زرین، سال چاپ: 1 (1387 نوبت چاپ: 2.

(84) مفید، محمد بن محمد، الإختصاص مکان چاپ: قم، نوبت چاپ: اول، 1413 ق.

(85) مفید، محمد بن محمد، الأمالی (للمفید) - قم، چاپ: اول، 1413 ق.

(86) مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ناشر: دار الکتب الإسلامية، مکان چاپ: تهران، سال چاپ: 1374 ش، نوبت چاپ: اول.

(87) موسوی سبزواری سید عبد الاعلی، مواهب الرحمن فی تفسیر القرآن، ناشر: مؤسسه اهل بیت علیهم السلام، مکان چاپ: بیروت، سال چاپ: 1409 ق، نوبت چاپ: دوم

(88) نجف آبادی، حسین علی منتظری - مترجم: لواتی، محمود و شکوری، ابو الفضل، مبانی فقهی حکومت اسلامی، ناشر: مؤسسه کیهان، تاریخ نشر: 1409 ه ق، نوبت چاپ: اول، مکان چاپ: قم.

(89) نجفی، صاحب الجواهر، محمد حسن، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، ناشر: دار إحياء التراث العربی، تاریخ نشر: 1404 ه ق، نوبت چاپ:

هفتم مکان چاپ: بیروت - لبنان.

90) نجفی، کاشف الغطاء، جعفر بن خضر مالکی، کشف الغطاء عن مبهمات الشریعة الغراء (ط - الحدیثة)، ناشر: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم تاریخ نشر: 1422 هـ ق نوبت چاپ: اول مکان چاپ: قم - ایران.

91) نوری، حسین بن محمد تقی، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، 1) ناشر: مؤسسة آل البيت علیهم السلام، مکان چاپ: قم، سال چاپ: 1408 ق.

92) ورام بن أبی فراس، مسعود بن عیسی، مجموعه ورام، آداب و اخلاق در اسلام / ترجمه تنبیه الخواطر - مشهد، چاپ: اول، 1369 ش.

ص: 243

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتابخانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارک امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

